

شماره: ۱۰۵

تابستان ۱۳۹۰

دانش

نظامنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



دانشنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره ۱۰۵، تابستان ۱۳۹۰
تأسیس و تدوین: دکتر سید علی حسینی
معاونان: دکتر سید علی حسینی، دکتر سید علی حسینی
محرران: دکتر سید علی حسینی، دکتر سید علی حسینی
مطبع: انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۰



۱۰۵
تابستان
۱۳۹۰

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان
حائز درجه علمی پژوهشی شده است .

مدیر مسئول و سردبیر: قهرمان سلیمانی

مدیر: سید مرتضی موسوی

ویراستار: حکیمه دسترنجی

شورای علمی دکتر نعمت الله ایران زاده (استادیار دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر سعید بزرگ بیگدلی (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر محمد حسین تسییحی (پژوهشگر و فهرست نگار)، دکتر ساجد الله تفهیمی (استاد دانشگاه کراچی)، دکتر احمد تمیم داری (استاد دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر محمد مهدی توسلی (دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان)، دکتر اقبال ثاقب (استاد دانشگاه جی.سی لاهور)، استاد اکبر ثبوت (بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، دکتر ابوالقاسم رادفر (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، دکتر سید سراج الدین (دانشیار دانشگاه ملی زبان های نوین)، دکتر سلطان الطاف علی (استاد دانشکده دولتی کویته)، دکتر سلیم مظهر (استاد دانشگاه پنجاب)، دکتر صغری بانو شگفته (استاد دانشگاه ملی زبان های نوین)، دکتر محمود عابدی (استاد دانشگاه تربیت معلم)، دکتر کلثوم ابوالبشر (استاد دانشگاه داکا)، دکتر رضا مصطفوی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی)، سید مرتضی موسوی (پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، دکتر معین نظامی (استاد دانشگاه پنجاب)، دکتر سید علی رضا نقوی (استاد دانشگاه بین المللی اسلامی)، دکتر مهر نور محمد خان (استاد دانشگاه ملی زبان های نوین)، دکتر عارف نوشاهی (دانشیار دانشکده گوردن)، دکتر گوهر نوشاهی (استاد زبان و ادبیات اردو).

تایپ و صفحه آرایی: محمد عباس بلتستانی

چاپخانه: آرمی پریس (اسلام آباد)

نشانی: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد
۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس: ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

نشانی اینترنتی: daneshper@yahoo.com & thedanesh.com/105

بها: ۳۰۰ روپيه

سایت مرکز: <http://ipips.ir>

شرایط پذیرش مقاله

مجله دانش، فصلنامه ای علمی - پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه های خطی در ایران و شبه قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی، در خصوص موضوعات مذکور است.

راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر

مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:

الف) شیوه ارجاع در متن مقاله شامل ذکر « نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ و شماره جلد و صفحه» در دو کمان است.

ب) شیوه کتاب نامه نویسی در پایان مقاله :

نام خانوادگی، نام کوچک مؤلف (تاریخ چاپ اثر)، نام کتاب، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.

ج) شیوه ارجاع به مقاله :

نام خانوادگی، نام کوچک مؤلف (تاریخ چاپ)، « نام مقاله »، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.

د) ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.

۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنابر این، در هر مقاله لحاظ شمردن عناوین ذیل ضروری است:

عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژگان کلیدی، مقدمه یا پیش گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیابد، نتیجه گیری، کتاب نامه، چکیده و واژگان کلیدی به انگلیسی.

۳. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.

۴. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۲۰ - ۱۵ صفحه A4) تدوین شود.

۵. چکیده و واژگان کلیدی حد اکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.

۶. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، ایمیل، نشانی و شماره تلفن ضروری است.

۷. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میترا، به انضمام نسخه تاپی ارسال کنند.

۸. رسم الخط مقالات دانش مبتنی بر شیوه نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.

۹. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.

۱۰. مجله دانش در ویرایش مقالات آزاد است.

۱۱. مقالات غیر قابل چاپ از نظر هیئت داوران، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.

۱۲. مقالاتی که به دانش ارسال می شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.

۱۳. نسخه اینترنتی مجله دانش بر روی سایت مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم پژوهشگران عرضه می گردد.

۱۴. استفاده از مقالات دانش با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

۵	از میراث گذشتگان
۷	سخن دانش
۹	مقالات
۱۱	• نسخه ای نویافته از تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار
۱۹	• رساله مزارات خواجه محمد پارسا بخارایی
۳۳	• مفهوم و ابعاد عشق در اشعار علامه اقبال لاهوری
۵۵	• قصیده سرایان فارسی گوی امارت بهاول پور
۷۵	• معرفی «خمسه» روح الامین شهرستانی
۸۵	• میر حسن علی خان تالپور، شاعر پارسی گو و آخرین حکمران خاندان تالپوران
۹۹	• نگاهی به زمینه های مشترک شاهنامه فردوسی و فتح نامه عظیم تتوی
۱۱۳	• ناله عندلیب
۱۲۳	• نعت گویی غنیمت کنجاهی
۱۳۱	• ناگفته هایی از کتاب های انشا در شبه قاره هند و پاکستان
۱۳۷	• بررسی ارتباطات فرهنگی جنوب شرق ایران با درّه سند
۱۶۱	• نام آوران ایرانی دکن و صادق کریمی

تازه های نشر

- ثواقب المناقب قهرمان سلیمانی ۱۸۱
- تاریخ فرشته، سفینه خوشگو، صبح گلشن مینا سعادتی ۱۸۳
- فهرستواره دست نوشته های ایران ، مقالات جاوید سید مرتضی موسوی ۱۸۸

عرصه های پژوهش

- در شرح احوالات و ثمرات دکتر مهر نور محمد خان حکیمه دست رنجی ۱۹۳
- پژوهشگر پایدار زبان و ادب فارسی در پاکستان
- پایان نامه های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نومل شگفته یاسین عباسی / ۲۰۳
- اسلام آباد امبر یاسمین

یاد یاران

- دکتر بشیر انور، مروج و استاد زبان فارسی در ملتان سید مرتضی موسوی ۲۱۵

پاسخ به نامه ها

- ظرایف نامه ها ۲۱۹

چکیده انگلیسی

Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi

1-7

از میراث گذشتگان



کشف الاسرار و عدة الابرار، تصویرنسخه خطی شماره ۱۵۲۰۰

گنجینه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

سخن دانش

شبه قاره یکی از کانون های بزرگ فرهنگی جهان است. آنچه از این حوزه به جهان پیشکش شده، بدان اندازه پرمایه و ارزشمند است که می توان ادعا کرد که عرصه فرهنگ جهانی، بدون نظر داشت دستاوردهای شگفت این حوزه، چیزی کم دارد.

رنگین کمان پرتالو فرهنگ و آفرینش های دیرپای این حوزه، طی ادوار گوناگون با پرتو افشانی خود آثار بزرگ و چهره های درخشانی را به عالم بشریت هدیه کرده است.

منشور چند سویه فرهنگ در شبه قاره - که پاکستان بخشی از آن است - قسمتی قابل اعتنا از دستاوردهای خویش را مدیون و مرهون زبان فارسی است و زبان فارسی نیز در سایه توجه و اقبال مردم شبه قاره، علاوه بر رسالت فرهنگی، بعد معنوی و دینی پیدا کرد و حاصل گسترش این زبان در این گستره وسیع، غنی شدن آن از دستمایه های عمیق انسانی و فرهنگی و دینی و معنوی است. در این قلمرو ساحت هایی از خلاقیت و نوآوری بر روی این زبان گشوده شد که تماماً حاصل همت سترگ هنرمندان و شاعران و نویسندگانی است که در این حوزه زیسته اند.

اگر این حوزه نبود، نازک خیالی های سبک هندی، فرهنگ های کوچک و بزرگ، نوشته های فراوان تاریخی و شروح متعدد متون ادبی و تذکره های فراوان و ... امروز در دسترس علاقه مندان زبان فارسی نبود.

اگر زبان فارسی این توفیق را نمی یافت که در این قلمرو نشو و نما پیدا کند، از علی بن عثمان هجویری خبری نبود، لباب الالباب عوفی وجود نداشت، غزل های بیدل آفریده نمی شد، امیر خسرو دهلوی و سراج الدین آرزو در عرصه زبان فارسی چهره نشان نمی دادند. عراقی و حزین و صائب و صدها شاعر نازک خیال دیگر در حال و هوای این قلمرو سیر نمی کردند و جهان از شنیدن سروده های فارسی اقبال محروم می ماند.

تعامل دوسویه زبان فارسی و فرهنگ سرزمین شبه قاره، دستاوردهای بزرگی برای جهان بشریت و فرهنگ ایران زمین داشته است و حاصل این دستاوردها، نگاهی از نوع محبت و مهربانی و همزیستی مسالمت آمیز انسانی است که جهان امروز عمیقاً بدان نیاز دارد. مجله **دانش** که آخرین شماره آن اینک پیش روی شماست، وظیفه دارد که آینه دار این میراث مشترک باشد.

این مجله در حیات فرهنگی خود فراز و فرودها داشته است و اینک که - به یاری خداوند متعال - این جانب مسئولیت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بر عهده گرفته ام، دوره ای تازه از مدیریت را تجربه می کند.

بی تردید این مجله نمی تواند به رسالت تاریخی خود عمل کند، مگر در سایه دستگیری و همراهی اهالی فرهنگ و تحقیق و دانشورانی که با نوشته های وزین خویش، صفحات این جریده را زیب و زینت می بخشند.

اعطای درجه علمی پژوهشی به **دانش**، از جانب کمیسیون آموزش عالی پاکستان (HEC) نشان دهنده شأنی است که این مجله نزد ارباب معرفت این دیار و مجامع دانشگاهی پاکستان دارد و امیدواریم باهمیاری شما اصحاب قلم و فرهنگ، بتوانیم راه پیش رو را به درستی بیماییم.

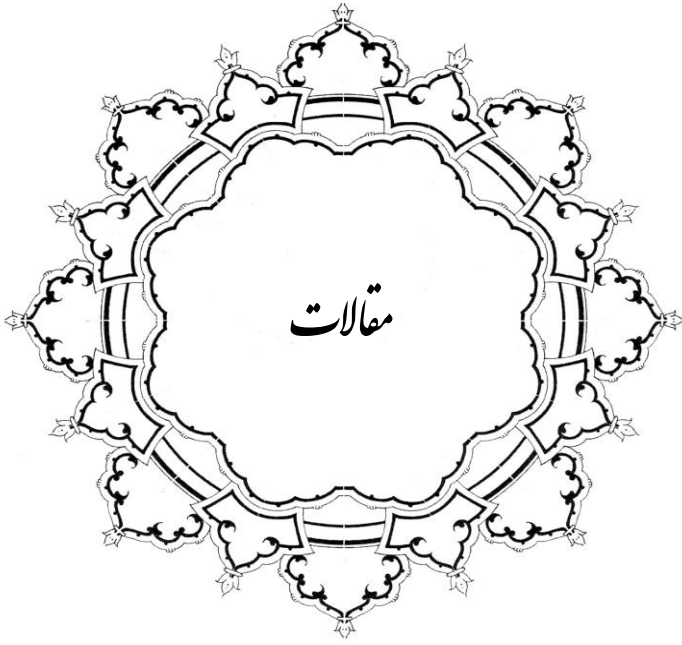
یقین داریم که این کوشش درویشانه در درگاه ارباب معرفت با دیده قبول نگریسته می شود و صاحب نظران و بزرگانی که این یادداشت آغازین را می خوانند، درخواست حقیر را با ارسال مقالات سودمند و عالمانه خویش اجابت می کنند تا سنگی بر بنای فرهنگ مشترک دو کشور ایران و پاکستان بگذاریم و چراغ زبان فارسی و مطالعات ایرانی را در این سرزمین همواره فروزان نگه داریم. امیدواریم جهان آینده روابط فرهنگی، جهانی آراسته تر و زیباتر باشد.

این شماره مجله با کوشش های مجدانه ویراستار ارجمند سرکار خانم دسترنجی آماده شده است. دقت نظر و حسن سلیقه ایشان کار را پاکیزه و به ساحت نشریات علمی نزدیک تر کرده است که امیدواریم مورد قبول ارباب معرفت قرار گیرد. بر خود فرض می دانم از زحمات ایشان صمیمانه سپاسگزاری کنم.

بمنه و کرمه

قهرمان سلیمانی

مدیر مسئول و سردبیر



نسخه ای نو یافته از تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار

قهرمان سلیمانی*

چکیده

کشف الاسرار و عدة الابرار رشید الدین میبیدی را اولین تفسیر کامل قرآن پاک به زبان فارسی دانسته اند. این اثر هم از حیث روانی و شیوایی نثر و هم از حیث جایگاه آن در میان متون تفسیری از اهمیت شایانی برخوردار و در سال ۱۳۴۴ ش، به همت استاد بزرگ، علی اصغر حکمت تصحیح و چاپ شده است. نگارنده این سطور، پس از دست یابی به نسخه خطی منقحی از مجموعه نسخه های خطی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (به تاریخ کتابت ۷۳۲ ق) بر آن شد تا مقایسه ای میان نسخه چاپی و نسخه نویافته انجام دهد. نتایج این تحقیق ضرورت تصحیح دوباره این اثر ارزشمند را، با تکیه بر نسخه های نویافته، آشکار می کند.

واژگان کلیدی

کشف الاسرار، رشید الدین میبیدی، علی اصغر حکمت، کتابخانه گنج بخش.

درمیان آثار تفسیری بازمانده از دوران کهن، تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱ - ۳۹۶ ق) تألیف ابوالفضل رشید الدین المیبیدی (تاریخ تألیف: ۵۲۱ ق) یکی از ارزشمندترین متون تاریخ ادبیات و تاریخ متون تفسیری به زبان فارسی است. این تفسیر هم از حیث

ارزش ادبی یکی از شاهکارهای نثر فارسی محسوب می شود و هم اینکه دوره ای کامل از تفسیر قران کریم به زبان فارسی است. البته برای دو مزیت این نکته را نیز باید افزود که کشف /الاسرار یکی از منابع ارزشمند متون تفسیری نزدیک به مذهب تشیع است تا بدان جا که عده ای مؤلف این اثر را شیعی مذهب دانسته اند.

این کتاب شریف در ده جلد به اهتمام روانشاد علی اصغر حکمت به چاپ رسیده و جلد یازدهمی مشتمل بر فهارس گوناگون ، بعداً توسط دکتر محمد جواد شریعت بدان اضافه شده است. چاپ های مکرر کتاب نشان از اقبالی است که پژوهشگران حوزه ادبیات و دین به این متن ارجمند داشته اند و تلخیص های گوناگونی نیز از آن فراهم آمده است.

همچنین، این متن در زمره سرفصل های آموزشی رشته ادبیات فارسی در دانشگاه های ایران است و دانشجویان این رشته همگی با آن آشنایی دارند و گزیده های گوناگونی که از آن فراهم آمده، بیشتر با هدف رفع نیاز دانشجویان بوده است.

با همه ارزش و اعتباری که این متن دارد پس از چاپ اول که در فاصله سال های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ش به انجام رسید، تصحیح مجددی از آن صورت نگرفته و همچنان متن تصحیح شده علی اصغر حکمت تجدید چاپ می شود. اما باید بدین نکته نیز توجه داشت که پس از چاپ این اثر ارزشمند ، نسخه های بسیاری پس از فهرست نویسی نسخ خطی در کتابخانه های جهان یافت شده است. یکی از این نسخه ها، نسخه ای است که در کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (کتابخانه داتا گنج بخش) نگه داری می شود. راقم این سطور ، پس از تورق این نسخه، متوجه تفاوت های بسیار زیاد میان نسخه چاپی و نسخه خطی شد که گاه ضبط مورد استفاده در نسخه خطی ارجح و رافع ابهامات و سهوهای نسخه چاپی بود. بنابر این ، به نظر می رسد که ارائه تصحیح تازه ای از این متن ، باتوجه به نسخه های نویافته ، ضروری باشد و نیاز پژوهشگران حوزه ادبیات و علم تفسیر را برآورده سازد. از این رو ، در این نوشتار معرفی ای از این نسخه بسیار ارزشمند صورت می گیرد. بدین امید که همت سترگی چون استاد علی اصغر حکمت چاپ منقح تری از این اثر گرانبها را در اختیار اهل علم قرار دهد.

یادآوری این نکته در پیشانی این نوشتار فرض است که زحمات استاد علی اصغر حکمت در شناساندن و تصحیح این متن سترگ بر هیچ کس پوشیده نیست. او بود که این در ثمین را از غبار

نسیان و خطا پاک کرد. به عبارتی او بود که این متن را کشف و خطاهای مورخان تاریخ ادب و کتاب شناسان را اصلاح کرد و یک دهه از عمر خویش و جمعی از همکاران خود را بر سر تصحیح و نشر آن گذاشت. خداوند پاداش خیر بدو عطا فرماید.

نسخه های مورد استفاده حکمت در تصحیح متن

اطلاعاتی که مصحح دانشمند در خصوص نسخه های مورد استفاده خود در جلد نخست داده بسیار ناقص است. تا بدانجا که می توان گفت این اطلاعات ارزش نسخه شناسی چندانی ندارد. در ذیل تلخیص مقدمه جلد نخست (ص الف - و) که حاوی اطلاعاتی در خصوص نسخ مورد استفاده است، ذکر می شود:

استاد حکمت کشف و آشنایی خود را با کشف الاسرار حاصل تدریس علم تفسیر در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می داند. او به خطای استوری در انتساب این متن به تفتازانی پی می برد و از نسخه ای کامل از متن که در کتابخانه یینی جامع استانبول نگه داری می شود، آگاهی می یابد. بعداً در سفری به افغانستان دو نسخه دیگر از این کتاب می یابد که یکی متعلق به روانشاد خلیل الله خلیلی و مشتمل بر سوره فاتحه تا آخر سوره آل عمران بوده و دومی متعلق به غلام حیدر خان که از سوره مریم تا سوره سجده را در بر می گرفته است. در کتابخانه آستان قدس رضوی نیز دو نسخه از کتاب را می یابد: نخست نسخه شماره ۱۷۶ که از آغاز تا آیه ۱۹۲ سوره بقره را شامل می شود و دیگری نسخه شماره ۱۲۳۲ مشتمل بر آیه ششم سوره انبیا تا آیه هفتادوششم سوره فرقان.

ایشان در تهران نیز شش نسخه یافتند: ۱. نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار به نام تفسیر عربی و فارسی به شماره ۲۰۹ از اول سوره انعام تا آخر سوره البرائه. ۲. نسخه کتابخانه ملی که از روی نسخه شماره ۱۲۳۲ مشهد به امر آصف الدوله شیرازی کتابت شده است. ۳ و ۴. دو نسخه از کتابخانه ملک یکی از آیه صد و شصت و سوم از سوره بقره تا آیه صد و هفتاد و دوم از همان سوره و نسخه دوم از اول سوره المؤمن تا آیه چهل و چهارم از سوره الرحمان. ۵. نسخه محیط طباطبایی که از سوره الواقعة تا قسمتی از سوره البروج را در بر می گیرد. ۶. نسخه مصحح که مشتمل است بر سوره المؤمنون تا آخر سوره الصافات.

باید این نکته را نیز افزود که استاد مینوی نسخه ای از موزه توپ قاپی برایشان ارسال کرده بود. بنابر این، با فراهم کردن یازده نسخه استاد کار خود را آغاز کرده است که دو نسخه یینی جامع

و توپ قاپی کامل و تمامی متن را در برمیگیرند و نسخه ینی جامع را نسخه اساس قرار داده اند. نسخه ینی جامع ۱۱۷۱ برگ دارد که هر برگ مشتمل است بر دو صفحه و تاریخ کتابت ندارد و به دست مردی به نام ابراهیم بن اسحاق المرشدی ملقب به ابی الحافظ المذهب قلمی گردیده و به مهر والده سلطان محمد خان غازی ممهور شده است.

در مقدمه جلد هفتم مصحح استفاده از دو نسخه دیگر را یادآور می شود: "این مجلد را بر دیگر اجزاء رجحانی است که اضافه بر استنساخ و مقابله دو نسخه متن قدیم با دو نسخه دست نوشت دیگر که در نزد این عبد ضعیف موجود بود زائداً علی ما سبق مقابلت و تطبیق افتاد. نسخه اول محتوی قسمتی از سوره المؤمنون تا سوره الاحزاب و به تاریخ ۷۳۲ کتابت شده. نسخه دوم عکس منقول از نسخه خطی موجود در مزار کثیر الانوار گازرگاه هرات، شامل سوره الشعرا تا سوره السجده و آن به تاریخ الثانی عشر شعبان سنه ۸۳۱ تحریر شده. نسخه ثالث اهدایی آقای دکتر حسین مفتاح مشتمل بر اواخر سوره بقره تا اواسط آل عمران. در دو نسخه ذکر نام و نسب مؤلف به تفصیل مذکور است و در آخر آن این چنین مسطور:

نسخه اولی - الشیخ الامام العبد الرشید فخر الاسلام... ابی الفضلا احمد بن ابی سعد ابن احمد بن مهریزد المییدی.

نسخه ثالثه: - رشیدالدین فخر الاسلام معین السنه تاج الائمه عز الشریعه رکن الطائفه کهف الطریقه ابوالفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن احمد مهریزد" (حکمت ، ۱۳۴۴ ق ، ج ۷، ص ب)

استاد حکمت با اینکه در آغاز از دو نسخه یاد می کند اما عملاً سه نسخه را معرفی می کند و اطلاعات داده شده در خصوص نسخ مورد استفاده به هیچ وجه راهگشا نیست و ارزش نسخه ها و شیوه کتابت و محل کتابت و ... برای خواننده متن به روشنی بیان نمی شود. نکته دیگر اینکه استاد در مقدمه جلد اول توضیح داده که یازده نسخه را مورد استفاده قرار داده که با سه نسخه یاد شده در مقدمه جلد هفتم ، جمعاً چهارده نسخه می شود، اما در متن تنها نسخه بدل های مربوط به سه نسخه آمده که با نام های " الف " و " ب " و " ج " از آنها یاد شده است و برای راقم این سطور این تردید وجود دارد که آیا همه نسخه بدل های همین سه نسخه یاد شده درج شده یا خیر. زیرا آنچه به عنوان نسخه بدل بسیار ناچیز است تا حدی که قَلت اختلاف نسخ ذکر شده در متن چاپی ،

می تواند خواننده را به این نتیجه برساند که ، نسخه ها از یکدیگر رونویسی شده و چندان تفاوتی با یکدیگر نداشته اند. از همین رو تصحیحی دوباره از این متن سترگ کاری بجا و شایسته است .

نسخه کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

در مجموعه نسخ خطی کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (کتابخانه داتا گنج بخش) دونسخه کهن از تفسیر کشف الاسرار وجود دارد که با رقم های ۴۰۲ و ۴۰۳ در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی ایران و پاکستان و رقم ۲۹۷ و ۱۵۲۰۰ در فهرست الفبایی نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش مشخص شده اند.

نسخه شماره ۴۰۳ فهرست مشترک با خط تعلیق کهن نوشته شده و کاتب آن ابوابراهیم اسماعیل بن محمد بن ابوبکر بن احمد بن الانسی الجوهرستانی است که در روز جمعه ۲۳ جمادی الاول ۷۳۲ هجری قمری کتابت نسخه را به پایان رسانده و از آغاز سوره الرحمان تا پایان سوره الناس - به استثنای سوره های نوح و المعارج - را در برمی گیرد.

قابل یاد کرد است که در فهرست مشترک داشتن دو سوره نوح و المعارج درج نشده و مولف ارجمند فهرست مذکور این بخش را کامل تلقی کرده است و تصحیح این سهو لازم می نماید. (نک : منزوی، ۱۳۶۳ : ۱ / ۶۷ - ۶۶)

در جلد سوم فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ص ۸۷ - ۳۸۵) نیز مشخصات دو نسخه موجود در گنجینه با یکدیگر خلط شده است . نسخه شماره ۱۵۲۰۰ تاریخ کتابت ندارد و صفحات آن ۹۸۸ صفحه است. به همین خطا به فهرست الفبایی این اثر نیز راه یافته است. (نک :ص ۶۱۲) اما نسخه مورد نظر ما بر روی کاغذ ضخیم تیره رنگ سمرقندی کتابت شده، آب رسیده، کرم خورده ، وصالی شده ،جلد مقوایی سرخ رنگ با عطف و گوشه چرمی قهوه ای رنگ. خط آن تعلیق کهن ،پخته و روشن، خوانا، عنوان ها و نشان ها و سرفصل ها شنگرف، و آیات قرآن به خط سیاه و جلی کتابت شده است.

ترقیمه پایانی بدین شرح است: و بها یتم الكتاب علی الترتیب الذی اتفق لی کتابته علی یدی العبد الخاطی الراجی^۱ علی عفو الله و مغفرته الخاضع لهیبتہ ابی ابراهیم اسماعیل بن محمد بن ابی بکر

بن احمد بن محمد الانسی الجوهري ستانی صانه الله عن العقوق و نسيان الحقوق متعائله به و بامثاله و وقفنا^۲ للعلم بما فيه والعمل به و باولاده ايضا^۳ و بكافته المؤمنين والمسلمين و المسلمات و عفى له و لقائه و لناظره و لجمع المسلمين و كان الفراغ منه ضحوه يوم الجمعة الثالث و العشرون من جمادى الاول سنه اثنتين و ثلثين و سبعمائه.

این نسخه از صفحه ۴۰۱ جلد نهم تا پایان جلد دهم کشف الاسرار چاپ استاد حکمت را در بر می گیرد. در برخی صفحات نسخه حواشی ای با خطی غیر از خط اصلی افزوده شده است. تفاوت هایی که نسخه کتابخانه داتا گنج بخش با متن چاپی استاد حکمت دارد نشان می دهد که در صورت استفاده از این نسخه بسیاری از مشکلات متن چاپی حل می شود و خطاهای رخ نموده یا محصول غلط خوانی است یا مشکلی است که در نسخ مورد استفاده وجود دارد.

ذیلاً به چند نمونه از مشکلات متن چاپی و تفاوت های نسخه با آن اشاره می شود. از آنجا که نسخه خطی در دسترس همگان نیست، ارجاعات فقط به جلد نهم متن چاپی علی اصغر حکمت است و تنها سوره الرحمان و الواقعة با نسخه خطی تطبیق داده شده اند که صدها مورد اختلاف کوچک و بزرگ وجود دارد که تنها به بعضی موارد اشاره می شود:

- در صفحه ۴۰۷ در تفسیر "والنجم و الشجر یسجدان" به نقل از مجاهد آورده:... و اثبت اغیظ للنار و الاراده للجدار و اثبت الکلام و الشهاده لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا و ما فی معناه مما لم ینکره من المسلمین احد الا المعتزله الذین لیسوا هم بالمسلمین عند المسلمین.

به روشنی پیداست که واژه «مسلمین» در آخر عبارت مذکور خطاست. مفسری که بسیار کسان او را شیعه می دانند چگونه می تواند این گونه داوری کند؟ استاد حکمت که متوجه این مشکل شده، در پانویشت آورده است: «این سخن را جز بر مبالغه حمل نتوان کرد، زیرا هیچ یک از علمای اسلام معتزله را کافر ندانسته اند.»

اما اصل این واژه "المسلمین" است و خطای نسخه یا بد خوانی، فاضلی چون حکمت را به دفاع از معتزله واداشته، در صورتی که اصلاً خطایی از جانب مؤلف رخ نداده و این ضبط در نسخه نویافته ما به درستی آمده است.

۲. در فهرست تسبیحی: «وقفنا».

۳. در فهرست تسبیحی: «انصار».

- کاربرد صورت کهن واژگان در نسخه خطی و صورت جدید در متن چاپی همانند: فرشتگان و کلیسا (ص ۴۲۰ و ۴۵۳) به جای «فریشتگان» و «کلیسیا»
- در عبارت «المرجان هوالبسد و هو خزر و حمر» (ص ۴۱۲) پیداست که واژه «خزر» آنچنان که در نسخه خطی آمده «خرز» است به معنای جواهر.
- در بیت :

حورا به کدام خان و مانت جویم

سر گشته منم که من نشانت جویم

(ص ۴۱۸)

"بی نشانت" درست است آن چنان که در نسخه آمده است.

- روی عن ابی سعید فی صفه اهل الجنه عن رسول الله(ص) لکل رجل منهم زوجان علی کل زوجة سبعون حله یری مخ سوقهن دون لحمهما و دمائهما وحللهمما. (ص ۴۲۸) در نسخه عبارت به شکل «بری مخ سوقهن دون لحومها و دمائها و عظامها» آمده است که واژه «عظامها» در نسخه درست تر به نظر می رسد.

- و در تفسیر آیه شریفه "ولمن خاف مقام ربه جنتان" آمده: «مالک دینار گفته: ولی که درو خوف بود علامتش آن است که خاطر را از حرمت پر کند» (ص ۴۳۴).

در نسخه نویافته آمده: مالک دینار گفته که: «هر دل که درو خوف نه، همچون خانه که درو خداوند نه. خانه که درو خداوند نبود عنقریب آن خانه خراب شود.»

- و در معنای "وفاکجه مما یتخیرون" آمده «و از هر مجلس که گزینند» (ص ۴۳۷)، در حالی که در نسخه نویافته به درستی آمده است: «و از هر میوه که گزینند.»

- "و کانوا یصرون علی الحنث العظیم" و می سبیدند پیش از آن روز بر آن بزه ی بزرگ (ص ۴۳۹).
نسخه: و می سبیدند...

ای نامی که به هر جایی قدم زنی و به هر کویی قدم نهی (ص ۴۵۳). نسخه: ای نامی که به هر جایی رقم زنی و به هر کویی قدم نهی.

- نداشتن ترجمه برخی آیات: "فسبح باسم ربک العظیم" (ص ۴۵۹). ترجمه از نسخه: به پاکی نام بر و به بی عیبی یاد کن خداوند بزرگوار خویش را.

خالی گذاشتن جای برخی واژگان که کاتب نتوانسته بخواند، دیگر ویژگی نسخه نو یافته است ، مثلاً: ...و ایشان نهال های درد و حیرت بر او جلوه می کنند. (ص ۴۵۶) نسخه: ...و ایشان..... درد و حیرت برو جلوه می کنند.

یقیناً استفاده از نسخه نو یافته کتابخانه گنج بخش در تصحیح مجدد *الاسرار* می تواند بسیاری از مشکلات و سهو خطا های راه یافته در این متن سترگ را اصلاح کند.

کتاب نامه

- میبیدی ، رشید الدین (۱۳۴۴ش)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، به کوشش علی اصغر حکمت ، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران.
- تسیبچی ، محمد حسین (۱۳۸۴ش) ، *فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.
- منزوی ، احمد (۱۳۶۳ش)، *فهرست مشترک نسخه های خطی ایران و پاکستان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.*

رساله مزارات خواجه محمد پارسا بخارایی

عارف نوشاهی*

چکیده

رساله مزارات از جمله آثار ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری، معروف به خواجه محمد پارسا، عارف نقشبندی قرن نهم هجری است. نگارنده این سطور نسخه ای از این اثر را در کتابخانه سلیمانیه استانبول یافته و در این مقال در صدد معرفی و تنقیح اصل نسخه برآمده است. در این نسخه، آداب زیارت و محل وقوع مزارات برخی از انبیا و مشایخ متقدم، به اختصار بیان شده است. علاوه بر این، اشتمال نسخه بر مکان ها و اعلام جغرافیایی آن دوره بر ارزش این اثر می افزاید.

واژگان کلیدی

پارسا، خواجه محمد، مزارات، نقشبندیه.

پیشگفتار

ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری، معروف به خواجه محمد پارسا (م: ۲۴ ذیحجه ۸۲۲ق / ۱۱ ژانویه ۱۴۲۰م)، دومین خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری (م: ۳ ربیع الاول ۷۹۱ق) است و در میان مشایخ طریقت نقشبندیه مقامی شامخ دارد^۱، چنانکه خواجه نقشبند در حق او فرموده است: «مقصود از ظهور ما وجود اوست، او را به هر دو طریق - جذبه و سلوک -

anaushahi_2000@yahoo.com

* . دانشیار گروه فارسی، دانشکده گوردن، راولپندی

۱. برای شرح احوال و آثار خواجه محمد پارسا نک: جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۰ ش)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران، ص ۳۹۷-۴۰۰؛ کاشفی، فخرالدین علی (۱۳۶۵ ش)، *رئسحات عین الحیات*، به تصحیح دکتر علی اصغر معینیان، تهران، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۱۱؛ طاهری عراقی، احمد (۱۳۵۴ ش)، *مقدمه، قدسیه خواجه پارسا، تهران؛ محمد اقبال ملک (۱۳۵۴ ش / ۱۹۷۵م)، مقدمه، قدسیه خواجه پارسا، اسلام آباد؛ چیمه، محمد اختر (۱۳۵۳ ش)*، «شخصیت عرفانی و علمی خواجه محمد پارسای نقشبندی بخاری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد*، جلد ۱۰، ص ۴۶۷-۵۰۲.

تربیت کرده ام. اگر مشغول می شود جهانی از او منور می گردد.» (جامی، ۱۳۷۰: ص ۳۹۷؛ کاشفی، ۱۳۶۵: ۱ / ۱۰۵ - ۱۰۴) ولی خواجه پارسا به دعوت و ارشاد طریقه مشغول نشد و به گفته برخی از اکابر، خواجه محمد پارسا قطب افراد بود، نه قطب ارشاد. (کشمی ۱۴۱۰: ص ۶۸) شهرت او بیشتر به آثار علمی و تألیفاتی است که در زمینه عرفان به جا گذاشته است. از میان آثار مشهور او می توان از *فصل الخطاب*، *قدسیه*، *شرح فصوص الحکم*، *تحقیقات* و *محبوبیه* نام برد که همه آنها چاپ شده و بعضی دیگر به صورت نسخه های خطی در کتابخانه ها باقی مانده است.

رساله مزارات

در میان فهرست آثار خواجه محمد پارسا نام *رساله مزارات* نیز دیده می شود. این اثر بسیار گمنام و کمیاب است و فقط یک نسخه خطی از این رساله در کتابخانه سلیمانیه، گنجینه حمیدیه، استانبول، به شماره ۱۴۵۵ شناسایی شده است^۵ و اینک تصویر آن در دست نگارنده این سطور است. این رساله موجز در یک مجموعه خطی، بین اوراق ۱۰۸ب - ۱۳ب - قرار دارد. نام مؤلف در متن نیامده و در ترقیمه، کاتب نسخه آن را به خواجه محمد پارسا منسوب داشته است بدین کلمات: «تمت رساله التي لسلطان العارفين و برهان المحققين خواجه محمد پارسا قدس سره» (*رساله مزارات، حمیدیه (خطی) ورق ۱۱۳ب*). کاتب نسخه که نام خود را در ترقیمه نیاورده، این رساله را در مدرسه خواجه عبید الله در سمرقند، در ماه محرم الحرام ۸۷۷ ق. به خط نسخ کتابت کرده است، چنانکه دو رساله دیگر که به دنبال این نسخه آمده است (یکی *رساله در علم فراست و قیافه و دیگری رساله طریقه نقشبندیه*) نیز به خامه همان کاتب در ۸۷۷ ق در سمرقند کتابت شده است. محل کتابت نسخه، مدرسه ای است منسوب به خواجه عبید الله احرار (۸۰۶ - ۸۹۵ ق) که مرید مولانا یعقوب چرخ، سومین خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند، و یکی از مشایخ با نفوذ طریقه نقشبندیه بود. چون این رساله در حین حیات خواجه احرار کتابت شده است، می توان گمان برد که نسخه ای از این رساله نزد خواجه احرار بوده و کاتب در مدرسه او، از روی آن، نسخه ای برای خود استنساخ کرده است. اگر چنین باشد، می تواند قرینه ای باشد بر صحت انتساب این رساله به خواجه محمد پارسا، زیرا خواجه

۲. تذکره نویسان قدیم و جدید ازین رساله نام نبرده اند و نخستین بار دکتر نجات طوسون، در *بهاء الدین نقشبند، ص ۱۲۴* نسخه ای از این رساله را معرفی کرده که همان نسخه حمیدیه است.

احرار شخصاً به احوال و آثار خواجه پارسا واقف بوده و این نسخه را به دلیل بودن از آن خواجه پارسا، نزد خود نگه داشته است.

در این رساله، آداب زیارت و محل وقوع مزارات برخی از انبیا و مشایخ متقدم، بسیار با اختصار بیان شده است. کاتب نسخه با نوشتن عنوان‌ها با مرکب قرمز، به نوعی مطالب رساله را تقسیم بندی کرده است. عنوان‌هایی به شرح زیر در رساله دیده می‌شود:

مزارات شهر خلیل الله (ورق ۱۰۸ ب)،

-مزارات بیت المقدس (ورق ۱۰۹ الف)،

مزارات درون شهر دمشق (ورق ۱۱۰ الف)،

مزارات بقیه بلاد (ورق ۱۱۱ ب)،

مزارات دارالسلام بغداد (ورق ۱۱۱ ب)،

آداب بازگشتن و ختم این سفر (ورق ۱۱۲ ب).

در این رساله، علاوه بر شهرهایی که یاد شده، مزاراتی واقع در اطراف شهرهای مذکور نیز بیان شده است مانند شهرهای حمص، جده، قرافه، کربلا، کرک، کوفه، مصر و... .

از محتویات رساله و نحوه بیان اصلاً نمی‌توان تشخیص داد که مؤلف رساله، مزارات مذکور را شخصاً دیده است یا مطالب را از جایی دیگر نقل کرده است. در پایان فصل «مزارات دارالسلام بغداد» عبارتی دارد که شاید دال بر این باشد که مؤلف شخصاً همه اماکن مذکور را دیده و به دیگران نیز سفارش زیارت کرده است. آنجا که می‌نویسد: «چون حاجیان را گذر برین شهرها افتد، این مزارات، که یاد کردیم، زیارت کنند زیرا که این بلاد، اعظم بلاد و این مزارات، اشرف مزارات است. بر هر یکی از مسافران واجب است که چون به شهری درآیند، عزیزانی که در میان اند، دریابند و استعانت خواهند تا از خوف و خطر در امان باشند.» (همان، ورق - ۱۱۲ ب)

خواجه محمد پارسا دوبار سفر زیارتی و حج داشته است. بار اول همراه خواجه بهاء الدین نقشبند به مکه رفته که این دومین سفر خواجه نقشبند بود، ولی تاریخ دقیق انجام سفر معلوم نیست.^۶ بار دوم، خواجه محمد پارسا در محرم ۸۲۲ ق به نیت طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه نبوی از بخارا بیرون آمد و از راه نسف، طغان (چغان)، ترمذ، بلخ، هرات، ولایت جام، نیشابور (تاریخ

۳. در یکی از این سفرها، خواجه نقشبند، ملک معز الدین حسین کرت (جلوس: ۷۳۲، وفات: ۷۷۱ ق) را در هرات دیده بود، پس باید این سفر قبل از ۷۷۱ ق انجام گرفته باشد. نک: صلاح بن مبارک بخاری، *انیس الطالبین و عدّه السالکین*، به تصحیح دکتر خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق هـ سبحانی، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۵۷؛ کاشفی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ طاهری عراقی، مقدمه، قدسیه، ص ۴۳.

خروج از نیشابور : ۱۱ جمادی الآخر ۸۲۲ ق) به مکه رسید و بعد از گزاردن ارکان حج، به مدینه رفت (۱۹ ذیحجه ۸۲۲ ق) و اتفاقاً در همانجا مریض شد و درگذشت (۲۴ ذیحجه ۸۲۲ ق) و در جنت البقیع مدفون شد. (جامی، همان: ص ۹۹ - ۳۹۷؛ کاشفی، همان: ۱ / ۱ - ۱۱۰۸)

مسیر کامل سفر حج خواجه محمد پارسا در ۸۲۲ ق را تذکره نویسان ترسیم نکرده اند و محل های عبور او از نیشابور به بعد تا مکه مکرمه دقیقاً معلوم نیست، اما از آنجا که عازمین حج در قرن های هشتم و نهم هجری از بلاد ماوراء النهر و خراسان برای رسیدن به حجاز، مسیر بغداد را انتخاب می کردند، احتمال قوی دارد که خواجه محمد پارسا نیز همان مسیر را اختیار کرده و در حاشیه به شهر های دیگر هم رفته است.

جامی و کاشفی که از سفر دوم خواجه محمد پارسا گزارش مشابهی ارائه داده اند، از گذر خواجه محمد پارسا از شهرهایی که در رساله مزارات مذکور شده، یادی نکرده اند، ولی از آنجا که خود مؤلف رساله به حاجیان توصیه کرده که در سفر حج اگر گذر بر این شهر ها افتد حتماً مزارات متبرکه را زیارت کنند، می تواند قرینه ای موثق باشد که خواجه پارسا نیز در سفر حج این کار را کرده و گزارش دیده های خود را در رساله مزارات آورده است.

نگارنده این سطور به استناد ترقیمه نسخه، این رساله را از مؤلفات خواجه محمد پارسا می شناسد و سال تالیف آن را هم بر قراین مذکور ۸۲۲ ق حدس می زند و اگر چنین باشد، این آخرین اثری است که خواجه پارسا نگاشته است.

متنی که در این صفحات عرضه شده، بر اساس تک نسخه سلیمانیه، حمیدیه (شماره ۱۴۵۵) آماده شده است. خط نسخه روشن و واضح است و بدون هیچ مشکلی خوانده می شود - کاتب نیز شخصی درست نویس بوده است.

برای این متن، نمایه ای از اعلام جغرافیایی تهیه کرده ام که در پایان ضمیمه شده است. در نمایه ارجاع به اوراق نسخه خطی ای است که در متن، در داخل گروه نشان داده شده است.

از دوست گرامی ام دکتر نجدت طوسون، استاد دانشکده الهیات دانشگاه مرمره استانبول سپاس دارم که تصویر نسخه حمیدیه را برای من ارسال فرموده و هر نوع پرسشی که در این زمینه از ایشان داشتم، دانشمندانه پاسخ دادند. خداوند به ایشان پاداش نیک دهد.

رساله مزارات تألیف خواجه محمد پارسا بخارایی

(۱۰۸ب) مزارات شهر خلیل الله صلی الله علیه وسلم

چون به شهر خلیل الله ابراهیم - علیه الصلوٰة والسلام - رسد، غسل آورد و در حرم آید. اول روضه خلیل الله را - علیه السلام - زیارت کند و گوید: «اللهم صلّ علی خلیلک و رسولک و بارک وسلم علیه و علی آله و ذریته من الانبیاء و المرسلین» - و ساره خاتون را - رضی الله عنها - زیارت کند و در آن مسجد که در مقابله سر ایشان است، بر طرف قبله، مزار اسحاق پیغمبر است - علیه السلام - و خاتون او. در پایان مسجد غاری است که عبادی؟ (کذا؛ معبد) پیغامبران است - و در سرای پایان خلیل الله مزار یعقوب است و خاتون او - علیهما السلام - . و بر در حرم، مزار یوسف صدیق است - علیه السلام - باید که بحرمت و تواضع باشد و امید قوی دارد، که رسول - صلی الله علیه وسلم - می فرماید که «مَنْ زَارَنِي وَابِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ ضَمِنْتُ لَهُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ» یعنی هر که زیارت (۱۰۹الف) کند مرا و پدر من ابراهیم را - علیه السلام - در یک سال، ضامن شدم من او را بر خدای عزوجل بهشت. و وظیفه خلیل را - علیه السلام - تناول کند و از عدس خشک به جهت تبرک به شهر خود برد و در قدس، مزار یونس - علیه السلام - زیارت کند.

مزارات بیت المقدس

چون به قدس رسد، [به] اول مسجد اقصی درآید و نماز گزارد. و بر دست چپ مسجد اندرون، مسجدی است که ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - در وی نماز گزارده اند و مسجد دیگر که معبد یحیی است - علیه السلام - و چون از مسجد اقصی بیرون آید بر دست راست خانه ای است در زمین که در وی گاهواره عیسی است - علیه السلام - . بعد از آن در عمارت صخره در آید و نشان قدم رسول را - علیه السلام - بر صخره زیارت کند و تقبیل به جای آرد. و در زیر صخره بر آن موضع که رسول - علیه السلام - نماز گزارده است، نماز گزارد. و در فرود آمدن در زیر این صخره تیغ کارد ابراهیم که اسماعیل - علیهما السلام - بدان قربان (۱۰۹ب) می کرده، میخ دوز کرده اند. و بر آن صخره مقام عیسی و جبریل و بر پهلوی او مقام خضر است - علیهم السلام - . و چون از در شرقی بیرون آیی، بردست راست خانه ای است که معبد موسی است - علیه السلام - و نزدیک آن موضع صراط و حوض کوثر. و بیرون این عمارت از جانب غربی موضعی است که در مقابله در آسمان است و موضع اجابت دعاست و بر کنار حرم باب التوبه و باب الرحمة است. و نزدیک باب الخانقاه حجره خرد است با یکی میل که رسول - علیه السلام - از معراج بر آن میل فرود آمده است. و نزدیک آن غاری است که معبد آدم و دیگر انبیا است - علیهم السلام - .

و بیرون حرم، مزار مریم و رابعه عدویّه است - رضی الله عنهما - . و چشمه سلیمان - علیه السلام - و طور سینا.

این جمله را زیارت کند که خداوند تعالی این جمله را ارض مقدّسه خوانده است و بارکنا حوله، (الاسراء، ۱) فرموده و در دنیا قبله امم سالفه گردانیده - و رسول ما را - صلی الله علیه وسلم - ازین موضع به معراج بر آورده و در آخرت عرصات آن موضع (۱۱۰ الف) خواهد بود. و بر کنارش هر قدس دیر مینار را دریابد و اگر میسر شود به طور سینا مزار موسی را - علیه السلام - زیارت کند.

و چون از قدس به طرف دمشق متوجّه گردد، در راه نابلس در غاری مزار زکریا و یحیی است - علیهما السلام - . به یک روایت بیرون آن راه مزار ابوهریره است - رضی الله عنه - در موضعی که آن را رمله خوانند. و فرزندان یعقوب و فرزندان ایوب نیز - علیهما السلام - در آن راه اند.

مزارات درون شهر دمشق

اول به جامع بنی امیه درآید و تحیت مسجد گزارد. و نزدیک مقصوره، مزار پسر زکریا پیغمبر است صلوات الله و سلامه علیه و گویند که در زیر دیوار محراب دوازده هزار پیغامبر آسوده اند و در اندرون مقصوره مصحفی است به خط دست امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه - و نزدیک باب الصغیر مزار صهیب رومی و بلال حبشی و عبد الرحمان فرزند ابوبکر صدیق است - رضی الله عنه - و کعب احبار - رضی الله عنه - به روایت اصحّ و دلیل اوضح و ابو عبیده جراح نیز مثل آن (۱۱۰ ب) زیرا که مسکن و مولد ایشان در آن دیار متحقق و متیقن است و سفر به بلاد عجم موهوم و مشکوک . و آنک گویند مزار این دو بزرگ اینجاست اعتبار ندارد. و دیگر ابودردا و أمّ الدردا و علمدار رسول - صلی الله علیه وسلم - و ابو الفرج الانصاری و أمّ حبیبه و أمّ سلمه خاتونان رسول - صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهما - و سر های کسانی که در شهر کربلا شهید شدند و دختران امیرالمؤمنین حسن - رضی الله عنهم - و معاویه و دیگر صد و بیست پیغامبر علیهم السلام. وهم در آن گورستان است تربت اویس قرنی و عمر بن عبد العزیز و ولید بن عبد الملک بانی جامع دمشق و شیخ ابوالبیان و شیخ احمد غزالی رحمهم الله. و نزدیک باب الفرادیس جایگاهی است که سر مبارک امیر المؤمنین حسین را - رضی الله عنه - آویخته بوده اند.

و در جوار جامع بنی امیه مزار سلطان نورالدین شهید است انار الله برهانه. و به دروازه باب الشرقی مزار اُبی کعب و فرزندان امیر المؤمنین حسین است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

نزدیک شهر کوهی است که آن را صالحیه خوانند . جمله آن کوه، مزارات (۱۱۱الف) و مقامات انبیا و صلحاست و مغارة الدّم که جای کشتن هابیل است - علیه السلام - و مغارة الجوع که در وی چهل پیامبر - علیهم السلام - آسوده اند و شیخ محی الدین اعرابی قدس الله روحه.

و موضعی است که آن را ربّوه خوانند ، مقام عیسی و مریم آنجاست و آب های روان دمشق از آنجاست. قال الله تعالی وجعلنا ابن مریم و امه آیه و آوینهما الی ربّوه ذات قرارٍ و معین (المؤمنون، ۵۰).

و بر دست راست صالحیه، قصبه ایست که آن را دارانیّه خوانند- مزار شیخ ابوسلیمان دارانی و ابومسلم خولانی - قدس الله روحهما - آنجاست .

و بر دست چپ صالحیه، موضعی است که آن را برزّه خوانند - ابراهیم - علیه السلام - آنجا متولد شده است و مادر، او را گذاشته و رفته و به فرمان خداوند سبحانه و تعالی آهوان می آمده اند و او را شیر می داده اند.

و بیرون شهر مزار سعید بن عباده است رضی الله عنه. و بر راه مزار او مناره ایست که عیسی - علیه السلام - به یک روایت از آنجا بر آسمان بر آمده است و باز به همان مناره فرود آید. و بر راه دیگر مزار شیخ ارسلان است - رحمه الله - و نزدیک او موضعی است که آن را بیت الهلکه گویند (۱۱۱ب) و پدر ابراهیم - علیه السلام - آنجا بت می تراشیده، اکنون مسجد جمعه شده است .

و جمله دمشق را عزیز دارد که مقام نزول وحی است. و فضایل شام بر هیچ کس پوشیده نیست و جمله انبیا - علیهم السلام - در وی مبعوث و مدفون اند.

مزارات بقیه بلاد

در شهر کرک مزار جعفر طیار است - رضی الله عنه - .

و در بعلبک بهیک روایت مزار نوح است - علیه السلام - .

و در شهر معره مزار یوشع پیغمبر است - علیه السلام - .

و در شهر حلب در مسجدی مقام ابراهیم است - علیه السلام - و در پس مسجد شهدا .

و بیرون شهر حلب مزار سعد انصاری است - رضی الله عنه - .

[در حمص مزار خالد بن الولید و بابای عمرو و فضّه، کنیزک امیرالمؤمنین علی، رضی الله

عنهم.

در جده مزار أم البشر هوا، رضی الله عنها.

در مصر مزار امام شافعی است، رضی الله عنه.

و در قراهة مصر مزار شیخ ذوالنون است، قدس الله سره. [(۱)

و هر موضعی که رسد تفحص نماید و زیارت کند.

مزارات دارالسلام بغداد

بدان که طرف دجله مشهد امام اعظم ابوحنیفه کوفی است - رحمه الله تعالی - و در جوار ایشان ابوبکر شبلی و خلفای عباسیه و شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ ابو الحسن نوری و شیخ شهاب الدین سهروردی و محمد بن الفضل و شیخ عمر بزاز و ابو مسلم مروزی صاحب الدعوة قدس الله ارواحهم (۱۱۲ الف).

و بر طرف دیگر، مزار موسی جواد از فرزندان امیر المؤمنین علی، رضی الله عنهم و جعفر و قاسم فرزندان حسن علی، رضی الله تعالی عنهم اجمعین. و مزار امام یوسف القاضی و سری سقطی و شیخ معروف کرخی و شیخ داود طایی و شیخ جنید بغدادی و سمنون محب و بهلول دیوانه و چهل تنان و شیخ اوحدالدین کرمانی و شیخ ابوالفضل عباسی و منصور حلاج و منصور عمار و پسر حسن بصری و ده یار(ی) که شب قدر دریافتند و جمله در یک شب وفات کردند. و ابو عبدالله احمد بن الحسن الکرخی و صاحب مذهب امام حنبل و بشر حافی و زبیده خاتون و پسر او شیخ ابو المسعود و شیخ منصور گلاب فروش و شیخ احمد طایفی و شیخ احمد باغبان و شیخ عمر گاو کش و شیخ ابو الفتح صیاد و شیخ ابوالفتح زرگر و شیخ اهل صفه و شیخ عبدالرحیم و شیخ ابو یوسف الکرمانی و فرزند شیخ شبلی قدس

الله ارواحهم. و استاد فرزندان امیر المؤمنین علی - رضی الله عنهم - جمله را به ادب و تواضع زیارت کند.

و اگر تواند به مداین رود و سلمان فارسی را زیارت کند-

و در شهر کوفه در مسجد جامع قبله گاه امیر المؤمنین علی است - رضی الله عنه -

(۱۱۲ ب) و تنور نوح به یک روایت و قبه ادریس - علیهما السلام - و موضع نشستن حسن و حسین

- رضی الله عنهما.

و بر در مسجد کوفه چاهی است که امیر المؤمنین علی - رضی الله عنه - برآورده است.

و گورستان کوفه را زیارت کند که اکابر علما و صلحا و مشایخ اولیا در آن خاک بسیار اند. و

مشهد امیر المؤمنین علی را - رضی الله عنه - زیارت کند. و اگر تواند به دشت کربلا رود.

و در زیارت کردن بزرگان کاهلی نکند و ذخیره آخرت و سرمایه عمر شناسد. چون حاجیان را گذر برین شهرها افتد این مزارات، که یاد کردیم، زیارت کنند زیرا که این بلاد، اعظم بلاد و این مزارات، اشرف مزارات است. بر هر یکی از مسافران واجب است که چون به شهری درآیند عزیزانی که در میان اند، دریابند و استعانت خواهند تا از خوف و خطر در امان باشند و به حصول امانی دو جهانی به اوطان و دوستان واصل شوند، ان شاء الله تعالی.

آداب بازگشتن و ختم این سفر

باید که در بازگشتن همان شرایط و همان آداب و ادعیه وقت رفتن را به جای آرد. و بر بلندی سه تکبیر گوید و این ثنا را بخواند (الف ۱۱۳) لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر، آیون تاییون سایحون ساجدون... (۲) خاشعون صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده (۳) کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون - و چون به شهر خویش رسد بگوید: اللهم اجعلنا بها قراراً و رزقاً حسناً.

و سنت آن است که پیشتر به خانه، کسی (را) فرستد و از رسیدن خود خبر دهد. چون به محله خود رسد اول درآید و نماز گزارد و چون قدم در خانه خود نهد گوید: توبا توبا لا تقادرعلینا حوباً.

چون مقیم شود علامت قبول حج آن است که بر طاعت حق عزوجل باشد و مخالفت فرمان او نکند و ظاهر و باطن را به صلاح دارد و زبان و دل و چشم نگاه دارد و بسیار

حکایات راست و دروغ نگوید و به هر کس حج را نفروشد و به مجالس طرب و قصه خوانی نرود بل که به عوض آن محافل درس و علم و تذکیر و قرآن و قراءت اختیار کند و با یاران پریشان ننشیند و به عوض ایشان با یاران عاقل صالح با دیانت صحبت دارد و شکر خدای تعالی به جای آرد (۱۱۳ب) که او را بدان دولت رسانید و در استعداد سفر آخرت باشد که ازین سفر غرض آن سعادت است و لیکن هنگام رحلت آن سفر معلوم نیست. ناگاه خواهد بودن که کوس رحلت زنند. و در احوال خود و دنیا و آخرت فکر کند که مقصود چیست؟ در طلب آن باشد و به لذات و شهوات فانیه مغرور نشود تا دولت باقی یابد. والله اعلم بالصواب.

تمت الرسالة التي لسلطان العارفين و برهان المحققين خواجه محمد پارسا قدس الله سره في دارالسلطنة سمرقند في مدرسة مرشد الاوليا ، سلطان الاصفيا خواجه عبيد الله، سنة سبع و سبعين و ثمانمائه خلد الله ظلّ بانيها ليس في الكائنات ثانيها في شهر محرّم الحرام (٤)

١. عبارت داخل کروشه [] در حاشیة نسخه به خط متن آمده است .

٢. بعد از ساجدون ، یک کلمه محو شده است.

٣. استفاد از حدیث نبوی که در صحیح بخاری آمده است: کان اذا رجع من حج او عمره او سفر قال لا اله الا الله وحده نصر عبده و اعزّ جنده و هزم الاحزاب وحده.

٤. در برگ ١١٤ الف کاتب این شعر را چلیپا وار یادداشت کرده است:

فرخنده کسی که در دیارش

مانده خلفی به یادگارش

نمایه اماکن
(بارجاع به اوراق نسخه خطی)

دجله، ۱۱۱ب	باب التوبه، ۱۰۹ب
دشت کربلا، ۱۱۲اب	باب الخانقاه، ۱۰۹ب
دمشق، ۱۱۰الف، ۱۱۱الف	باب الرحمه، ۱۰۹ب
ربوه، ۱۱۱الف، ۱۱۰ب	باب الشرقي جامع بنی امیه، ۱۱۰ب
رمله، ۱۱۰الف	باب الصغیر، ۱۱۰الف
روضه خلیل الله، ۱۰۸ب	باب الفردیس، ۱۱۰ب
شام، ۱۱۱ب	بَرزَه، ۱۱۱الف
شهر خلیل الله، ۱۰۸ب	بعلبک، ۱۱۱ب
صالحیه، ۱۱۰ب	بغداد، ۱۱۱ب
صخره، ۱۰۹الف	بیت المقدس، ۱۰۹الف
صراط، ۱۰۹ب	بیت الهلکه، ۱۱۱الف
طور سینا، ۱۰۹ب، ۱۱۰الف	تنور نوح، ۱۱۲ب
عجم، ۱۱۰ب	جامع بنی امیه، ۱۱۰الف، ۱۱۰ب؛ نیز جامع دمشق
قبله گاه امیر المؤمنین علی ۱۱۲الف	جامع دمشق، ۱۱۰ب؛ نیز جامع بنی امیه
قبة ادریس، ۱۱۲ب	جای کشتن هابیل، ۱۱۱الف، ۱۱۰ب
قدس، ۱۰۹الف، ۱۱۰الف	جایگاه آویختن سر امیر المؤمنین
قرافه مصر، ۱۱۱ب	حسین، ۱۱۰ب
کرک، ۱۱۱ب	جده، ۱۱۱ب
کوفه، ۱۱۲الف	چاه امیر المؤمنین علی، ۱۱۲ب
گاهواره عیسی، ۱۰۹الف	چشمه سلیمان، ۱۰۹ب
گورستان کوفه، ۱۱۲ب	حجره خرد محل فرود رسول اکرم شب
مداین، ۱۱۲الف	معراج، ۱۰۹ب
مزار ابو الفرج الانصاری، ۱۱۰ب	حلب، ۱۱۱ب
مزار ابو درد، ۱۱۰ب	حمص، ۱۱۱ب
مزار ابو عبيده جراح، ۱۱۰الف	حوض کوثر، ۱۰۹ب
مزار ابو مسلم خولانی، ۱۱۱الف	دارائیه، ۱۱۱الف
مزار ابوهیریه، ۱۱۰الف	

- مزار ابيّ كعب، ۱۱۰ ب
- مزار اسحاق پيغمبر، ۱۰۸ ب
- مزار أمّ الدرداء، ۱۱۰ ب
- مزار امام حنبل، ۱۱۲ الف
- مزار امام شافعی، ۱۱۱ ب
- مزار امام يوسف القاضي، ۱۱۲ الف
- مزار بشر حافی، ۱۱۲ الف
- مزار بلال حبشی، ۱۱۰ الف
- مزار بهلول ديوانه، ۱۱۲ الف
- مزار پسر حسن بصری، ۱۱۲ الف
- مزار پسر زكريا، ۱۱۰ الف
- مزار جعفر طيار، ۱۱۱ ب
- مزار چهل تنان، ۱۱۲ الف
- مزار حواء، ۱۱۱ ب
- مزار خالد بن الوليد، ۱۱۱ ب
- مزار دختران اميرالمؤمنين حسن، ۱۱۰ ب
- مزار زبيده خاتون، ۱۱۲ الف
- مزار زكريا، ۱۱۰ الف
- مزار ساره خاتون، ۱۰۸ ب
- مزار سرى سقطی، ۱۱۲ الف
- مزار سعد انصاری، ۱۱۱ ب
- مزار سعيد بن عباد، ۱۱۱ الف
- مزار سلطان نورالدين شهيد، ۱۱۰ ب
- مزار سلمان فارسی، ۱۱۲ الف
- مزار سمنون محب، ۱۱۲ الف
- مزار شيخ ابو المسعود پسر زبيده خاتون، ۱۱۲ الف
- مزار شيخ ابوسليمان دارانی، ۱۱۱ الف، ۱۱۰ ب
- مزار شيخ ارسلان، ۱۱۱ الف
- مزار شيخ اوحدالدين کرمانی، ۱۱۲ الف
- مزار شيخ جنيد بغدادی، ۱۱۲ الف
- مزار شيخ داود طایي، ۱۱۲ الف
- مزار شيخ ذوالنون، ۱۱۱ ب
- مزار شيخ عمر گاو کش، ۱۱۲ الف
- مزار شيخ محی الدين اعرابی، ۱۱۱ الف، ۱۱۰ ب
- مزار شيخ معروف کرخی، ۱۱۲ الف
- مزار صدو بيست پيغامبر، ۱۱۰ ب
- مزار صهيب رومی، ۱۱۰ الف
- مزار علمدار رسول صلی الله عليه وسلم، ۱۱۰ ب
- مزار فرزندان امير المؤمنين حسين، ۱۱۰ ب
- مزار فضة کتيزک امير المؤمنين علی، ۱۱۱ ب
- مزار کعب احبار، ۱۱۰ الف
- مزار مريم، ۱۰۹ ب
- مزار معاويه، ۱۱۰ ب
- مزار منصور عمار، ۱۱۲ الف
- مزار موسى جواد، ۱۱۲ الف
- مزار موسى، ۱۱۰ الف
- مزار نوح، ۱۱۱ ب
- مزار يحيی، ۱۱۰ الف
- مزار يعقوب و خاتون او، ۱۰۸ ب
- مزار يوسف صديق، ۱۰۸ ب
- مزار يوشع، ۱۱۱ ب
- مزار يونس، ۱۰۹ الف
- مزار ابو عبدالله احمد بن الحسن الكرخي، ۱۱۲ الف
- مزار ابو مسلم مروزی صاحب الدعوة، ۱۱۱ ب
- مزار ابوبکر شبلي، ۱۱۱ ب
- مزار استاد فرزندان امير المؤمنين علی، ۱۱۲ الف
- مزار أم حبيبه، ۱۱۰ ب
- مزار أم سلمه، ۱۱۰ ب
- مزار اويس قرنی، ۱۱۰ ب
- مزار بابای عمر، ۱۱۱ ب

- مسجد جامع، ۱۱۲ الف
 معبد آدم، ۱۰۹ ب
 معبد پیغمبران ۱۰۸ ب
 معبد موسی، ۱۰۹ ب
 معبد یحیی، ۱۰۹ الف
 معره، ۱۱۱ ب
 مغارة الجوع، ۱۱۱ الف، ۱۱۰ ب
 مغارة الدم، ۱۱۱ الف
 مقام ابراهیم، ۱۱۱ ب
 مقام جبریل، ۱۰۹ ب
 مسجد جمعه بیت الهلکه، ۱۱۱ ب
 مسجد شهداء، ۱۱۱ ب
 مسجد کوفه، ۱۱۲ ب
 مسجد مقابل سر روضه خلیل الله، ۱۰۸ ب
 مسجدی در قدس (غیر از مسجد اقصی)، ۱۰۹ الف
 مشهد امام اعظم ابوحنیفه کوفی، ۱۱۱ ب
 مشهد امیر المؤمنین علی، ۱۱۲ ب
 مصر، ۱۱۱ ب
 مقام خضر، ۱۰۹ ب
 مقام عیسی، ۱۰۹ ب
 مقام عیسی، ۱۱۱ الف، ۱۱۰ ب
 مقام مریم، ۱۱۱ الف
 مناره صعود و نزول عیسی، ۱۱۱ الف
 موضع نشستن حسن و حسین، ۱۱۲ ب
 نابلوس، ۱۱۰ الف
 نشان قدم رسول، ۱۰۹ الف
- مزار جعفر بن حسن بن علی، ۱۱۲ الف
 مزار خلفای عباسیه، ۱۱۱ ب
 مزار رابعه عدویه، ۱۰۹ ب
 مزار سرهای شهدای کربلا، ۱۱۰ ب
 مزار شیخ ابو البیان، ۱۱۰ ب
 مزار شیخ ابو الحسن نوری، ۱۱۱ ب
 مزار شیخ ابو الفتح صیاد، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ ابو الفضل عباسی، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ ابو یوسف الکرمانی، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ ابو الفتح زرگر، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ احمد باغبان، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ احمد طایفی، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ احمد غزالی، ۱۱۰ ب
 مزار شیخ اهل صفه، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ شهاب الدین سهروردی، ۱۱۱ ب
 مزار شیخ عبد الرحیم، ۱۱۲ الف
 مزار شیخ عبدالقادر گیلانی، ۱۱۱ ب
 مزار شیخ عمر بزاز، ۱۱۱ ب
 مزار شیخ منصور گلاب فروش، ۱۱۲ الف
 مزار عبدالرحمان فرزند ابوبکر صدیق، ۱۱۰ الف
 مزار عمر بن عبد العزیز، ۱۱۰ ب
 مزار فرزند شیخ شبلی، ۱۱۲ الف
 مزار قاسم بن حسن بن علی، ۱۱۲ الف
 مزار محمد بن الفضل، ۱۱۱ ب
 مزار منصور حلاج، ۱۱۲ الف
 مزار ولید بن عبد الملک، ۱۱۰ ب

کتاب نامه

- جامی ، نور الدین ، عبدالرحمن (۱۳۷۰ش)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به تصحیح محمود عابدی ، تهران.
- چیمه، محمد اختر (۱۳۵۳ش)، «شخصیت عرفانی و علمی خواجه محمد پارسای نقشبندی بخاری» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ج ۱۰، ص ۵۰۲-۴۶۷.
- صلاح بن مبارک بخاری (۱۳۷۱ ش)، *انیس الطالبین و عده السالکین*، به تصحیح دکتر خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق هـ سبحانی، تهران.
- طاهری عراقی، احمد (۱۳۵۴ش / ۱۹۷۵م)، *مقدمه قدسیه خواجه پارسا*، تهران.
- کاشفی، فخرالدین ، علی (۱۳۵۶ش)، *رئسحات عین الحیاء* ، به تصحیح علی اصغر معینیان ، تهران.
- کشمی ، محمد هاشم (۱۴۰۱ق)، *سمات القدس*، ترجمه اردوی محبوب حسن واسطی ، سیالکوت.
- محمد اقبال ، ملک (۱۳۵۴ ش / ۱۹۷۵م)، *قدسیه خواجه پارسا*، اسلام آباد.
- Necdet Tosun(2002), *Bahaeddin Nakhsbend, Hayati, Gorusleri, Tarikati*, Istanbul,pp.120-125; Necdet Tosun (1988), *Resale-I Kudsiyye: Muhammad Bahaeddin Hazret Lerinin Sohbet Leri* (Translation into Turkish), Istanbul,pp.7-16.

مفهوم و ابعاد عشق در اشعار علامه اقبال لاهوری

یوسف عالی عباس آباد*

چکیده

عشق از مفاهیم اساسی و بنیادی در شعر و اندیشه اقبال لاهوری است. او از شاعران فیلسوفی است که به کمک نبوغ بشری و علم، جنبه‌های گوناگون این مفهوم را در خصوص انسان و جهان اطراف او کاویده است. پژوهش حاضر در پی جواب دادن به این سؤال است که «عشق» در شعر اقبال چه مفهوم و چه دامنه‌ای را شامل می‌شود؟ اقبال متفکر تیزبین، در جهان معاصر چگونه در پی تعریف این مفهوم و نشان دادن راه‌های وصول به آن و نگهداری از آن بود؟ در این مقاله فرض بر این است که در اندیشه اقبال، «تقابل عقل و عشق» و «عشق مساوی با دل»، بیشترین دامنه این مفهوم را به خود اختصاص داده است. در این مقاله، تحلیل محتوایی (Content Analysis) شیوه بررسی اشعار است که با استفاده از آن و تجزیه و تحلیل داده‌های متن، به ابعاد گوناگون سؤال‌های طرح شده پاسخ داده شده است.

واژگان کلیدی

اقبال لاهوری، عشق، تقابل عشق و عقل.

مقدمه

شعر و جایگاه آن در اندیشه اقبال لاهوری

شعر گره‌خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۸۶) ابن سینا، در کتاب «شفا»، شعر را سخنی خیال‌انگیز که از اقوالی موزون و متساوی شناخته شده باشد، تعریف کرده است. (میرصادقی، ۱۳۷۳، ذیل شعر)

شعر یکی از زیرمجموعه‌های هنر است. با توجه به تعریف‌هایی که درباره هنر شده است، تعریف و تبیین مبانی اساسی آن به صورت جامع و مانع مشاهده نمی‌شود. بندتو کروچه، هنر را

عبارت از «شهود» می‌داند. (کروچه، ۱۳۸۴: ۸۷) بر این اساس، بسیاری از مبانی هنر، از جمله شعر را می‌توانیم از مجموعه شهود قلمداد کنیم. گستره‌ای که به صورت شهودی در پیش چشم شاعر گشوده می‌شود و او پس از درک آن، به وسیله ابزارهای بیانی به بیان آن می‌پردازد. شعر دارای دو جنبه فرم و محتوا است. فرم (Form)، در معنی عام خود شکل بیرونی و ظاهری هر چیزی است. با اندکی تأمل در نظریه‌های ادبی فرمالیسم ملاحظه می‌کنیم که به این معنی ساده آن قناعت نشده و مفهوم و دایره شمول جدید و گسترده‌ای برای آن قایل شده‌اند. رمانتیک‌ها به فرم‌های معنی‌دار معتقد بودند؛ اما در نظر فرمالیست‌ها، فرم دیگر شکل بیرونی نیست؛ بلکه چیزی است که ارتباط مستقیمی با محتوا پیدا می‌کند و مفاهیم گسترده و متناقض می‌یابد. (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۶۷)؛ بنا به نظر گراهام هوف، در تبیین فرم از صفاتی مانند هماهنگی، هارمونی، نظم، انسجام و جز اینها استفاده می‌شود. (هوف، ۱۳۶۵: ۲۹-۳۰) صفت‌هایی که برای تبیین فرم برشمردیم از «موسیقی» نشئت می‌گیرد. در اظهار نظرهای ادیبان و ادب‌شناسان ایران نیز به وجود عامل موسیقی در شعر اشاره شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۳۰)

محتوا دارای معانی، اندیشه‌ها و مضامین بی‌پایان در تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست؛ اما دو حالت دارد: یا در میان تمام ملل مشترک است و محتوای بنیادین به شمار می‌رود. مانند مرگ، عقل، عشق و یا محدود به فرهنگ مردمی خاص و یا کشورهای خاصی است. مانند سیب و گندم. این محتواها محدود هستند. شعر رستاخیز واژه‌هاست یا به تعبیر موکاروسکی، نهایت برجسته‌سازی برعهده زبان شعر است. (Mukarovsky, 1964: 44). شعر آن حالتی است که شاعر با گزینش واژه‌های مخصوص، معنی و مفهوم خاصی را می‌رساند. «برجسته‌سازی عبارت است از انحراف از شکل‌های مورد انتظار خواننده و جنبه متداول و متعارف زبان و به تعبیر زبان‌شناسان، انحراف از جنبه خودکار و اتوماتیک زبان. در این برجسته‌سازی عناصری مورد توجه قرار می‌گیرند که از یک‌سو موجب اختلال ارتباط (که مهم‌ترین کارکرد زبان است) نشوند و از سوی دیگر جنبه زیبایی‌شناختی و اعجاب‌انگیزی کلام را باعث شوند.» (خلیلی جهان‌تیغ، ۱۳۸۰: ۲۵)

یکی از مشکلات شعر اقبال این است که برای بیان افکار تازه خود اصطلاح خاصی ندارد و از برجسته‌سازی فرم و محتوای شعر خود بی‌بهره مانده است. به عبارت دیگر، اقبال افکار تازه خود را در قالب زبان سنتی ریخته است. باتوجه به اینکه، فارسی، زبان سوم اقبال است و آشنایی او با این زبان از طریق مطالعه دیوان‌های شاعران فارسی‌گو بوده است. شعر او کاملاً تحت تأثیر شعر شاعرانی است که اقبال با آنان آشنا بود. او از تصویرهای شعری که آنان در شعر خود خلق کرده بودند بهره گرفت؛ منتها برای بیان افکار پرشور آزادی‌خواهانه و بیان افکار انسان با فهم و شعوری که زبان رسمی و ملی او فارسی نیست. به همین سبب او برای بیان نظرهای پرشور و اندیشه‌های

بکر قرن بیستمی خود، نتوانست زبان فارسی را رام خود کند. به این ترتیب او برای بیان اندیشه‌های خود اصطلاحات خاص و تازه‌ای ساخت که هریک از آنها از نظر زبانی احتیاج به تفسیر و تعبیرهای دقیق دارند.

عشق و مراتب آن در دیدگاه اقبال لاهوری

عشق مضمون ساز و در واقع بنیان‌گذار بسیاری از مجموعه‌های شعری و نثری بوده است. چه عشق ناشی از شناخت الله و روح و چه عشق ناشی از شناخت جسم و جنس انسان. بسیاری از آثار ادبی مملو از این مظهر زیبای حقیقت است. اقبال در فاصله‌های کوتاهی که به فیض‌های ناشی از عشق حقیقی دست می‌یابد به شعور و آگاهی جسمی و فکری نیز می‌رسد و همیشه در آرزوی رسیدن به چنان عشق و معشوقی می‌شود. عشقی با این تعریف و توصیف را در آثار غزالی (ابوحامد و احمد)، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، عین‌القضات همدانی، مولوی و پیروان آنان می‌یابیم.

عشق در دیدگاه اقبال، تقریباً معادل عشق از نظر مولوی است. در تعبیر مولوی، عشق کیفیتی بنیادی است. او حتی عشق‌های مجازی را گذرگاهی برای ورود به عشق‌های عرفانی و الهی می‌داند و همین نظریه را در داستان اول مثنوی شریف، «حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی ...»، مطرح کرده است. مولوی در یکی از نمادی‌ترین و بنیادی‌ترین داستان‌های دفتر سوم مثنوی، «قصه و کیل صدر جهان»، که در آنجا به صورت بسیار عاشقانه درخصوص عشق و نحوه زایش و زندگی‌بخشی آن سخن گفته، (داستان «مسجد مهمان‌کش» از ایزد‌های این قصه است) درباره عشق و مفاهیم موجود در اندیشه خود بحث کرده است. به ابیاتی از آنها اشاره می‌شود:

اندرو هفتاد و دو دیوانگی
جان سلطانان جان در حسرتش
تخت شاهان تخته‌بندی پیش او
بندگی بند و خداوندی صداع
زین دو پرده عاشقی مکتوم شد
درشکسته عقل را آنجا قدم
تا ز هستان پرده‌ها برداشتی
او بود ساقی نهان صدیق را
باده آب جان بود ابریق تن
قوت می بشکند ابریق را
چون مگو والله اعلم بالصواب
(مولوی، ۱۳۸۲: ۵۴۳-۵۴۴)

با دو عالم عشق را بیگانگی
سخت پنهانست و پیدا حیرتش
غیر هفتاد و دو ملت کیش او
مطرب عشق این زند وقت سماع
بندگی و سلطنت معلوم شد
پس چه باشد عشق، دریای عدم
کاشکی هستی زبانی داشتی
عشق جوشد باده تحقیق را
چون بجویی تو به توفیق عدم
چون بیفزاید می توفیق را
آب گردد ساقی و هم مست آب

مفاهیم موجود در مبانی عشق در نظر مولوی و علامه اقبال، در سایر نظریه‌های عاشقانه - عارفانه تصوف و عرفان اسلامی و ایرانی نیز دیده می‌شود.

اقبال عشق را محرک و انگیزه‌ای دانست و مردم را به سوی آن تشویق کرد. او با این وسیله، نوعی هوشیاری و دقت فراوان برای عقل و نهاد انسان قایل شد و چنین محرک و وسیله متعالی را برای زدودن غفلت و خواب از دل و دیده مردم تشخیص داد. به همین جهت است که هم در کلیات فارسی و اردو و هم در آثار منثورش - که به فارسی ترجمه شده است - درباره ابعاد گوناگون عشق سخن گفته و مراتب و ارزش‌های منحصر به فرد آن را تبیین کرده است. او با شاعران و فیلسوفان فراوانی سر و کار داشت و دیدگاه‌ها و مسلک و شیوه آنان را مدام مورد بررسی، نقد، انتقاد، رد یا پذیرش قرار می‌داد. از این افراد می‌توان از کانت، هگل، نیچه، تولستوی، شوپنهاور، انشتین، برگسن و گوته نام برد. از میان این افراد، اگر از جایگاه مولوی در شعر و اندیشه اقبال، برای لحظاتی دور شویم باید از گوته نام ببریم. اقبال به دلایل زیادی بانظریات او هم‌سو بود. هردو عشق را بر عقل رجحان می‌دادند. گوته نیز مانند اقبال بین نظریه‌ها و افکار شرق و غرب موافقت ایجاد کرد و آنها را با هم جمع کرد. گوته در کتاب خود به نام *فاوست* (Faust) داستان دانشمندی را نوشت که در ابتدا مرید شیطان شد و برای رسیدن به آرزوهایش حاضر شد روح خود را به ابلیس بفروشد؛ اما به سبب به دست آوردن عشق در راه خدمت به نوع بشر از این خطر و مهلکه نجات یافت. «اقبال و گوته تعصبات قشری مذهبی را یکسره مردود می‌شمارند و همواره مبلغ و مفسر وجدان و حقیقت می‌باشند. هردو شاعر متفکر، اسلام را دین جهانی و جاودانی می‌شناسند.»

(اکرم اکرام، ۱۳۵۷، «اقبال و گوته»: ۱۰۵-۱۰۷)

اقبال درباره وضعیت انسان معاصر و اینکه عشق چه کارکرد و فعلیتی در زندگی و جهان آنان دارد، بحث کرده است. در شعری به اردو، درباره انسان در این زمان می‌گوید:

«عشق را رها کرده و عقل همچو مار می‌گذرش

او نتوانسته عقل را تحت فرمان عشق درآورد

جستجوگر مسیر ستارگان است

ولی نمی‌تواند در دنیای افکار خود سفر کند

چندان اسیر بیچ و خم دانش خود شده

که هنوز نتوانسته سود خود را از زیان تشخیص دهد

انوار خورشید را به تصرف درآورده

ولی نتوانسته شب تاریک زندگی را روشن سازد.

این وضع ناگوار او را بر آن می‌دارد تا عمیقاً به آینده بشر بیندیشد.»

(بقایای ماکان، ۱۳۷۹: ۹۰-۹۱)

مراتب و مفاهیم عشق در دیدگاه علامه اقبال لاهوری در پنج گروه دسته‌بندی شدنی است:

۱. عقل و عشق

با بررسی اشعاری که در آنجا اقبال در خصوص عقل و عشق بحث کرده است متوجه می‌شویم که گاهی «عشق» را در تقابل با «عقل» قرار داده و مانند تمام عارفان و صوفیان اسلامی، «عشق» را اساس عالم فرض کرده و «عقل» را یا به صورت چیزی که صورت شفاف عشق را مکدر می‌کند و یا به صورت چیزی معمولی و غیر بنیادین تصویر کرده است. در این طرز تفکر نیز مستقیماً وامدار مولانا جلال‌الدین است.

۱. وقتی اقبال عشق را در تقابل با عقل قرار می‌دهد، عشق را بنیاد و بستری برای کاینات به تصویر می‌کشد. به عقیده وی، عشق عبارت از روحی است که جهان را تجدد می‌بخشد و این روح دارای چنان معنا و خاصیتی است که باید عقده پیچیده حیرت و سرگستگی را بگشاید و در حکم پادزهری است که همه امراض بشری را علاج می‌کند. در این دیدگاه، باینکه عقل خود هدیه‌ای است که فقط در حق انسان اعطا شده؛ اما عشق است که آن را مستحکم‌تر می‌سازد و در بسیاری از موارد جلوی لغزش و یا انحرافی را می‌گیرد که از راه عقل و اندیشه انسان دست می‌دهد. بدین ترتیب عشق، بستر و بنیادی برای تمام ویژگی‌ها و نعمت‌هایی است که به انسان عطا شده است. او ضمن نامه‌ای که به پرفسور نیکلسون نوشته است، چنین می‌گوید: «این کلمه به معنای وسیعی به کار برده شده و به معنی میل و آرزوی بلعیدن و به خود جذب کردن است. عالی‌ترین و واقعی‌ترین شکل این معنی عبارت است از ایجاد ارزش‌ها و ایده‌آل‌ها و کوشش در تحقق‌دادن به آنها. عشق، عاشق و معشوق را از یکدیگر مشخص می‌سازد.» (سعیدی، ۱۳۷۰: ۱۰۲-۱۰۳)

امتزاج سالمات عالم است

عشق آیین حیات عالم است

از شرار لا الهه تابنده است

عشق از سوز دل ما زنده است

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۸۱)

فرصت کشمکش مده این‌دل بیقرار را

یک دو شکن زیاده کن گیسوی تابدار را

از تو درون سینه‌ام برق تجلئی که من

با مه و مهر داده‌ام تلخی انتظار را
 ذوق حضور در جهان رسم صنم‌گری نهاد
 عشق فریب می‌دهد جان امیدوار را
 طبع بلند داده‌ای بند ز پای من گشای
 تا به پلاس تو دهم خلعت شهریار را
 تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگوست
 عشق به دوش می‌کشد این‌همه کوهسار را

(همان: ۱۳۱)

عقل تو حاصل حیات عشق تو سر کاینات
 پیکر خاک خوش بیا این‌سوی عالم جهات
 زهره و ماه و مشتری از تو رقیب یک‌دگر
 از پی یکنگاه تو کشمکش تجلیات

(همان: ۳۸۵)

جهان از عشق و عشق از سینه تست
 سرورش از می دیرینه تست
 جز این چیزی نمی‌دانم ز جبرئیل
 که او یک‌جوهر از آینه تست
 (همان: ۴۵۰)

مسئله تسری عشق در نهاد کاینات و در منظومه هستی، یکی از موضوعات پهناور ادب صوفیه است که در آثار فلاسفه نیز دیده می‌شود. در میان فلاسفه مشایی ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق) رساله‌ای مفرد در باب ماهیت عشق با عنوان رساله فی ماهیة‌العشق نوشته و در آن کوشیده است که نشان دهد در تمامی موجودات، از افلاک گرفته تا عناصر اربعه و موالید ثلاث عشق سریان دارد. همچنین نویسندگان رسایل اخوان‌الصفاء، (ج: ۳: ۲۸۶-۲۹۶) نیز رساله سی‌وهفتم خود را فی ماهیة‌العشق نامیده‌اند و در آن به این موضوع پرداخته‌اند. عطار گوید:

عشق مغز کاینات آمد مدام
 لیک نبود عشق بی‌دردی تمام

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۸۵)

مطابق دیدگاه‌های اقبال، نکات برجسته ارتقای نفس انسانی از این‌قرار است:

۱. «نفس انسانی به وسیله تربیت و تقلید مرشد کامل به تکامل می‌رسد.

۲. حیات ابدی امری اکتسابی و ارتقای آدمی پایان‌ناپذیر است.

۳. مبدأ محرک عملیات نیک انسانی عشق است و عقل باید تابع عشق باشد.» (مقدم صفیاری،

۱۹۸۹، نگاهی به اقبال: ۲۵۸-۲۵۹)

اقبال در منظومهٔ پیام مشرق ذیل عنوان «پیام»، در ضمن بحثی درخصوص عشق و نحوهٔ تقابل آن با عقل نکته‌هایی را در جهان معاصر گفته است. لبّ اندیشه و کلام او در این بحث این است که غرب به سبب اینکه تماماً عقل را محور و مدار زندگی و پیشرفت خود قرار داده و از عشق و مفاهیم متعالی - نه فقط عشق در معنی جسمی و جنسی - بی‌خبر است، چندان راه به سعادت و نجات و فلاح بشری نخواهد برد. درحقیقت بیشتر انتقادهای علامه از غرب، چه در مفهوم دموکراسی و آزادی و چه در مفهوم انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی معطوف به همین مسئله است:

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد	شعله در آب دوانید و جهان برهم زد
کیمیا سازی او ریگ روان را زر کرد	بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد
وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم	رهزنی بود و کمین کرد و ره آدم زد
هنرش خاک برآورد ز تهذیب فرنگ	باز آن خاک به چشم پسر مریم زد

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۲۵۸-۲۵۹)

در ضرب کلیم، درخصوص ارتباط میان عقل و عشق سروده است:

علم و عشق

علم به من گفت: عشق دیوانگی است.

عشق به من گفت: علم فقط تخمین و ظن است

نباید شما گرفتار تخمین و ظن شوید و مثل کرم کتابی دربیابید

عشق سراپا حضور و علم سراپا حجاب است.

معرکهٔ کاینات از حرارت عشق به وجود آمده است.

علم مقام صفات است و عشق تماشای ذات است.

عشق سکون و ثبات و، در عین حال، توأم با حیات و ممات عالم می‌باشد.

علم چون سؤالی واضح و ظاهر است و عشق به مثابه جوابی پنهان است؛

سلطنت فقر و دین از معجزات عشق به وجود می‌آید.

صاحبان تاج و نگین از غلامان کوچک عشق می‌باشند

عشق هم مکان و هم مکین، همچنین هم زمان و هم زمین، عشق سراپا ایمان و یقین و ایمان

و یقین کلید گشایش است.

در شرح عشق توقف کردن در منزل حرام است.

شورش و طوفان و دریا بر عشق حلال ولی استراحت بر ساحل حرام است.

عشق باید فقط صدمهٔ صاعقه و برق را قبول کند و آرزو کردن برای خرمن برایش حرام است.

(باید عشق فقط سختی‌ها و زجرها را بکشد و هیچ انتظار مادی نداشته باشد.)

علم این کتاب و عشق ام‌الکتاب است.» (همان، ۱۹۵۷: ۱۲-۱۳)

۱.۲. تمام دیدگاه‌های اقبال به صورتی نیست که همیشه عشق را در مقابل عقل قرار بدهد. در برخی از اشعارش مستقیماً دربارهٔ ارزش وجودی «عقل» در انسان سخن گفته است:

نی برون از نیستان آباد شد	نغمه از زندان او آزاد شد
عقل ندرت‌کوش و گردون‌تاز چیست	هیچ می‌دانی که این‌اعجاز چیست
زندگی سرمایه‌دار از آرزوست	عقل از زاینندگان بطن اوست

(همان: ۱۴)

او به عقل‌گرایی و به اصطلاح اروپاییان، راسیونالیسم (Rationalism) گرایش فراوان دارد و در بیشتر ابعاد از جمله در مفاهیم خداشناسی، وجود پیامبر، انسان و ... عقل را بارزترین وجههٔ تفاوت انسان با دیگر موجودات قرار داده است؛ اما عقل‌گرایی او که گاه در ظاهر کلام او نیز جلوه دارد از قبول محدودیت عقل فارغ و خالی نیست:

عقل هم عشق است و از ذوق نگه بیگانه نیست

لیکن این بیچاره را آن جرأت رندانه نیست

(همان: ۱۲۳)

اقبال در سروده‌هایش نیز در کتاب *بازسازی اندیشهٔ دینی*، از پیوند میان عقل و عشق به صورت‌های مختلف سخن می‌گوید. به نظر او برای شناخت حقیقت دو راه وجود دارد که هر یک در جهت بخشیدن و غنی‌ساختن زندگی، وظیفه و هدفی جداگانه و خاص خود دارد. ما حقیقت را از طریق مشاهدهٔ عقلی و بررسی نشانه‌های آن - بدان گونه که خود را در ادراک حسی می‌نمایاند - اندک‌اندک درمی‌یابیم و به چهرهٔ این جهانی و ناپایدار آن چشم می‌دوزیم. این وظیفه‌ای است که به عقل تحلیل‌گر مربوط می‌شود؛ ولی با عشق، یعنی ادراک مستقیم از طریق قلب، همه حقیقت را بدون واسطه، آن گونه که خود را در پرتو اشراق به ما می‌نمایاند ادراک می‌کنیم و با آن پیوند می‌یابیم. در بازسازی اندیشهٔ دینی می‌گوید: «هیچ دلیلی وجود ندارد تا تصور کنیم تفکر و کشف و شهود در دو نقطهٔ مقابل هم قرار دارند؛ بلکه به عکس هردو از یک‌ریشه سر برمی‌کنند و مکمل یکدیگرند. آن یک حقیقت را به تدریج درمی‌یابد و این، یک باره. یکی چشم بر جاودانگی حقیقت می‌دوزد ... یکی لذت حضور همهٔ حقیقت را درمی‌یابد، دیگری خردک‌خردک در پی درک تمام آن است و به منظور این دریافت همهٔ راه‌ها را برای رؤیت انحصاری خود می‌بندد. درحقیقت برگسن درست می‌گوید که شهود و درون‌نگری تنها موردی است که از عقل بالاتر است.» (اقبال لاهوری،

۱۳۷۹: ۳۳-۳۴؛ نیز رک، ماکان، ۱۳۷۹: ۸۴-۸۶)

یادآوری می‌شود که اقبال لاهوری در عقل‌گرایی‌های خود تحت تأثیر فردریش نیچه بوده است. همان‌طور که نیچه و مولوی موسیقی را بر منطق رجحان می‌نهند، اقبال نیز شعر را برای تقرب به حقیقت مطمئن‌تر از فلسفه می‌شمارد. سرچشمه اصلی دین نیز مثل شعر و موسیقی شور زندگی یا احساس عشق است. نیچه آموزش علم و یا تعلیم و تربیت عقلی حساب‌شده را کاری حماقت‌آمیز می‌شمارد. او شکوه می‌کند که معلمان تعلیم و تربیت را در مدارس و دانشگاه‌ها بسیار بی‌روح ساخته‌اند؛ به طوری که در کسی کمترین شوق و ذوقی نمی‌انگیزند و صرفاً ارائه معلومات هیچ‌رجحان و خلاقیتی ایجاد نمی‌کند. نیروی خلاقیت حقیقی تنها زمانی به حرکت درمی‌آید که به رشته‌های باطنی گوهر وجود و ادراک شهودی ضربه‌ای وارد آید. نیچه با تأسف اظهار می‌دارد که حتی درس جالبی مثل تاریخ با چنان روش خشکی آموخته می‌شود که نه شور و شوقی برای زندگی به وجود می‌آورد و نه سبب خلق آرمان‌های متعالی می‌شود. به نظر او این موضوع سر در این حقیقت دارد که پرستندگان عقل بی‌احساس هنوز نتوانسته‌اند از افسون سقراط و افلاطون رهایی یابند. به همین نحو بسیاری از معلمان و منتقدان شعر نیز نسبت به روح شعر بیگانه‌ای تمام‌عیارند. اینان شعری عالی را برمی‌گزینند و با پرداختن به مباحث احمقانه دستوری، تلفیق الفاظ و فلسفه، آن را خراب می‌سازند و اسمش را می‌گذارند: شرح! به همین روش سعی می‌کنند تا عناصر اسطوره‌ای را از متون دینی بزدايند و آنها را با منطق و عقل مطلق ارزیابی کنند. شک نیست که اقبال در خلال ایامی که /سرر خودی را می‌سرود تحت تأثیر نیچه بوده است. با طلوع قرن بیستم، اندیشه نیچه همچون زلزله‌ای دنیای عقل و اخلاق را به لرزه درآورد. در آن هنگام اقبال در اروپا بود و سرگرم مطالعه‌ای عمیق در فلسفه قدیم و جدید غرب. اکثر شاعران و فلاسفه جوان اروپا در آن زمان شیفته نیچه، این متفکر بت‌شکن بودند. هر اصلاح‌طلبی بت‌شکن است. نیچه که علاوه بر شاعر و متفکر بودن، مختصری هم مجذوب بود. چوب‌دستش را در بتخانه مفاهیم و ارزش‌های تثبیت‌شده با سعی تمام به حرکت درآورد و با نهایت بی‌توجهی به پیامدهای آن به بت‌شکنی پرداخت. بسیاری از اصنام درهم شکسته شدند و تعدادی دیگر از سقوط آنها فروافتادند. آنان که فرسودگی و ریاکاری حاکم بر دین تثبیت‌شده و اخلاق سنتی مایوشان کرده بود و با این‌همه جرأت دم‌برآوردن را نداشتند، یا آنها که هنوز هیچ عقیده مشخصی در این مورد که تغییرات ضروری چگونه می‌تواند به اجرا درآید، در ذهن نداشتند از تعلیمات نیچه دستگیرشان شد که متفکری تازه ظهور کرده که روی سخنش بیشتر با آیندگان است تا انسان این‌زمان.

حتی کسی که از هسته اصلی افکار نیچه آگاهی داشته باشد، مشکل می‌تواند معلوم کند که اقبال تحت تأثیر کدام جنبه از تعلیمات او بوده است. (عبدالکریم، ۱۳۷۰: ۵۲-۷۱)

در پایان این قسمت باید گفت که در اندیشه و شعر اقبال دو مفهوم «عقل» و «عشق» همیشه در تقابل و در برخی از موارد در حال ستیز و جدال بوده‌اند؛ اما او خود را «فیلسوف عاشق» می‌داند:

ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت

که درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۲۴۸)

۲. دل و عشق

پس از مفاهیم بنیادی و بسیار وسیعی که در شعر و نثر اقبال دربارهٔ عقل و ارتباط یا تقابل آن با عشق وجود دارد، دومین وجهه و رتبهٔ عشق را در مفهومی به نام «دل» تصویر کرده است. با تحلیل تمام ابیات او دربارهٔ دل و اینکه در این دیدگاه دل مساوی با عشق و یا عشق همان دل است ملاحظه می شود که ارتباط تنگاتنگی با نظریه های عارفان و فیلسوفان ایرانی - اسلامی دربارهٔ «دل» دارد. او با توجه به اندیشه های عارفان پیش از خود و با عنایت به شناختی که خود از هستی و انسان به دست آورد، دل را متعالی ترین بخش وجود انسانی معرفی و در بیت های خود تعریف ها و ابعاد گوناگونی را از دل بیان کرد.

یک ذره درد دل از علم فلاطون به
اشکی که فروخوردی از باده گلگون به
سودا به دماغش زد از مدرسه بیرون به

بر عقل فلک پیما ترکانه شبیخون به
دی مغبچه ای با من اسرار محبت گفت
اقبال غزل خوان را کافر نتوان گفتن

(همان: ۱۲۲)

عشق اندر جستجو افتاد و آدم حاصل است

جلوه او آشکار از پرده آب و گل است

آفتاب و ماه و انجم می توان دادن ز دست

در بهای آن کف خاکی که دارای دل است

(همان: ۱۴۹)

خاک را بیداری و خواب از دل است
در مساماتش عرق خون می شود
دیده بر دل بند و جز در دل میچ
مرده از کین زنده از دین است دل

در نهاد ما تب و تاب از دل است
تن ز مرگ دل دگرگون می شود
از فساد دل بدن هیچ است هیچ
همچو تن پایند آیین است دل

(همان: ۳۶۹)

در اعتقاد عرفا، دل لطیفه ای روحانی است که به سبب ارتباط و پیوند آن با عقل و روح، گاهی

نیز به جان و عقل تعبیر می شود.

(پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۸-۴۹)

امام محمد غزالی در فصل اول کیمیای سعادت با عنوان «شناخت نفس خویش» دل را بصیرت

باطن و حقیقت انسان دانسته است.

(غزالی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۰-۱۱)

در آراء فیلسوفان و عارفان، دل محل پذیرش تجلیات و عطایای الهی است. فیلسوف عارف، ابن عربی، معتقد است که چون بخشایش و لطف خداوند، حدی ندارد، دل بنده را نیز چنان وسیع و پزیرفیت می‌کند که برای پذیرش لطف و بخشش الهی حدی نمی‌شناسد. (ابن عربی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۸). او در فتوحات مکیه گفته است: «از عجیب‌ترین چیزهایی که در هستی رخ داده این است که وسعت دل ناشی از رحمت خداست. ابویزید می‌گوید: اگر صدمیلیون برابر عرش و آنچه تحت آن است در گوشه‌ای از گوشه‌های دل عارف قرار گیرد آن را حس نمی‌کند.» (همان، بی‌تا، ج ۲: ۳۶۱). ابن عربی، وسعت دل را در ادراکات به اندازه اقیانوسی بی‌ساحل می‌داند. در این دیدگاه، دل همان قدرت نفس انسانی و چارچوب وجود اوست.

(همان، ۱۳۶۶، ج ۱: ۸۸)

همین یک قطره خون مشکل اوست

جهان مشت گل و دل حاصل اوست

جهان هر کسی اندر دل اوست

نگاه ما دو بین افتاد و رنه

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۹۳)

به کوی آرزو می‌جست راهی

جهان کز خود ندارد دستگاهی

گرفت اندر دل آدم پناهی

ز آغوش عدم دزدیده بگریخت

(همان: ۲۰۶)

در این تعابیر اقبال لاهوری، آرزو نمایی از عشق و در برخی از موارد معادل دقیق آن است. اینکه عشق از عدم آمد و فقط در «دل» انسان پناه گرفت، مفهوم «عرش بودن دل» را در نزد عارفان به ذهن متبادر می‌کند. به همین جهت این دسته از تعبیرهای علامه را درباره دل، در ذیل مفهوم مقام عرش داشتن دل می‌گنجانیم. نجم رازی مانند بسیاری دیگر از عارفان، همچون عین‌القضات همدانی، معتقد است که دل به مثابت عرش است و فاصله عمیقی بین آن و جسم انسان وجود دارد. (نجم رازی، ۱۳۷۹: ۱۸۷؛ نیز، رک، عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۰: ۱۴۷). او در برخی از ابیاتش، دل را مقام و جایگاه عشق می‌داند:

آتش خود را به آغوش نیستانی نگر

بر دل آدم زدی عشق بلاانگیز را

سخت کوشی‌های این آلوده دامان را نگر

شوید از دامان هستی داغ‌های کهنه را

ذره ناچیز و تعمیر بیابانی نگر

خاک ما خیزد که سازد آسمانی دیگری

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۳۳)

گهی با سنگ گه با شیشه سرکرد

به هر دل عشق رنگ تازه برکرد

تو را از خود ربود و چشم تر داد
مرا با خویشتن نزدیک تر کرد
(همان: ۲۱۳)

عقل دادی هم جنونی ده مرا
علم در اندیشه می‌گیرد مقام
علم تا از عشق برخوردار نیست
این تماشا خانه سحر سامریست
ره به جذب اندرونی ده مرا
عشق را کاشانه قلب لاینام
جز تماشاخانه افکار نیست
علم بی‌روح‌القدس افسون‌گریست
(همان: ۲۷۵)

اقبال در این دیدگاه، بین «قلب» و «دل» ارتباطی ایجاد کرده است. در عرفان اسلامی ارتباطی بین این دو مفهوم وجود دارد. نجم رازی به دل «هفت‌طور» اختصاص داده است. یکی از طورهای دل، «قلب»، همان گوشت صنوبری شکل است که در سمت چپ سینه قرار داد.

(نجم رازی، ۱۳۷۹: ۱۸۹)

آرمانشهری که ابونصر فارابی بنیاد کرده است، نیز ارتباط مستقیمی با دل و قلب دارد. او مدینه فاضله را به بدن تام‌الاعضاء تشبیه کرده است نه هر بدنی؛ زیرا مدینه‌های جاهله نیز مانند کالبدند و اعضای آن به یکدیگر وابسته‌اند و بلکه آن بدنی که هر عضوی در جهت بقاء و دوام بدن وظیفه خود را انجام دهد. (فارابی، ۱۳۶۱: ۴۶)

تو می‌گویی که دل از خاک و خون است
دل ما گرچه اندر سینه ماست
گرفتار طلسم کاف و نون است
ولیکن از جهان ما برون است

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۴۷۵-۴۷۶)

بیرون بودن دل از جهان ما، یکی از مهم‌ترین نظریه‌های عرفان اسلامی درباره دل است. در این دیدگاه، دل همان «روح یا جان» انسان است. به تعبیر دیگر، قلب حادث است و دل قدیم. عین‌القضات در تبیین «دل»، روح را بالاترین حد از دل می‌داند و خدا را بالاتر از آن. معتقد است

قلم لوح خدا با جان دل گفتگو می‌کند و دل با انسان. در این خصوص می‌گوید: «تو خود هنوز دل خود را ندیده‌ای، جان را کی دیده باشی؟ و چون جان را ندیده باشی، خدا را چگونه دیده باشی؟»

(عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۰: ۱۵۵)

سومین وجهه عشق در دیدگاه علامه اقبال، ارتباط تنگاتنگی با «خودی»، وسیع‌ترین و اساسی‌ترین نظریه او، ایجاد کرده است. او، مفهوم «خودی» را از فیخته (Fichte) و استاد خود، مک تاگارت (Mc Taggart)، اقتباس کرد. به نظر اقبال، عشق مقام و رتبه‌ای دارد که سازنده و ایجادکننده انسان و همان مقام «خودی» است:

نقطه نوری که نام او خودی‌ست	زیر خاک ما شرار زندگی‌ست
از محبت می‌شود پاینده‌تر	زنده‌تر، سوزنده‌تر، تابنده‌تر
از محبت اشتعال جوهرش	ارتقای ممکنات مضمزش
فطرت او آتش اندوزد ز عشق	عالم‌افروزی بیاموزد ز عشق

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۴-۱۵)

مطابق نظر اقبال، ما به صورت مستقیم می‌توانیم مشاهده کنیم که خودی حقیقتی است که هسته مرکزی شخصیت انسان است. قوه استیلا و تسخیر در روح انسانی مضمز است. جوهر قوه‌های پایان‌ناپذیر که در روح انسان وجود دارد به وسیله تربیت نفس به ظهور و تکامل می‌رسد. همین جوهر ذات انسانی است که اقبال آن را به کلمه «خودی» تعریف کرده است. اقبال اظهار می‌دارد که مفهوم کلمه خودی به عجب و تکبر مربوط نیست و به معنی «آگو» یا ذات نفس به کار برده شده است. بعد از تعیین و تعریف مفهوم خودی، اقبال شرح می‌دهد که عیار هر نوع فعالیت و کردار «خودی» است. هرچه در تحکیم ترقی در جوهر ذات ممدد است خوب و هرچه برخلاف آن باشد، بد است. (عرفانی، ۱۳۳۲: ۴۲-۴۳)

استاد سیدغلامرضا سعیدی درباره «خودی» توضیح و تشریح سودمندی دارند که ذکر آن در این مقاله ضروری است: «در فلسفه اقبال، اصطلاح خودی حاکی از وجدان (Conscious) یا شعور خودآگاه است و کلمه وجدان یا شعور به معنی بصیرت یا آگاهی نیست؛ بلکه عبارت از چیزی است که بصیرت و آگاهی از صفات آن شمرده می‌شود یا چیزی که به وسیله آن انسان می‌تواند دارای استعداد بصیرت و آگاهی بشود. آن چیز نور است؛ ولی شکل نور مادی را ندارد که بتوان آن را با این نور مقایسه کرد. نیز آن چیز «قدرت و نیرو» است؛ ولی نیروی مادی نیست و شباهتی به آن ندارد؛ بلکه یک نوع قدرت و نیروی نورانی و روشنی است که انسان در پرتو آن و از ناحیه آن زنده است. به این معنی، نوعی وجدان در حیوان نیز وجود دارد؛ ولی وجدان حیوان آزاد نیست؛ بلکه تابع غرایز تخلف‌ناپذیری است که به وسیله طبیعت خلق شده است؛ ولی بالعکس وجدان یا شعور انسانی بر غرایز حیوانی برتری و حکومت دارد. نتیجه این آزادی وجدان یا شعور این است که ملاحظه می‌کنیم در انسان عامل و انگیزه‌های است که او را وادار به جستجوی کمال می‌کند

و به دنبال کمال می‌برد و هنگامی که انسان می‌کوشد تا عامل درونی اش را برای تحصیل جمال و کمال تسکین دهد، می‌تواند غرایزش را سرکوب کند. حیوان با داشتن وجدان یا شعور مخصوص به خود فقط فکر می‌کند و می‌داند و احساس می‌کند؛ ولی انسان نه فقط فکر می‌کند و می‌داند و احساس می‌کند؛ بلکه می‌داند که می‌داند و می‌داند که احساس می‌کند. به عبارت دیگر، انسان به عمل و وجدانش آگاهی دارد. ما «خودی» یا ذات خویشتن را به وسیله حواس درک نمی‌کنیم؛ بلکه مستقیماً آن را درک می‌کنیم؛ ولی «خودی» یا ذات دیگری را فقط به کمک عملیاتی که آن ذات انجام داده یا به وسیله آثاری که از خود بروز داده است، درک می‌کنیم.» (سعیدی، ۱۳۴۷: ۱۴۲-۱۴۴).

اگر تمام دیدگاه‌های اقبال را درخصوص «خودی» واکاوی کنیم، مشخص می‌شود که مهم‌ترین و شاخص‌ترین ویژگی بنیادی آن «عشق» است. به کمک عشق «خودی» تمام موجودیت و هستی خود را به ظهور می‌رساند و به حد کمال خود وارد می‌شود. خودی کلیه نیروهای نهفته و قدرت‌ها را به کار می‌اندازد تا بتواند بر تمام موانعی که در راه او پدید می‌آید غالب شود و همه مشکلات را برطرف کند تا به هدفش برسد. رسیدن به هدف یعنی حکومت و سلطه خودی و جلوه و بروز آن و از اینجاست که میل به تسلط یا انگیزه جلوه‌های ذاتی دومین صفتی است که از تقاضای عشق ناشی می‌شود.

اقبال در *جاویدنامه* معتقد است:

در دوعالم هر کجا آثار عشق

ابن آدم سرّی از اسرار عشق

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۳۰۸)

«اقبال انسان را یکی از اسرار عشق می‌داند نه آنکه عشق به امانت به او سپرده شده باشد. او در توضیح آیه ۷۲ سوره احزاب^۱ می‌گوید اینجا مقصود از «امانت»، «خودی» است. این تعبیر دقیقاً منطبق است با تصور اگزستانسیالیستی اقبال در مورد انسان که به خلاف اگزستانسیالیسم سارتر مبتنی بر دین است.» (بقایی، ماکان، ۱۳۸۲، در شبستان ابد: ۵۷۰).

۱. ۳. اقبال لاهوری در تبیین عشق به عنوان استحکام‌دهنده «خودی»، از مفهوم «محبت» و «عشق و محبت» نیز یاد می‌کند. در برخی از این شعرها محبت همان عشق است. به عبارت دیگر، منظور از محبت، عشق است. عشقی که معشوق به عاشق خود ابراز می‌دارد و او را به حیات و کوشش و ارتقای دیگری وامی‌دارد:

آنچه من در بزم شوق آورده‌ام دانی که چیست
یک‌چمن گل یک‌نیستان ناله یک‌خمخانه می
زنده کن باز آن محبت را که از نیروی او
بوربای ره نشینی درفتد با تخت کی
(همان، ۱۳۷۰: ۱۳۰)

به حرفی می‌توان گفتن تمنای جهانی را
من از ذوق حضوری طول دادم داستانی را
ز مشتاقان اگر تاب سخن بردی نمی‌دانی
محبت می‌کند گویا نگاه بی‌زبانی را
(همان: ۱۳۲)

در اینجا ذکر نکته‌ای دربارهٔ محبت و ارتباط آن با عشق ضروری است. در عرفان و تصوف اسلامی نیز این دو مفهوم گاه به صورت مترادف و گاه به صورت مکمل هم به کار برده شده و دقیقاً دارای همان معنی است که مدنظر اقبال لاهوری بوده است. مؤلف خلاصهٔ شرح تعریف گوید: «اکنون بدان که محبت صفتی است که خلق از وصف وی عاجز آمدند. هیچ‌واصف که مر محبت را وصف کرد از عین محبت خبر نکرد؛ لیکن آنچه اوصاف محبت گفتند یا تأثیرات وی یا افعال محبان گفتند که آن کس که محب بود اندر سوختن محبت چنان مشغول بود که وصف کردن را روزگار نداشت و اگر داشت چون آن کس که همی‌شنید از این سوزش اثر و خبر نداشت به وصف کردن او را معلوم نیامد و از وصف کردن فایده‌ای حاصل نیامد. از این معنی همه زبان‌ها از محبت گنگ شد.» (شرح تعریف، ۱۳۴۰: ۳۴۹)

۴. عشق و آزادی

از دیگر مراتب عشق در دیدگاه اقبال، ارتباط دوسویهٔ آن با «آزادی» است. آزادی از مفاهیم اساسی و بنیادی در شعر و اندیشهٔ اقبال لاهوری است. او از شاعران فیلسوفی است که به کمک نبوغ بشری و علم، جنبه‌های گوناگون این مفهوم را درخصوص انسان و جهان اطراف او کاویده است. هنگامی که انسان آزادی و آزادگی خود را از دست می‌دهد از شأن و مرتبهٔ وجود انسانی نزول می‌کند. یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های ذهنی اقبال، آزادگی انسان در تمام وجوه انسانی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و جز اینها است. هم در شعر و هم در نثرش تأکید کرده است

که انسان باید راه هرگونه غلامی و بندگی را بر دیگران و تحت هر نام و یا به سبب هر موضوعی ببندد. به این آیات توجه کنید:

یوسف استی خویش را ارزان مگیر	رزق خود را از کف دونان مگیر
حاجتی پیش سلیمانی مبر	گرچه باشی مور هم بی‌بال و پر
در جهان آزاد زی آزاد میر	راه دشوار است سامان کم بگیر

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۰۶)

عشق است امام من عقل است غلام من	من بنده آزادم عشق است امام من
این کوکب شام من این ماه تمام من	هنگامه این محفل از گردش جام من
مستانه نواها زد در حلقه دام من	جان در عدم آسوده بی‌ذوق تما بود
مرگ است دوام تو عشق است دوام من	این عالم رنگ و بو این صحبت ما تا چند

(همان: ۱۵۸)

در تماشای وجود آمد جسور	عشق آزاد و غیور و ناصبور
گرچه او را گریه مستانه‌ایست	عشق ما از شکوه‌ها بیگانه‌ایست
از همین تقدیر تعمیر خودیست	زیستن این‌گونه تعمیر خودیست

(همان: ۳۳۷)

اسلام آزادی کامل از قید محدودیت‌ها را تجویز نمی‌کند؛ اما انسان شخصیت آزادی است که به مسئولیت خود، بار امانت را پذیرفته است. انسان آزادی را به طیب خاطر پذیرا شده و برخلاف عقیده سارتر، محکوم به قبول آزادی نگردیده^۲ و به رغم ادعای یاسپرس، آزادی را به عنوان

۲. «اگرستانسیالیست‌ها بشر را به معنی خلاق در نظر می‌گیرند. کیر کیگارد می‌گوید تنها در ذهنیت است که پابرجایی و استواری وجود دارد. ذهنیت‌گرایی او بدو به این مسئله نظر دارد که «من باید با خود چه کنم؟» برای او وجود یک‌فرد تنها حقیقت و واقعیت ابتدایی است. ذهنیت که به گونه‌ای پویا و تعمق‌گر باشد انسان را به خدا پیوند می‌زند. سارتر می‌گوید: ذهنیت‌گرایی را باید به دو معنی فهمید: از یک طرف ذهنیت‌گرایی به معنای آزادی ذهن هر فرد است و از طرف دیگر به این معناست که بشر نمی‌تواند از ورای ذهن بشری گذر کند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که ذهنیت مطروحه در اگزیستانسیالیسم از شهود برگسنی وسیع‌تر و به نظریه تجربه نفس اقبال نزدیک‌تر است. الحاد سارتر به واسطه آن است که او آزادی بشر را در خدا می‌بیند. برگسون، نفس (خودی) را به عنوان محصولی از زمان تلقی می‌کند، لذا طرح او از تکامل، نوعی جبریت و دترمینیسم را می‌پذیرد؛ ولی اقبال می‌گوید که نفس، خودی، مقدم بر زمان است و

سوغاتی از معراج خویش نیاورده است. یاسپرش عقیده دارد که انسان موجودی خودساخته نیست و آزادی او از خودش سرچشمه نمی‌گیرد. ما از عالم تعالی به خویش سپرده شده‌ایم. خدا فقط از میان آزادی سخن می‌گوید. اقبال این نکته را می‌پذیرد که خدا فقط از میان آزادی سخن می‌گوید. به همین سبب، اقبال سجدهٔ بردگان و تواضع گدایان را به چیزی نمی‌گیرد؛ زیرا بندهٔ غیر در برقراری رابطه با خدا مختار نیست. نماز وسیلهٔ وصول به فناپذیری و اسلحهٔ پیروزی بر محدودیت‌ها و مضایق از طریق شناخت و امکانات نامحدود نفس انسانی است. تنها یک وجود آزاد است که قدرت سیر در ماورای قیود زمان را دارد. آزادی یعنی خلاقیت. اقبال از این نظر که انسان را موجودی خودساخته می‌داند با یاسپرس اختلاف عقیده دارد. اقبال نظریهٔ ابن عربی در خصوص خودساختگی یا به عبارت بهتر، خلاقیت نفس انسان را به شعر ترجمه کرده است. ابن عربی بر این اعتقاد است که آنچه انسان به زبان استعداد از خدا خواسته به او عطا شده است و این خود انسان بود که فردیت و آزادی را برگزید. (وحیداختر، ۱۳۶۴: ۴۱۱-۴۱۲)

همان گونه که در مبحث «عشق به عنوان ابزاری برای اشرف مخلوقات بودن انسان» و نظریهٔ «من هستم» اقبال مشاهده خواهیم کرد، او اعتقاد دارد که انسان باید به ارادهٔ خویش و توانستن خود ایمان بیاورد. اقبال از افراد متدینی بود که پدرش، نورمحمد، نیز از دینداران به شمار می‌رفت. علامه، در مطالعه‌های فلسفی، فرهنگی و اجتماعی خود کاملاً آزادی و آزادگی انسان را در پیشگاه خدا می‌کاوید و در نظام فکری خود آنها را تثبیت می‌کرد. او عبادت بشر را برای خدا عین آزادی انسان می‌دانست. برای اثبات این ادعا، مثال بسیار واضحی از شعر او ذکر می‌شود که اقبال - در عین سنی بودن - چگونه به دور از هر نوع تعصب و قضاوت‌های یک‌سویه، شخصیت امیرالمؤمنین، علی (ع)، و امام حسین (ع) را شناخت و تا لحظهٔ مرگ بر آستان آنان حرمت نهاد و آنان را مظهر حریت، آزادگی و آزادی دانست. به این ابیات در خصوص امام حسین و قهرمانی او در کربلا توجه کنید:

عشق را آرام جان حریت است	نقاهش را ساریان حریت است
آن شنیدستی که هنگام نبرد	عشق با عقل هوس‌پرور چه کرد
آن امام عاشقان پور بتول	سرو آزادی ز بستان رسول
الله الله بای بسم الله پدر	معنی ذبح عظیم آمد پسر ...

زمان در واقع از فعالیت نفس ناشی می‌شود. بدین ترتیب با این کلام خود مجدداً آزادی را از بند هرگونه جبریت و دترمنیسمی می‌رهاند. (وحیداختر، ۱۳۶۴: ۴۲۰)

چون سحاب قبله باران در قدم
لاله در ویرانه‌ها کاربرد و رفت
موج خون او چمن ایجاد کرد
پس بنای لاله گردیده است
خود نکردی با چنین سامان سفر
یعنی آن اجمال را تفصیل بود
ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
سطوت غرناطه هم از یاد رفت
تازه از تکبیر او ایمان هنوز
(همان: ۷۴-۷۵)

خاست آن سر جلوه خیرالامم
بر زمین کربلا بارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد
بهرحق در خاک و خون گردیده‌است
مدعایش سلطنت بودی اگر
سر ابراهیم و اسماعیل بود
رمز قرآن از حسین آموختیم
شوکت شام و فر بغداد رفت
تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز

۵. عشق ابزار اشرف مخلوقات

عشق از ارزش‌های وجودی انسان به عنوان اشرف مخلوقات و تسخیرکننده کاینات است. در این دیدگاه، امتیاز انسان به عشق است. در برابر چنان عشقی عقل و علم هر دو عاجزند.

صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من
از عشق هویدا شد این نکته که هستم من
آن سیل سبک‌سیرم هر بند گسستم من
(همان: ۲۴۶)

نکته مهمی که علامه در این نظریه خود اشاره کرده است، نقدی بر نظریه معروف دکارت و طرح نقطه مقابل آن است. دکارت، «من هستم» را در قبال «عقل و اندیشه» انسان مطرح کرده و «هستن» را همان «عقل» قرار داده است. او در اثبات (Cogito ergo sum) یعنی «من فکر می‌کنم، پس هستم»، دلایل زیادی می‌آورد. منظور من از فکر، تمام آن چیزی است که در ما می‌گذرد و ما وجود آن را بی‌واسطه در خودمان ادراک می‌کنیم. به این دلیل، نه فقط فهمیدن، خواستن، خیال کردن؛ بلکه حس کردن نیز چیزی جز فکر و اندیشه نیست ... من می‌بینم، می‌شنوم و

احساس حرارت می‌کنم و این درست همان چیزی است که در من احساس نامیده می‌شود و آن هم دقیقاً چیزی بجز تفکر نیست. (کاپلستون، ۱۳۸۲، ج: ۸، ۹۳)

اقبال معتقد است که انسان باید به اراده خویش و توانستن خود ایمان بیاورد. در تعبیر و تفسیر نظر خود می‌گوید: «در کوششی که «من» برای چیزی بودن دارد، وقت و فرصت نهایی خویش را می‌یابد تا وجود را مستحکم سازد و «من هستم» اساسی‌تری را به دست آورد که دلیل واقعی و عینی بودن خود را در «من می‌اندیشم» دکارت نمی‌یابد؛ بلکه در «من می‌توانم» کانت کشف می‌کند. پایان جستجوی «من» به معنای رهایی از محدودیت‌های فردیت نیست؛ بلکه به عکس به معنای یافتن تعریف دقیق‌تری در مورد آن است.» (اقبال لاهوری، ۱۳۷۹: ۳۰۷-۳۰۸)

نتیجه‌گیری

علامه اقبال لاهوری از شاعران فیلسوف معاصر است. با بررسی و واکاوی شعر و نثر او، ملاحظه می‌شود که در هیچ‌یک از نظریه‌ها و افکار خود مستقیماً از عقاید دیگران استفاده نکرده است، حتی گاهی اعتراض او را به جهان و وضعیت خود (= انسان) در شعری اردو به نام «شکوه» می‌یابیم. در میان شاعران و فیلسوفان به جلال‌الدین محمد بلخی و گوته رویکرد فراوان داشته؛ اما گاهی به ردّ و عدم پذیرش نظریات آنان نیز اقدام کرده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که او به هیچ‌وجه شاعری مقلد نیست. فیلسوف شاعری است که حرف‌های نو، ابداعی و به اصطلاح تکان‌دهنده‌ای در جهان معاصر زد.

ویژگی مخصوص اقبال لاهوری در بررسی و تبیین «عشق» نیز به چشم می‌خورد. در بحث از مقوله عشق مشخص شد که او این مفهوم را در متعالی‌ترین وجه و صورت آن به کار برده و به شدت درگیر کشف ارتباط آن با انسان، خودی، دل، آزادی و جز اینها بوده است. تشابه بین دیدگاه‌های او و نظریه‌های عارفان و فیلسوفان پیش از اقبال مقام او را در حدّ مقلد تقلیل نمی‌دهد. بلکه باید این نظریه را پذیرفت که این شاعر تیزبین فیلسوف، با مطالعه انسان و سرنوشت او در جهان معاصر، تعریف‌ها، مراتب و بنیادهایی برای عشق قایل شده است که لبّ اندیشه و مقام بسیار رفیع آن در افکار عارفان ایرانی - اسلامی دیده می‌شود. تفاوتی که بین این‌دوم مسئله وجود دارد این است که آنان در طی فصل‌ها، مقاله‌ها، داستان‌ها و جز اینها، قدم به قدم به شرح و تفصیل و بیان نظر خود پرداخته‌اند و اقبال در ایجاز کامل این حرف‌ها را پیش کشیده است.

کتاب نامه

- ابن عربی، ابو عبدالله محمد بن علی (بی تا)، *الفتوحات المکیه*، بیروت، دار صادر.
- _____ (۱۳۶۶)، *الفصوص الحکم*، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، بیروت، الزهراء.
- احمدی، بابک (۱۳۷۸)، *ساختار و تأویل متن*، تهران، مرکز.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۹)، *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*، ترجمه محمد بقایی (ماکان)، تهران، فردوس.
- _____ (۱۹۵۷)، *ضرب کلیم*، ترجمه دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، کراچی، اقبال آکادمی پاکستان.
- _____ (۱۳۷۰)، *کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری*، با مقدمه احمد سروش، تهران، سنایی.
- اکرم (اکرام)، سیدمحمد (۱۳۵۷)، «اقبال و گوته»، *یادنامه اقبال*، به کوشش بهاءالدین اورنگ، لاهور، خانه فرهنگ ایران.
- بقایی (ماکان)، محمد (۱۳۷۹)، *اقبال با چهارده روایت*، تهران، فردوس.
- _____ (۱۳۸۲)، *در شبستان ابد*، تهران، اقبال.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، *در سایه آفتاب*، تهران، سخن.
- تهانوی، مولوی محمد اعلی بن علی (۱۸۶۲)، *کتشاف اصطلاحات الفنون*، المجلد الاول، کلکته، افست شده کتابخانه خیام، ۱۹۶۷.
- خلیلی جهان تیغ، مریم (۱۳۸۰)، *سیب باغ جان*، تهران، سخن.
- سعیدی، سیدغلامرضا (۱۳۴۷)، *اندیشه های اسلامی اقبال*، قم، مؤسسه مطبوعاتی دین و دانش.
- _____ (۱۳۷۰)، *اندیشه های اقبال لاهوری*، به کوشش و مقدمه سیدهادی خسروشاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *ادوار شعر فارسی*، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۷۳)، *موسیقی شعر*، تهران، آگه.
- عبدالکریم، خلیفه (۱۳۷۰)، *مولوی، نیچه، اقبال*، ترجمه محمد بقایی (ماکان)، تهران، حکمت.
- عرفانی، خواجه عبدالحمید (۱۳۳۲)، *تاریخ مقدمه*، رومی عصر، تهران، کانون معرفت.
- عطار نیشابوری (۱۳۸۳)، *منطق الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- عین‌القضات همدانی (۱۳۷۰)، *تمهیدات*، با مقدمه، تصحیح، تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، تهران، منوچهری.
- غزالی، احمد (۱۳۵۹)، *سوانح* (براساس تصحیح هلموت ریتز)، با تصحیح، مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- غزالی، امام محمد (۱۳۶۱)، *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۶۱)، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و تحشیه از سید جعفر سجادی، تهران، طهوری.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه*، جلد ۸، از بنتام تا راسل، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، سروش - علمی و فرهنگی.
- کروچه، بندتو (۱۳۸۴)، *کلیات زیبایی‌شناسی*، ترجمه فؤاد حجازی، تهران، علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۲)، *مثنوی*، تصحیح رینولد ا. نیکلسن، تهران، هرمس.
- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳)، *واژه‌نامه هنر شاعری*، تهران، کتاب مهناز.
- مجهول المؤلف (۱۳۴۰)، *خلاصه شرح تعرف*، به تصحیح دکتر احمدعلی رجایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۹)، *مرصادالعباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی.
- وحیداختر (۱۳۶۴)، «عناصر فلسفه وجودی در فکر اقبال»، ترجمه محمد مهدی رستمی

(شاهرودی)، در *ساخت اقبال*، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه

تهران.

- هوف، گراهام گولدن (۱۳۶۵)، *گفتاری درباره نقد*، ترجمه نسرين پرويني، تهران، اميرکبير.
- Mukarovsky, Jan. (1964), *Standard Language and Poetic Language*, Washington D. C.

قصیده سرایان فارسی گوی امارت بهاول پور

عصمت درانی *

چکیده

امارت بهاول پور با حکمرانان عباسی نژاد از ۱۱۶۸ق / ۱۷۴۷م - ۱۳۶۸ق / ۱۹۴۷م یکی از نواب نشین های شبه قاره در جنوب پنجاب است که زبان رسمی اش تا آخر قرن نوزدهم میلادی زبان فارسی بود. حکمرانان امارت مزبور نویسندگان و سخن سرایان این منطقه را تشویق می کردند و در نتیجه، شعر و ادب فارسی، اردو و سراییکی در این دوره پیشرفت قابل توجهی نمود. در این گفتار مختصری از شرح احوال قصیده سرایان فارسی گو و منتخبی از قصیده هایشان مورد بررسی قرار گرفته است. در آن دوره شاعران سرتاسر شبه قاره در مجالس شب شعر که در این امارت تشکیل می شد، حضور به هم می رساندند. شاعر متفکر، علامه اقبال و سراینده سرود ملی حفیظ جالندری نیز در شعر خود به معارف پروری امیران امارت بهاول پور اشاراتی کرده اند.

واژگان کلیدی

قصیده، امارت بهاول پور، فارسی گویی در پنجاب، قصیده سرایان جنوب پنجاب.

شهر بهاول پور که در کنار رود خانه ستلج در پنجاب جنوبی پاکستان واقع است، روزی مرکز و پایتخت شکوهمند امارت نوابان عباسی بوده که نیای اعلای آنان حضرت عباس(ع) است. بعد از سقوط بغداد، شاهزاده ابو القاسم احمد المستنصر بالله، که از فرزندان خلیفه اول عباسی مصر بود، به مصر رسید و خلافت عباسیه را تأسیس کرد. از این خلیفه زاده، چهارده خلیفه پشت سر هم بر سریر خلافت متمکن شدند و تا ۹۴۵ق / ۱۵۳۸م خلافت کردند.

امیر سلطان احمد ثانی، اولین شاهزاده عباسی بود که با خانواده اش در سرزمین سند قدم نهاد و در این ناحیه خلافت عباسیه را تأسیس کرد. (گورکانی، ۱۸۹۹: ۱۲۱) امیرچنی خان، از اولاد سلطان احمد ثانی بود. او دو پسر داشت، امیر محمد داوود خان اول، بنیان گذار خاندان عباسیه بهاول پور، و دوم امیر مهدی خان، معروف به کلهوره خان، بنیان گذار خاندان «کلهوره» عباسی سند بود. اولاد امیر داوود خان، به لقب «داوود پوتره» معروف شد و نوابان بهاول پور از این خانواده اند. (نوازش علی، ۱۹۹۳: ۸۵۶) به علت دشمنی و عداوت مابین کلهوره و داوود پوتره، صادق محمد خان داوود پوتره، در سال ۱۱۳۹ق / ۱۷۲۶م از سند مهاجرت نمود و به بهاول پور آمد. نواب حیات الله خان ترین، استاندار ملتان، به نواب صادق محمد خان ناحیه «چودری» (لیاقت پور کنونی) را بخشید. صادق خان اول [م: ۱۱۵۹ق / ۱۷۴۶م] در سال ۱۷۲۷م امارت بهاول پور را تأسیس کرد. او در سال ۱۱۴۱ق / ۱۷۲۸م الله آباد بنا کرد که اولین پایتخت این امارت بود.

نادر شاه افشار(مقتول :۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م)، در سال ۱۱۵۶ق/۱۷۴۲م صادق محمد خان را به خطاب ”نواب“ نواخت و نواحی شکار پور، لارکانه و قلعهٔ دیراور را به وی بخشید. (شکارپوری، ۱۸۹۹:۷۵۹) صادق محمد خان، اولین نواب این امارت به شمار می رود. نواب صادق محمد خان با فتوحات بسیار این امارت را توسعه داد. محمد بهاول خان اول [م:۱۶۳ق/۱۷۴۹م]، دومین حکم فرمای خانوادهٔ داوود پوتای سند، در سال ۱۱۶۲ق/۱۷۴۸م شهری به نام ”دارالسورور بهاول پور“ بنا کرد.(همان جا) که اکنون ”بهاول پور“ خوانده می شود. از زمان قدیم، محلی به نام اوچ در نواحی بهاول پور، مرکز بزرگ علم و ادب فارسی بوده است و اولین تذکرهٔ شعرای فارسی لباب /الالباب از محمد عوفی، در دورهٔ ناصر الدین قباچه [۶۰۷ - ۶۲۵ق/۱۲۱۰ - ۱۲۲۸م] در همان جا تألیف شد.

امیران و نوابان بهاول پور برای خود القاب ”صادق محمد خان“ و ”محمد بهاول خان“ اختیار کردند که به نوبت مورد استعمال آنان بود یعنی یکی نواب لقب «صادق محمد خان» و نواب بعدی لقب ”محمد بهاول خان“ داشت. جدول اسامی نوابان امارت بهاول پور با ذکر سال جلوس و تاریخ وفات آنان در ذیل می آید:

ردیف	نوابان بهاول پور	تاریخ جلوس	تاریخ وفات
۱	امیر صادق محمد خان اول	۱۱۴۰ق/۱۷۲۷م	۱۱۵۹ق/۱۷۴۶م
۲	امیر محمد بهاول خان اول	۱۱۵۹ق/۱۷۴۶م	۱۱۶۳ق/۱۷۴۹م
۳	امیر محمد مبارک خان	۱۱۶۴ق/۱۷۴۹م	۱۱۸۶ق/۱۷۷۲م
۴	نواب محمد بهاول خان ثانی	۱۱۸۶ق/۱۷۷۲م	۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م
۵	نواب صادق محمد خان عباسی ثانی	۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م	۱۲۴۱ق/۱۸۵۲م
۶	نواب محمد بهاول خان عباسی ثالث	۱۲۴۱ق/۱۸۲۵م	۱۲۶۹ق/۱۸۵۲م
۷	نواب صادق محمد خان عباسی ثالث (تاریخ عزل:۹۶۲۱ق)	۱۲۶۹ق/۱۸۵۲م	۱۲۷۷ق/۱۸۶۱م
۸	نواب حاجی خان عرف فتح خان عباسی	۱۲۶۹ق/۱۸۵۳م	۱۲۷۵ق/۱۸۵۸م
۹	نواب محمد بهاول خان عباسی رابع	۱۲۷۵ق/۱۸۵۸م	۱۲۸۲ق/۱۸۶۶م
۱۰	نواب صادق محمد خان عباسی رابع	۱۲۸۲ق/۱۸۶۶م	۱۳۱۶ق/۱۸۹۹م
۱۱	نواب محمد بهاول خان عباسی خامس از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۲۴ هیئت منسوب از دولت انگلیس امور امارت بهاول پور را نظارت می کرد.	۱۳۱۶ق/۱۸۹۹م	۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م
۱۲	نواب صادق محمد خان عباسی خامس	۸ مارس ۱۹۲۴م	۲۴ مه ۱۹۶۶م

پس از تجزیهٔ هندوستان در نیمهٔ اگوست ۱۹۴۷م، آخرین نواب امارت بهاول پور ، صادق محمد خان خامس تصمیم گرفت که امارت بهاول پور را به کشور جدید- التأسيس پاکستان ملحق کند، چنانچه در ۳ اکتبر ۱۹۴۷م امارت بهاول پور استقلال خود را از دست داد و جزو کشور پاکستان شد . (نذیرعلی شاه ،

۱۹۷۳: ۹۴) نوابان این امارت دوستدار علم و فرهنگ و مشوق شاعران و نویسندگان بوده اند و تأسیس کردن کتابخانه ها را دوست داشتند و دربار آنان همیشه بزمی از شاعران و ادیبان بود. پس از به وجود آمدن امارت بهاول پور، اولین کتابخانه به نام «کتب خانه شاهی» در شیش محل (کاخ آیینه)، که نخستین اقامتگاه امیران بهاول پور در محله باغ ماهی بود، تأسیس شد. (محمد طاهر، ۲۰۱۰: ۱۰۳) زبان رسمی امارت فارسی بود (شهاب دهلوی، ۱۹۸۳: ۶۸) و این رسمیت تا آخر قرن نوزدهم میلادی برقرار ماند. شاعران ساکن امارت به این زبان شعر می سرودند. برخی از امیران بهاول پور نیز به زبان فارسی شعر می سرودند و با ایران روابط دوستانه داشتند.

نواب بهاول خان ثانی، به علم و ادب علاقه ای وافر داشت. در روزگار وی، منشی دولت رای به سمت «میر منشی» در «دارالانشاء والتالیف» گمارده شد و نخستین بار به قلم او تاریخ فارسی بهاول پور به عنوان مرأة دولت عباسیه نوشته شد. (Storey, 1970: 660) بهاول خان ثانی در قلعه دیراور کتابخانه شاهی را تأسیس کرد. این کتابخانه بیشتر دارای کتاب های حدیث و فقه به زبان های عربی و فارسی بود. نواب مذکور کتابخانه ای دیگر در قلعه شاهی احمد پور هم داشت. وقتی نواب بهاول خان ثانی، پسرش شاهزاده محمد مبارک خان را در قلعه دیراور زندانی کرد، شاهزاده مناجاتی سرود که این ابیات از آن است:

بی گنه کرد مرا پدر اسیرم چکنم
 شوخ بیباک نگر ظالم صیاد مرا
 بنشان ز آب کرم بار خدایا تو فرو
 شعله از آتش هجران به دل افتاد مرا
 (گورکانی، ۱۸۹۹: ۱۸۱)

سید نور العین واقف، میر غالب علی خان، میرزا عرفی و فروغی از علمای دربار بهاول خان ثانی و میاں غلام سرور، آدهنت رای و سلامت رای انشا پرداز دربار او بودند. (دولت رای لاله، خطی: ۵۴، ۸۷ - ۸۶)

نواب صادق محمد خان ثانی هم از اهل علم تجلیل به جا می آورد. شاعر معروف، خدایار خان اچرانی، قصاید متعدد در مدحش سروده است.

عصر نواب بهاول خان ثالث بالخیر، بعد از بهاول خان ثانی، عصر زرین امارت بهاول پور به شمار می رود. زبان رسمی امارت در این زمان هم فارسی بوده و نواب مذکور به علم و ادب علاقه ای وافر می داشت. محمد اعظم بهاول پوری، شاعر و مورخ دربار نواب بهاول خان ثالث بالخیر بود و او تذکره الخوانین معروف به جواهر عباسیه را به فارسی نوشت. (Storey, 1970: 661) غلام سرور، هم در دوره نواب بهاول خان ثالث شاعر دربار بوده است و دیوان اشعار او به زبان فارسی، دارای قصاید در مدح نواب بهاول ثالث و یک مثنوی عشقیه بهار عشق، در کتابخانه عالیه سلطان العلوم موجود بود. روی نسخه دیوان مهری با عبارت «سرور شاه ۱۲۵۶ق» به وضوح خوانده می شود. (عزیز الرحمن عزیز، ۱۹۴۰: ۲۹) در کتابخانه شاهی، بیاضی در ۱۴۰ برگ به قلم نواب بهاول خان ثالث موجود بوده که وی در سال ۱۸۳۸م نوشته بود. این بیاض با این بیت آغاز می شود:

مبارک است به نام تو افتتاح کلام تبارک اسمک یا ذوالجلال والاکرام
(همو، ۱۹۴۴: ۳۴)

در این بیاض نواب مذکور گزیده اشعارشاعران بزرگ فارسی گوی ایرانی و هندی از جمله رودکی، انوری، خیام، فردوسی، نظامی، خاقانی، مولوی، سعدی، حافظ، خسرو، مولانا سوزنی، ملاعلی اصغر، شیخ عمادالدین، شمس الدین فقیر، غیرتی، شاه جهانگیر، بیدل، قدسی، و غیره را یادداشت کرده بود. (همان: ۳۴)

نواب بهاول خان ثالث به زبان فارسی مکاتبت می کرد و نمونه هایی از نثر فارسی او در *صادق التواریخ* می توان دید. (گورگانی، ۲۰۸) خواجه گل محمد، صاحب تکلمه سیر الاولیا یکی از شاعران معروف بهاول پور به شمار می رود که بنا بر تقاضای نواب صادق محمد خان ثالث، از اوچ به احمد پور آمد و سکنی گزید. (شهاب دهلوی، ۱۹۷۱: ۱۶۴)

امیران بهاول پور از یک سو به بنا کردن مسجد ها و مدرسه ها پرداختند، و از سوی دیگر در سال ۱۸۶۷ م، برای آموزش انگلیسی "دیپرستان مشن" را تأسیس کردند. (صادق الاخبار، ۱۸۷۱: ۳)
در این دیپرستان البته در کنار انگلیسی، زبان های اردو و فارسی هم تدریس می شد.

(The administration report of Bahawalpur state, 1875:105)

(نواب صادق محمد خان رابع و نواب محمد بهاول خان خامس در "دولت خانه" بهاول پور و "نور محل" بهاول پور "کتابخانه شاهی" را با شش هزار کتاب اردو، فارسی و انگلیسی تأسیس کرد. محمد طاهر، ۲۰۰۵: ۲۳۰) در دوره صادق خان رابع، اولین چاپخانه دولتی با نام "مطبع صادق الانوار" در این امارت تأسیس شد (محمد طاهر، ۲۰۱۰: ش ۲ / ۶۵) و به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۶۷ م، اولین روزنامه امارت موسوم به *صادق الاخبار* منتشر شد. از سال ۱۸۷۱ م به بعد روی صفحه اول روزنامه، این رباعی فارسی چاپ می شد:

هزار شکر خدا را که صادق الاخبار فروغ یافت ز تصدیق صادق الانوار
بدر همیشه پسندیده با هزار فروغ به پیش نظر همایون شایق اخبار
(صادق الاخبار، ۱۸۷۱: ۱)

مولانا عزیز الرحمن متخلص به عزیز (م: ۱۹۴۴ م)، بنا بر فرمایش نواب صادق خان رابع، «باز نامه» را از فارسی به زبان اردو ترجمه کرد. (محمد طاهر، ۲۰۱۰: ۲۰۰۸: ۳) مولوی نصیر الدین، شاعر معروف بهاول پور، میر منشی دربار بود و در روزگار نواب بهاول خان رابع به سمت "وزیر" گماشته شد.

پندت لعل جی پرشاد دهلوی، (م: ۱۸۷۸ م) در روزگار امارت نواب صادق خان رابع به سمت وزیر گمارده شد. او به زبان های عربی و فارسی شعر می سرود. این اشعار ازوست:

پندتا ! دشمن تو اند چهار
گر ازین چار بر کران باشی
چشم عبرت گشا و غره مباحش
زندگانی همین دمی چند است

طمع و حرص و غفلت و پندار
دور ز آفات و در امان باشی
تخم نیکی درین زمین می پاش
عاقبت کار با خداوند است
(عزیز الرحمن، ۱۹۴۰: ۳۰)

در روزگار نواب صادق خان رابع در سال ۱۸۸۶م دانشکدهٔ صادق ایجرتن تأسیس شد و شاعر و نویسندهٔ معروف وحید الدین سلیم پانی پتی (م: ۱۳۴۷ق/۱۹۲۸م) از حیث استاد به بهاول پور فراخوانده شد. شاعر معروف امارت عزیز الرحمن، متخلص به عزیز، از شاگردانش بود. (شهاب دهلوی، همان: ۲۷)

نواب بهاول خان خامس شخصی علم دوست و ادب پرور بود و برای علما و حفاظ امارت خود مقرری تعیین کرده بود. (عزیز الرحمن، ۱۹۳۹: ۱۱۲) او به شعر و ادب علاقهٔ وافر داشت. از شاهزاده عبدالغنی ارشد شعر می شنود. (همو، ۱۸۴۳: ۱۷۸) نواب مذکور قصهٔ شاهزاده اسحاق به نثر تألیف کرد و عزیز الرحمن، متخلص به عزیز، آن را به عنوان "نور و نار" به مثنوی در آورد. (همو، ۱۹۴۵) نواب بهاول خان خامس با خواجه غلام فرید(م: ۱۹۰۱م)، شاعر و عارف شهیر منطقه، عقیدتی سرشار داشت. خواجه فرید هم به او مهر می ورزید و در قصایدی که در مدح نواب سروده است، به جای تملق، به او پند و اندرز می دهد.

علامه محمد اقبال لاهوری، هم با نواب بهاول خان خامس و صادق خان خامس بستگی داشت و در مدح نواب بهاول خان خامس قصیده ای به زبان اردو سرود که با عنوان «دربار بهاول پور» در باقیات اقبال موجود است. (اقبال لاهوری، ۱۹۷۸: ۱۸۶ - ۱۸۵)

نواب صادق محمد خان خامس، آخرین نواب امارت بهاول پور در کاخ صادق گره، کتابخانهٔ سلطانی بنا کرد. این کتابخانه دارای نسخه های نفیس خطی کتب حدیث و فقه به عربی و فارسی بود. مولوی عزیز الرحمان کتابدار کتابخانهٔ سلطانی هر از چند گاهی نسخه های خطی را در نشریه *العزیز معرفی* می کرد، از جمله: *مجالس العشاق* منسوب به سلطان حسین بايقرا مثنوی بهار عشق، کلیات ابن یمن، کتاب البشاره و النذاره فی تعبیر المنام، از شیخ امام ابو سعید، کامل تعبیر فارسی از شیخ حکیم ابو الفضل، *خزانه جلالیه*، *جواهر جلالیه*، *تحفه اسرار*، کنوز محمدی، مناقب قطیبه، *دیوان مراد*، *دیوان فارسی* از سید محمد حامد شمس گیلانی اوچی، *چنیس نامه* (عزیز الرحمان عزیز، می - اپریل ۱۹۴۰: ۳۴، ۲۸، ۱۵، ۴۶، ۴۱) متاسفانه این کتابخانه پس از وفات نواب از بین رفت و نسخه های خطی آن پریشان شد.

نواب مذکور کتاب خانه ای دیگر در کاخ قدیمی دیره نواب هم تأسیس کرد که به نام «کتابخانهٔ بیرونی» معروف بود و بیش از ۳۶۰۰۰ مجلد کتاب در این کتابخانه نگه داری می شد. (محمد طاهر، ۲۰۱۰: ۱۰۳).

در عهد نواب مذکور، تاریخ های امارت بهاول پور به نام *صادق التواریخ* و *صبح صادق* تألیف شد. پروفیسور میرزا محمد اشرف بزمی گورگانی [ت: ۱۸۶۵م] صاحب *صادق التواریخ* آموزگار

نواب صادق خان خامس بود و بعداً در دورهٔ امارت او، به سمت وزیر آموزش و پرورش و میر منشی نیز تعیین شد.

عبدالمالک صادقی، شاعر معروف، مقرب نواب بهاول خان خامس بود و از این رو تخلص "صادقی" اختیار کرد و به نام "علامه صادقی" شهرت یافت. (عزیز الرحمن، سپتامبر ۱۹۴۱: ۳۵) اودر سال ۱۹۳۵م همراه نواب صادق محمد خان خامس، به حج هم رفت. (عزیز الرحمن، ۱۹۳۷: ۲۸)

اولین شب شعر در امارت بهاول پور به تاریخ ۸ مارس ۱۸۸۱ م در منزل لاله بشن داس دهلوی و شب شعر سراسری هند نیز در امارت بهاول پور به سرپرستی نواب صادق خان خامس به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۴۳م، در بهاول پور برگزار شد (ماجد قریشی، ۱۹۶۴: ۴۲؛ Nazeer Ali 1953:139) و بیش از ۹۰ شاعر در آن شرکت کردند از جمله تلوک چند محروم، جوش ملسیانی، عرش ملسیانی، روش صدیقی جوالا پوری، نخشب میرتهی، خوشی محمد ناظر، علامه سیماب اکبر آبادی، اسد ملتانی، آغا سر خوش، اثر صهبایی، حاجی لقی لقی، علامه تاجور، جگن ناتھ آزاد، مذاق العیسی، علامه عیش فیروز پوری و مولانا ظفر علی خان (شهاب دهلوی، ۱۹۸۳: ۳۴). نواب صادق خان خامس میهمانان شب شعر را در کاخ صادق گره، احمد پور شرقیه، برای چای دعوت کرد (همان: ۳۵).

برخی کتاب های ارزشمند عرفانی که در دورهٔ امیران بهاول پور تألیف شد بدین شرح است: شرح رموزات، احسن الاسرار، معروف به تلقین لندنی از محکم الدین سیرانی، تکملہ سیر الاولیا از خواجه گل محمد احمد پوری، توفیقیه از خدا بخش خیر پوری، گلشن ابرار، مخزن الجشت، مکتوبات شریف، سماع بالمزامیر از خواجه امام بخش مهاروی، اشارات فریدی، ارشادات فریدی، فواید فریدیه، مناقب محبوبیه از خواجه غلام فرید وغیره.

از مطالعهٔ کلام شعرای بهاول پور آشکار می شود که این شاعران در همه اصناف شعری، اعم از غزل، قصیده، مثنوی، حمد، نعت منقبت، رباعی، قطعه، مخمس و مسدس شعر می سرودند. غزل و مثنوی سرایی در این دوران به اوج کمال رسیده بود و موضوعات متنوع داشت. تاریخ گویی نیز یکی از اصناف مورد پسند شاعران است که در کلام شاعران بهاول پور یافته می شود. مرثیه سرایی هم در این دوره رواج کامل داشت و در اغلب کلام شعرای این دوره دیده می شود. گویندگان بهاول پور با شاعران نامور فارسی همچون مولوی، سعدی، حافظ و جامی آشنایی کامل داشتند و اغلب راه تبع و پیروی ایشان را هم اختیار می کردند. اما در همین مدت کوتاه سخنوران نامی به سرودن قصیده نیز توجه نمودند. در این دوره قصاید حمدیه، نعتیه، منقبتی، اخلاقی و دربارهٔ مسائل روز بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در دوره عباسیان توجه به معنویات مذهبی فزونی یافت، بنا بر این، سرودن قصاید نعتیه و منقبتی نیز رواج بیشتری پیدا کرد.

نوابان بهاول پور با اوصاف شخصی و اخلاقی مورد احترام زاید الوصف و تمجید و ستایش فراوان قرار گرفتند. مردم این امارت به کوشش ها و زحمت های هموارهٔ نوابان ارزش نهاده و از صمیم قلب ایشان را تحسین و تمجید کرده اند و به ایشان علاقه و دلبستگی دارند. شاعران داخلی و خارجی نیز دربارهٔ

ایشان شعر سرودہ اند۔ شاعران معروف ہندوستان ہم بہ دربار بہاول پور بستگی داشتند۔ ایشان در مدح نوابان قصاید می سرودند۔ برای وصول قصاید و بخشیدن انعام و اکرام ”محکمہ تصریفات“ تاسیس شدہ بود(ہمان : ۵)۔ شاہ عبدالطیف بہتایی قصیدہ دعائیہ ای برای نواب بہاول خان اول سرود کہ چند بیت آن در ذیل می آید:

جو پنجتن جو بادشاہ ، سوی بخت بہاول خان جا
 بخت تہینجو بلند آہ ، بی سب بخت سیاہ
 پنجتن تہینجو بخت جو ، سر تـ و دیو کاہ
 عالم پہلہ بخت ک ، اوہو بخت سند ہو ہمراہ
 پنجتن تہینجو بخت کہو، کرے پشت پناہ
 تو سان فضل فتاح تہیو، لائق سید لطیف جیو
 (حفیظ الرحمن، ۱۹۴۰: ۲۸)

شاعر مشرق ، علامہ محمد اقبال ، ہم برای امیر بہاول پور، نواب بہاول خان پنجم قصیدہ ای بہ زبان اردو سرود کہ در باقیات اقبال بہ نام «دربار بہاول پور» درج است۔ اقتباس از قصیدہ او:

زینت مسند ہوا عباسیوں کا آفتاب
 یعنی نواب بہاول کرے جس پر فدا
 جس کی بزم مسند آرائی کے نظارے کو آج
 آستانہ جس کا ہے اس قوم کی امید گاہ
 مایہ نازش ہے تو اس خاندان کے واسطہ
 جس کے ثانی کو نہ دیکھے مدتوں ٹھوندے اگر
 ہو ترا عہد صبح حکمت کی نمود
 ہوگئی آزاد احسان شہ خاور زمین
 بحر موتی، آسمان انجم ، زرد گوہر زمین
 دل کے آئینہ سے لائی دیدہ جوہر زمین
 تہی کبھی جس قوم کے آگے جبین گستر زمین
 اب تلک رکھتی ہے جس کی داستان ازبر زمین
 ہاتھ میں لے چرائ لالہ احمر زمین
 وہ چمک پائ کہ ہو محسود ہر اختر زمین
 (اقبال لاہوری، ۱۹۷۸: ۸۶- ۱۸۵)

آخرین شاعر این دربار ”حفیظ جالندھری“ بود کہ تا عہد نواب صادق محمد خان خامس بہ بہاول پور می آمد و قصایدی در مدحش می سرود۔ (شہاب دھلوی، ۱۹۸۳: ۵) ابیاتی از این قصیدہ بہ قرار زیر است:

جب تک زمین ہے زرفشاں
 عباسیوں کا خاندان
 اسلام کا خادم رہے
 دولہا بہاول پور کا
 جب تک چمن خندان رہے
 جب تک فلک تابان رہے
 مخدوم انس و جان رہے
 اور حامل قرآن رہے
 صادق محمد خان رہے
 رنگ بہارستان رہے
 (عزیز الرحمن، اپریل ۱۹۴۴: ۲۴)

تعداد شاعران امارت بہاول پور بسیار است ولی در این جا فقط بہ ذکر قصیدہ سرایان معروف و آثار گران بہای آنان اکتفا می شود۔ فارسی گویان برجستہ دورہ مزبور از جملہ صالح قریشی ، اعظم بہاول پوری ، خدا یار خان اچرانی ، خواجہ فرید، عزیز الدین ، عزیز الرحمن ، بلید بہاول پوری ، خرم بہاول پوری ، وغیرہ

هم سخن سرایان چیره دست در اصناف مختلف سخن از جمله قصیده بوده اند و به قصیده سرایی تمایل عقیدتی و معنوی داشته اند. شرح حال مختصری از شاعران معروف و آثار گران بهای امارت بهاول پور بدین شرح است:

۱. مولوی محمد صالح اسدی قریشی

مولوی محمد صالح استاد و ناظم امور دربار عباسی و سفیر امارت بهاول پور در دربار رنجیت سنگ بود و مأموریت های مختلفی را انجام داد و در طب نیز تسلط داشت. (عزیز الرحمن، ۱۹۴۰: ۲۱) در سال ۱۷۸۴ م، وقتی نواب بهاول خان ثانی از احمد پور به بهاول پور آمد، مولوی صالح این قصیده را سرود:

آمدی خوش ساز اندر دیده جا
لیک گه گه قدر این جاهم فزا
چون رسی این جا ضیایی دیده را
شد بهاول پور مثال دیده ها
یاد آمد بیت نور الدین^۹ مرا
هر دو جای تست ای بدر الدجی
فخر می دارد مشو از وی جدا
دولت دیدارت ای فرخ لقا
دولت دیدارت ای فرخ لقا
واجب آمد گفت تاریخ ورا
"خیر مقدم باد ای سلطان لوا" ۱۱۹۹ق
(عزیز الرحمن، خطی: ۶۵)

ای سحاب موهبت بحر عطا
گرچه احمدپور مکان دلکش است
باش اندر دل چو آن جا می روی
پس توان گفتن که احمد پور دل است
چون شه ما گشت این مضمون بدل
گاه در دل ساز گه در دیده جا
چون بهاول پور بنام نامیت
زانکه در این جا شود حاصل مرا
زانکه در این جا شود حاصل مرا
چون قدومت شادی دلهای ماست
گفت زین سال قدومت جان و دل

۲. محمد اعظم بهاول پوری [۱۷۶۹ - ۱۸۶۷ م]

اعظم، پسر مولوی محمد صالح قریشی، از جلال پور کها که بیان هجرت نموده در بهاول پور سکنی گزید. پس از پایان تحصیلات، به دربار عباسیان پیوست و در سال های ۱۸۰۹ - ۱۸۲۵ م، در روزگار نواب صادق خان ثانی، به سمت مورخ دربار گماشته شد. وی متصدی دارالانشا و آموزگار شاهزادگان نیز بود. در سال های ۱۱-۱۸۱۰ م، سفارت بهاول پور را در دربار امرای تالپوران سند به عهده داشت. (شهاب دهلوی، اپریل ۱۹۸۸: ۱۹۳؛ اپریل ۱۹۴۰: ۲۱)

آثار او عبارت اند از: تذکره الخوانین معروف به جواهر عباسیه (تاریخ بهاول پور)، نیراعظم، دیوان اعظم بهاول پوری، اقبال نامه، مولود النبی، حلیه النبی (مناجات نعتیه)، خطبات، و غیره. او در قصیده گویی

عرفی شیرازی را تتبع و پیروی کرده است. در تتبع قصیده نعتیه ای که عرفی سروده است: اقبال کرم می گذرد ارباب همم را اعظم می گوید:

کز شوق بر افراختم این قامت خم را
یا برق درخشان ز دلم برد ظلم را
خاقان، سر افراز جهان ، میر امم را
شاه دو جهان ، مظهر الطاف و کرم را
شاهنشه کونین و شه عرب و عجم را
این ست شهادت رقم لوح و قلم را
(اعظم، دیوان، خطی: ۱۸)

انگیخت دم مدح نبی ذوق دلم را
برخاسته از طیبه نسیمی بحیاتم
شد جان و دلم زمزم آرا که ستایم
آیین ادب پیش گرفتم که کنم عرض
یا رب برسان تحفه صلوات و سلام
وی اصل مهمات و شه مسند لولاک

در مدح نواب بهاول خان ثالث بالخیردر قصیده ای سروده:

سر به سر با زیب و فر می بینمت
معدن لعل و درر می بینمت
چون همایون تاجور می بینمت
خسرو فرخ سیر می بینمت
پادشاه بحر و بر می بینمت
بر سر اعدا ظفر می بینمت
چون به عالم سایه‌ور می بینمت
دایماً بارنده تر می بینمت
چون شه والا گهر می بینمت
(همان: ۲۶)

ای که فضل چون به سر می بینمت
وی ز سر تا پا یواقیت و گهر
زیب اورنگ جهانگیری تویی
با چنین اقبال اسکندر مثال
بحر و بر آمد چو در فرمان تو
ای بهاول خان عباسی نسب
سبز و تر باش ای درخت میوه دار
با دل فیاض ای ابر کرم
خواهم از فیض تو انعام بلند

۳. احمد یار اوچی (زنده در ۱۲۰۰ق)

احمد یار در دوره نواب بهاول خان ثانی می زیسته است و مرید خواجه نور محمد مهاروی بود. دیوان او در کتب خانه عالییه شاهی بوده است (عزیز الرحمان، اپریل ۱۹۴۱: ۱۷) نسخه ای از دیوان فارسی او در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، مجموعه شیرانی مشتمل بر غزلیات موجود است. از سوءاتفاق این دیوان در چاپ لاهور (نک: کتابشناسی) به علت تشابه اسمی به احمد یار خوشابی متخلص به یکتا منسوب شده است. احمد یار اوچی شعری در مدح نواب بهاول خان ثانی دارد، بدین مضمون:

ولی کند بی سخن گرم لطف خان مرا
نگاهدار خدایا تو قدر دان مرا
(همان: ۷۹ - ۱۷۸)

گذشت عمر که طبعم ز ننگ و نام بری است
امیر رکن الدوله نصیر نصرت جنگ

در مدح فخر الدین دهلوی بدین گونه سروده:

پیر والا خطاب فخر الدین
مقتبس ز آفتاب فخر الدین
روشن از ماهتاب فخر الدین
مست جام شراب فخر الدین
فخر دینم نواب فخر الدین
هر که شد در حساب فخر الدین
بنده بهره یاب فخر الدین
هر که آمد به باب فخر الدین
(همان جا)

شیخ عالی جناب فخر الدین
خواجه نور محمدم چون ماه
شب تاریک سالکان طریق
از عذاب قیامت است ایمن
فخر دین والی ولایت فقر
باغ فردوس بی حساب گرفت
فخر دنیا و دین کند حاصل
می رسد در جناب احمد یار

۴. خواجه غلام فرید (۱۸۴۵ - ۱۹۰۱م)

خواجه غلام فرید، برادر خرد غلام فخر الدین اوحدی، شاعر طراز اول این ناحیه به شمار می رود. خواجه بیشتر به سراییکی شعر می سرود و اشعار فارسی او بسیار اندک است. مجموعه اشعار او با نام *خلخل جانان* به کوشش دکتر بشیر انور ابوهری، در سال ۲۰۰۲م، به همت انجمن ادبی سراییکی ملتان منتشر شده است. این مجموعه دارای یک قصیده، سه نعت، سه منقبت یک شجره و پانزده غزل است. در شعر او نفوذ استاد سخن سعدی واضح و باهر است. نواب بهاول خان خامس به فرید عقیدت فراوان داشت و فرید هم به او مهر می ورزید. قصیده زیر را برای نواب بهاول خان خامس در سال ۱۸۹۹م نوشته که مشتمل بر ۱۱۸ بیت است: ایات زیر ازوست:

رعیت را رعایت کن رعایا را نگرهبانی
که در شاهان پیشین بد چنین رسم جهانبانی
رعیت را رعایت کن رعایا را نگرهبانی
دراسلاف تو جاری بود رسم جود و همدردی
همه شاهان پیشین این چنین کرده جهانبانی
گل گلزار عباسی تویی با حسن رعنائی
(بشیر انور، ۲۰۰۲م: ۷۲)

مبارک خان به تو بادا مبارک تخت سلطانی
در اجدادت عجب رسم سعادت آمده پیدا
به نصفت گستری و داد پردازی بنه همت
چو کسری بر جهان از جود و همدردی
همه کس [را] و ناکس رابه قدر و منزلت بنگر
مبارک خان بهاول ترا نامی سزد زیبا

فرید قصاید منقبتی هم دارد. در شأن خواجه عاقل محمد چنین سروده:

در دل ز عشق تو بیدارم هر شب
بهر تو از عالم بالا لقب
هر زمان وصل ترا دارم طلب
چون محال است از تو ترک مستحب

خواجه عاقل محمد نور رب
غوث اعظم قطب اقطاب آمده
لطف فرما روی تو چون ماهت نما
ترک سنت از تو کی یابد ظهور

از سگانت نیز می دارم ادب
از همه بالاتری ای بوالعجب
بود هفتم روز از شهر رجب
(همان: ۲۶)

بندگانت را غلام کمتر
بس عجائب دلبرند اندر جهان
چونکه وصلش شد به جانان ای فرید

۵. مولوی عاشق احمد حسین

سال تولد و وفاتش در دست نیست. مولوی در چنی گوت، احمد پور شرقیه زندگی می کرد و به زبان فارسی، اردو و سرائیکی شعر سروده است. مجموعه کلامش به عنوان "توصیف احمدی" در سال ۱۸۹۰م به چاپ رسیده است.

ابیاتی چند از قصیده نعتیه او اقتباس می گردد:

جان نثارت می کنم جانان چو بینم روی تو
در مشام جانم آید بوی خلد از کوی تو
زانکه مشهور جهانی گشت این خوشبوی تو
کرده در عالم قیامت قامت دل جوی تو
سنبل اندر باغ حیران شد ز مشکین موی تو
از برای قتل عاشق، خنجر ابروی تو
(همان، دسامبر ۱۹۴۴)

یا رسول الله کرم فرما که آیم سوی تو
کی شود مایل دل من سوی جنات النعیم
از حسینان جهان جانان تو بر سر آمدی
بر نیامد همچو تو سرو سهی اندر چمن
از گل رخسار تو داغیست در دل لاله را
کشتیم را گر هوس داری تو بس باشد ترا

۶. علامه عبدالملک صادقی کهوروی (۱۸۵۵ - ۱۹۴۱م)

عبدالملک، پسر مولوی محمد عالم، در گجرات پنجاب متولد شد و در سال ۱۸۳۱م در دوره نواب صادق محمد خان رابع، که به نام "صبح صادق" شهرت یافت، به بهاول پور آمد و دوره نواب صادق محمد خان رابع، بهاول خان خامس و صادق محمد خان خامس را به چشم خود ملاحظه کرد. مقرب نواب بهاول خان خامس بود و از این رو تخلص «صادقی» اختیار کرد و به نام "علامه صادقی" شهرت یافت. (عزیز الرحمان، سپتامبر ۱۹۴۱: ۳۵) آثار گران بهای او به قرار زیرند:

تاریخ شاهان گوجر، شرح قصیده برده، شرح قصیده غوثیه، النکاح، ترجمه منظوم قصیده برده به نام "حسن الجرده بشرح قصیده برده" و غیره.

علامه در سال ۱۸۹۲م برایش قصیده ای نوشت که مشتمل بر سی بیت بود. ابیاتی از این قصیده:

همدم عدل و جلالت صادق صاحب قران
آفرین صد مرجبا احسنت صد گوید جهان
(صادقی، ۱۹۸۶: ۶)

مطلع جود و صداقت منبع سرنهان
این قصیده گفت مالک سر عالم لا جواب

اینک بییتی چند از قصیده نعتیه او:

وز نام تو علم ازلی لوح و قلم را
تا جلوه ببیند ز حدوث تو قدم را
ترویج دهد لطف تو آیین کرم را

ای بر زده عرش برین نقش قدم را
فطرت بر سر زانوی اندیشه نهد سر
آنجا که رسل لرزه بر اندام فتادند

هر گاه که تصور به ادب دست تو بود
آرام ز هر گونه دهد درد و الم را
(صادقی، همان: ۲۲۴)

قصیده ای در مدح نواب بهاول خان خامس در هنگام مسندنشینی در سال ۱۹۰۳م نوشت که به قرار زیر است:

مدعا بر مراد ما هوا خواهان رسید
تازگی ابر نیسان بر گل و بستان رسید
حبذا بیگ بشارت بشروا گویان رسید
خرمی شادان رسید و تهنیت نازان رسید
شکر حق وقت اجابت ای دعا گویان رسید
بر سر اقلیم دولت سایه یزدان رسید
بر سریر مصر دولت یوسف کنعان رسید
بر فراز مسند دولت بهاول خان رسید
مشکلات مملکت در فکر او آسان رسید
بر خلائق از عنایات خدا احسان رسید
(عزیز الرحمان، ۱۹۳۹: ۷۰ - ۶۹)

انتظار جلوه شأن و شکوه پایان رسید
ای مسرت باده پیمائی به عشرت گاه دل
غنچه باغ تمنای رعایا بر گشود
کلفت دل ها مبدل شد به سامان نشاط
گوش ها وا بر صدا و دید در انتظار
آفتاب معدلت ماه منیر سلطنت
ای هوا خواهان دولت ای دعا گویان ملک
یعنی از فضل تو ای رب تعز من تشاء
آن سکندر شوکت و دارا شکوه فرخ شیم
بر رعایا پادشاه عادل و باذل گماشت

۷. مولوی غلام احمد اختر (۱۸۵۸م - ۱۹۴۲م)

مولوی غلام احمد اختر در اوچ شریف در ناحیه بهاول پور چشم به جهان گشود. پس از تحصیلاتش به عنوان مجستری در منچن آباد استخدام شد. در سال ۱۹۱۵م بازنشسته شد و نواب صادق خان خامس او را برای تالیف تاریخ اسلام مأمور کرد و کتاب خانه شاهی او را سپرد. مولوی اختر علی چند باب از این تاریخ را مرتب کرد. (حیات میرتهی، ۱۹۶۰: ۱۹۵) وی یکی از بزرگ ترین شاعران بهاول پور به شمار می رود. او به زبان اردو، عربی و فارسی شعر سروده است. دیوانش به زبان اردو و فارسی به چاپ رسیده و این قصیده ازوست:

آرام دهد سایه دیوار تو دم را
وز جشن شهی عرق ساخته جم را
فخر از تو عرب را، شد و شان از تو عجم را
کردی علم از معدلت اسم اب و عم را
فخر است به ذات تو عرب را و عجم را
نام تو امان است و درت کھف امم را
جود تو چنانچه ساخته ارزانت نعم را
اختر که ز پستی نرسد نقش قدم را
(عزیز الرحمان، اکتبر ۱۹۴۰: ۷)

ای بر زده بر منزل عبوق علم را
ای تخت خلافت زنت بوسه قدم را
اصل از عرب و ملک عجم داشته در ارث
هر چند نیاکان تو پیرایه عدل اند
ای فخر سم کھف غریبان شه صادق
غم نیست جهان سر به سر از تفته چو پر شد
کس فاقه به ملک تو ندید ست و ببیند
از مدح تو چون دست دعا شد به بلندی

۸. محمد محسن خان محسن (۱۸۶۷م - ۱۹۴۴م)

محسن خان متخلص به محسن و عنقا بیگم ، در خانپور تولد یافت. محسن به "ریختی" هم شهرت یافت و مجموعه شعرش در ریختی به عنوان «رنگیلی بیگم» در سال ۱۹۲۱م از گلزار ابراهیمی پریس لکهنو انتشار شد. او به عنوان مدیر ایستگاه راه آهن استخدام شد و بیشتر زندگانی خود را در یوپی به سر برد. پسرش عبدالرحمان آزاد از شاعران معروف بهاول پور به شمار می رود. پس از باز نشستگی در سال ۱۹۲۵م به بهاول پور آمد. محسن به زبان فارسی و اردو شعر می گفت و کلامش در *صائق الاخبار* و *العزیز* به چاپ می رسید. (حیات میرتهپی، همان: ۱۹۵)

ابیات قصیده او به قرار زیر است:

شه صادق محمد خان ز راه دور می آید
به این مژده که شاهم با دل مسرور می آید
که هر کس از شراب لطف او مخمور می آید
به رنگ بی نیازی از درش مزدور می آید
دعا در حق سلطان از دل جمهور می آید
(عزیز الرحمان، دسامبر ۱۹۴۱: ۴)

نسیم دلگشا از کوه پالم پور می آید
بهار خلد با ناز و ادا چون حور می آید
شمیم گل دل و وابستگان را مست می سازد
ز فیضش ذره نا چیز شد چون گوهر یکتا
چنان وابسته عدل و عنایت شد که با صد جان

۹. حافظ نصیر الدین خرم بهاول پوری (۱۸۶۹ - ۱۹۵۱م)

در احمد پور شرقیه به دنیا آمد. او به زبان فارسی ، اردو و سرائیکی شعر می سرود و به لقب "قائنی بهاول پور" شهرت یافت. (شهاب دهلوی، ۱۹۸۳: ۲۴)

از آثار او *گنج شایگان* در سال ۱۹۴۵م و مجموعه ای دیگر با عنوان *خیابان خرم* در سال ۱۹۶۵م به چاپ رسیده است. فصاحت و بلاغت قصاید خرم در مدح نوابان بهاول پور او را به القاب انوری بهاول پور، سعدی بهاول پور ، فردوسی بهاول پور و عرفی بهاول پور مشهور کرد. برای نواب بهاول خان می سرود:

که زیر ظل تو دارد جهان خدای جهان
بود به وفق مراد تو گنبد گردان
مگر به غیر دیار عدم نیافت امان
برابر تو کسی را نمی دهند نشان
جهان به جلسه تو روز غیرت بستان
فلک موافق رای تو می کند دوران
نگاه و وهم و صبا و خیال و برق طپان
دراز کاکل شمع آورند سوی کشان

صبا به حضرت شاه من این دعا برسان
به اختیار تو بادا عنان ابلق چرخ
عدو ز خوف تو بر داشت گر چه راه گریز
شها به شوکت و فر تو بر بسیط زمین
زمان همین جلوس تو غیرت نو روز
فضا به وفق مراد تو می کند رمضا
به تندی روش باد پای تو نرسد
ز شمع دشمنت ار شعله ای شود سرکش

دعای عمر درازت همی کند خرم
نه او فقط که زمین و زمان و جمله نهان
(خرم، نصیر الدین، ۱۹۴۵: ۶۵)

۱۰. عزیز الرحمان متخلص به عزیز (۱۸۷۳-۱۹۴۴م)

عزیز الرحمان پسر مولانا غلام رسول در بهاول پور چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در بهاولپور و عالی در دانشگاه پنجاب فرا گرفت. در سال ۱۸۹۳م در دانشکده صادق ایجرتن بهاول پور به تدریس پرداخت و در سال ۱۸۹۴م رئیس دبیرستان صادق بهاول پور شد. او کتابدار کتابخانه امیر بهاول پور نیز بود. از سال ۱۹۱۴م تا ۱۹۳۸م رئیس کلانتری درجه اول متعین بود و بعد از بازنشستگی زندگانش را در کار تالیف و تصنیف به سر کرد.

در سال ۱۹۳۹م در بهاول پور چاپخانه ای به اسم "عزیز المطابع" تأسیس کرد و در سال ۱۹۴۰م انتشار ماهنامه ای با نام "العزیز" را آغاز کرد (حیات میرتهپی، همان: ۱۶۴ - ۱۶۲). در این نشریه بیشتر مقالاتی پیرامون ادبیات فارسی و معرفی نسخه های خطی منتشر می شد که نویسنده آنها خود مدیر مجله بود.

از آثار او صبح صادق، حج صادق، حیات بهاول خان خامس، تاریخ دیراور، تاریخ الوزرا، ذکر خیر، بوستان عزیز، گلستان عزیز، مثنوی نور و نار و غیره در دست است.

مرحبا ای شه خجسته خصال	مرحبا ای خسرو بلند اقبال
مرحبا والی بهاول پور	مرحبا ای خدیو فرخ فال
ای جوان عمر ای جوان همت	ای جوان بخت ای جوان اقبال
مایه ناز آل عم نبی	طره امتیاز اهل نوال
	(عزیز الرحمان، فوریه ۱۹۴۰: ۵۸)

هنگامی که نواب بهاول خان خامس برای حج رفت، عزیز گفت:

ای شه بی نظیر و عادل و نیک	ملک را تکیه و تولائی
ای جوان بخت ای جوان اقبال	ای خداوند حسن و زیبائی
ای گل گلستان عم رسول	بلبل بوستان رعنائی
گوهر کان عز و جاه و جلال	در درج شعور و دانائی
نازش دودمان مجد و علا	عزت خاندان آبائی
ماه اوج حکومت و اقبال	آفتاب سپهر یکتائی
بر سفر رفتنت مبارکباد	به سلامت روی و باز آئی
حافظ و نصرت خدای کریم	گل خندان روی و شاد آئی
	(همو، ۱۹۳۹: ۱۸۸)

۱۱. مولانا احمد یار فریدی (۱۸۸۱-۱۹۴۷م)

وی در گرهی اختیار خان در ناحیه رحیم یار خان تولد یافت. به زبان های سراییکی، اردو و فارسی شعر می سرود. دیوانش با عنوان *انوار فریدی* در سال ۱۹۳۸م انتشار یافت و حالا کمیاب است. این قصیده در مدح خواجه فرید سروده اوست:

جان ما را جان مولانا فرید	جسم ها را جان مولانا فرید
صورت رحمان مولانا فرید	دیدنش دیدار حق بالاتفاق
خاتم هر شان مولانا فرید	قطب اقطاب است و غوث جزو کل
یوسف ذیشان مولانا فرید	هر کسی دارد تمنای رخس
جنبش دامان مولانا فرید	ذره [ای] را می کند خورشید وقت

(رقیه بی بی، ۶، ۲۰۰۴: ۸۸)

۱۲. جلال الدین لیبید بهاول پوری (۱۸۹۸ - ۱۹۴۹م)

جلال الدین متخلص به لیبید، پسر مهتاب دین، در جهنگ تولد یافت. خانواده او در سال ۱۹۰۵م در بهاول پور اقامت گزید. تحصیلات را در همین شهر فرا گرفت. (حیات میرتهپی، همان: ۲۰۵) به زبان اردو و فارسی شعر می سرود ولی مجموعه شعرش تاکنون به چاپ نرسیده است. به طور نمونه، قصیده ای که در مدح قائد اعظم سروده است، در ذیل می آید^۱:

خبری از هندوستان آید همی	وقت بحثی پندتان آید همی
امتحان غیرت مسلم نگر	نهر و سوی سیستان آید همی
چون وزد بادی ز گاندهی آشرم	بوی خون مسلمان آید همی
نهر و از آن یورش مردان حر	پیش باپو پر فغان آید همی
لاله زار از خون مسلم شد بهار	زو صدای پر فغان آید همی
ای مجاهد بهر پاکستان زی	خیز وقت امتحان آید همی
انتم الاعلون جبرائیل گفت	این دعا بر هر زبان آید همی
لارد ویول گفت چون آمد جناح	رستم از مازندران آید همی
شاد باش و دیر زی آغا جناح	این دعا بر هر زبان آید همی
بین لیبید از تار چنگ رودکی	نغمه شیرین به جان آید همی

(سلیم ملک، ۱۹۹۲: ۱۹۱ - ۱۹۰)

قطعه شعری در مدح علامه اقبال چنین سروده است:

ای حکیم امت خیر الوری	ای طبیب حاذق امراض ما
می پرست و مست صهبای خودی	ای کلیم طور سینای خودی

۲. این قصیده به استقبال قصیده رودکی به مطلع «بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار مهربان آید همی» سروده شده است.

بال جبریل پر پرواز تو
 کشته عشق جناب مصطفی(ص)
 نوحه خوان سطوت اسلاف ما
 جام جم از خاک هندو ساختی
 واقف راز حقیقت این چنین
 واقف رمز و رموز بندگی
 حضرت اقبال دانای زمان
 ای در دریای ناپیدا کنار
 آن مرید مرشد رومی نژاد
 گر قضا او را ز ما مستور کرد
 ساقی مهوش ز محفل شد بعید
 "ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

رشک صد بانگ در آواز تو
 بسته زلف حبیب کبریا
 ای چراغ محفل اخلاف ما
 از شراب یثربی بناختی
 مادر گیتی نزاید بعد ازین
 محرم سر نهان زندگی
 واقف سر حیات امتحان
 قلم علم رسول کردگار
 یا الهی مرقدش پر نور باد
 گفته هایش قلب مارا طور کرد
 قول او شد مقطع نظم لبید
 چشم خود بر بست و چشم ما کشاد"
 (همان: ۱۹۲ - ۱۹۱)

۱۳. حافظ محمد عبدالحی چشتی (م: ۱۹۸۱م)

به شعر و ادب علاقه شدیدی داشت. در سال ۱۹۴۱م، هنگامی که نواب صادق محمد خان خامس از حکومت انگلیسی، خطاب G.C.S.I یافت، حافظ محمد عبدالحی چشتی، قصیده زیر را نوشت (عزیز الرحمان، مارچ ۱۹۴۱: ۲۹):

اگر مانند رخسارت گلی در بوستان استی
 رخت چون صبح صادق را اگر مانند بودستی
 معین ملت احمد امین مملکت امجد
 بیا بنگر که تا یابی دلیل مدعای من
 چه این دارالعلومی مصدر الطاف بی پایان
 ابد مقرون بود یا رب جلال دولت و عظمت
 بلقب جی سی ایس آئی، مبارک خوان و بس چشتی

زمین را از کمالیت شرف بر آسمان استی
 به زلف شب چرا خورشید از خجلت نهان استی
 شهنشاهی که شاهان زمانش هم عنان استی
 که چون دارالعلومی در بهاول پور روان استی
 کزو علم و فضیلت را چنان تاب توان استی
 که از انصاف و انعامش جهان رطب اللسان استی
 که مدحش با محیط کل یقیناً هم قران هستی
 (همان: ۲۹)

۱۴. مولانا عبدالقادر جوهر (۱۹۱۳ - ۱۹۹۲م)

در بستی سجاول والا، ناحیه بهاول پور تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در بهاول پور و تحصیلات عالی را در علیگره فرا گرفت و دربخش فارسی دانشگاه اسلامی به تدریس می پرداخت. به فارسی، اردو و سراییکی شعر می سرود ولی مجموعه اشعارش تاکنون چاپ نشده است. در مدح صادق خان خامس چنین می سرود:

چو مثل رایت مسلم هلال ضوفشان بینی
 همای بخت، قربان است بر صادق محمد خان

کمال دولت و اقبال صادق را عیان بینی
 که از صدق و صفا بر دین احمد بی گمان بینی

چو خوانش خون یغما شد برای خلق گسترده
گر ترسی ز جور آسمان، در ظل حق بنشین
هر آن مردی که از افلاس حیران در جهان گشتی
اگر چشم فدای حشمت هارون و مامون است
نشان دجله و بغداد اگر جوید نگاه تو
اگر بغداد و دجله در بهاول پور می جویی
گر از رحم و عطای شاه دین پرور نه ای آگاه
ممانل چو کنم او را به سلطانان پارینه
مبارک باد قومی را که دارد حکمران صادق
ز تاب جوهر یکتای عالم می شوی خیره

هزاران مفلس و نادار، بر اطراف خون بینی
در آنجا از ستم های زمان جای امان بینی
به جود و بذل و لطف شاه صادق زر فشان بینی
قدم در ملک ما نه، تا که فخر دودمان بینی
بهاول پور، بغداد است و ستلج دجله سان بینی
تو یزمان را بچو لستان و نهر جاودان بینی
بیا بگذار کج بینی که صادق را عیان بینی
بیا بر تخت عباسی مثل قدسیان بینی
خوشا سالی که در عهد چنین شاه زمان بینی
نداری چشم حق بین، مهر تابان را چسان بینی
(جوهر، خطی: ورق ۱۵۰)

۱۵. مولوی محمد امین

متخلص به عاشق، در عهد نواب صادق محمد خان خامس می زیسته است. احوال زندگانش در دست نیست. مجموعه اشعارش با عنوان "نو بهار عشق" معروف به "مستانه جوگی" در محبوب المطابع دهلی انتشار یافته. ابیات قصیده:

ای سریر آرای ملک و تاجدار سلطنت
جسم ما، در انتظار مقدم خیر تو بود
آفتاب سلطنت هم ماهتاب مملکت
ای گل عباس از باد خزان محفوظ باش

شکر لله آمدی واپس به خیر و عافیت
رفع شد شکر خدا از شر، دیدار رخت
امروز گشته ست تابان بین به خیر مقدمت
از نسیم صبح عشرت باد هر دم بهره ات
(عزیز الرحمان، ۱۸۴۳: ۳۴۷)

۱۶. مولوی غلام محمد نادر

سال تولد و وفاتش در دست نیست. کاتب سر رشته عالییه تالیفات بهاول پور و به شعر و سخن متمایل بود. او به زبان اردو و فارسی شعر می سرود. قصیده تهنیت برای نواب صادق خان خامس ازوست:

بهار آمد به بستان ریاست
به می سجاده باید کرد رنگین
ز هر سو نعره ها گردون رسانند
"شاه صادق محمد خان خامس"
بفضل حق تعالی شد مشرف
عرب را سیر کرد از گنج بخشی

ز هر گل می تراود رنگ و راحت
که آمد موسم جشن و مسرت
که سرکار آمد از حج با سلامت
که دارد مقرن عدل و سخاوت
ز حج کعبه و شرف زیارت
غنی از فیض او شد اهل حاجت
(همان: ۳۴۶)

۱۷. محمد عبدالله بیجان

یکی از سخن سرايان بهاول پور بود. قصيده تهنيت براي نواب صادق محمد خامس، در سال ۱۹۲۵ م، بدین مضمون سروده است:

زبان خاطر من از فرط فرحت خوش بیان آمد
خوشا آن سر که در سوهای وصل دوست می جوشد
خوشا شوقی، خوشا ذوقی، خوشا کیف و خوشا وجدان
خوشا آن گوشه چشمی خوشا آن پاره قلبی

که سر صادق محمد خان ز حج با عز و شان آمد
خوشا آن دل که چون مجنون سوی یثرب روان آمد
میان عبد و معبود است رازی کو عیان آمد
که وقت دید بیت الله درو آه و فغان آمد

(همان: ۳۴۷)

غیر از قصیده گویان فارسی که در این نوشتار ذکر آنان رفته و نمونه هایی ارائه گردیده، ده ها نفر دیگر نیز به صنف قصیده چه از لحاظ موضوع عقیدتی و یا مدح حکمرانان و نوابان و امرا و بزرگان و سایر موضوعات پرداخته اند. به علت چاپ نشدن دواوین کامل آنان بر رسی قصاید آنان میسر نیست.

کتاب نامه

- احمد یار یکتا خوشابی (۲۰۱۰م)، دیوان یکتا خوشابی، به تصحیح محمد سلیم مظهر، نجم الرشید و محمد صابر، دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، (دیوانی که در واقع از احمد یار اوچی است و مصححان به خطا به احمد یار یکتا خوشابی منسوب داشته اند).
- اختر چیمه، محمد (۱۴۰۹ ق)، مخزن الجشت کا تعارف، فیصل آباد.
- اعظم، دیوان، نسخه خطی، مملوکه راقم؛
- اقبال، محمد (۱۹۷۸م)، دربار بهاول پور، باقیات اقبال، مرتبه سید عبدالواحد معینی، لاهور.
- بشیر انور (۲۰۰۲م)، خلخل جانان، ملتان.
- جوهر، عبدالقادر، دیوان جوهر، (خطی) مملوکه عبدالرزاق پسر عبدالقادر جوهر، بهاول پور.
- حیات میر تهی (۱۹۶۰م)، نقوش رفتگان، لاهور.
- خرم، نصیر الدین (۱۹۴۵م)، یاد رفتگان.
- دولت رای، لاله (خطی)، مرأه دولت عباسیه، نسخه عکسی مملوکه مؤلف.
- دیوان اوحدی (۱۳۹۹ق)، مکتبه الجمال، جهانیان من ڈی.
- رقیه بی بی (۶ - ۲۰۰۴م)، خواجه احمد یار فریدی، حالات و شعر فارسی، مقاله دانشوری ادبیات فارسی، بخش فارسی، دانشگاه اسلامی، بهاول پور.
- سلیم ملک (۱۹۹۲م)، محمد، لبید بهاول پوری، شخصیت اور شاعری، اردو اکیڈمی، بهاول پور.
- شهاب دهلوی، مسعود حسن (۱۹۸۳م)، بهاول پور مین اردو، اردو اکادمی، بهاول پور.
- _____ (۱۹۷۱م)، بهاول پور کا شعری ادب، اردو اکادمی، بهاول پور.
- صادق الاخبار گزرت (۱۸۷۱م)، ۲۶ جون، بهاول پور.
- صادق الاخبار (۲۱ اگست ۱۸۷۱م).

- صادقی، مولوی عبدالمالک (۱۹۸۶م)، حسن الجردہ شرح قصیدہ بردہ، مکتبہ نبویہ گنج بخش روڈ، لاہور۔
- عزیز الرحمان عزیز (۱۳۷۰ق)، بوستان عزیز، عزیز المطابع۔
- _____ (۱۹۴۰م)، تاریخ الوزراء، عزیز المطابع۔
- _____ (خطی)، تذکرہ مشاہیر ریاست بہاول پور، مملوکہ عبید الرحمان، بہاول پور۔
- _____ (۱۹۳۷م)، حج صادق، پالم پور۔
- _____ (۱۹۳۹م)، حیات محمد بہاول خان خامس عباسی، عزیز المطابع، بہاول پور۔
- _____ (۱۸۴۳م)، صبح صادق، عزیز المطابع، بہاول پور۔
- عطا محمد شکار پوری (۱۹۵۹م)، تاریخ تازہ نوای معارف، سندی ادبی بورڈ، کراچی۔
- گورگانی، مرزا محمد اشرف مولوی محمد دین (۱۸۹۹م)، صادق التواریخ، مطبع صادق الانوار۔
- ماجد قریشی (۱۹۶۴م)، دبستان بہاول پور، ادارہ مطبوعات آفتاب مشرق، بہاول پور۔
- محمد طاہر (۲۰۱۰م)، ریاست بہاول پور کا نظم مملکت، ۱۸۶۶ء تا ۱۹۴۷ء، بزم ثقافت، ملتان۔
- نذیر علی شاہ (۱۹۷۳م)، صادق نامہ، لاہور۔
- نواز ش علی (۱۹۹۳م)، تذکرہ روسای پنجاب، لاہور۔

مجلہ

- شہاب دہلوی، مسعود حسن (اپریل، جون ۱۹۸۸م)، بہاول پور ک دو سو سال پرانہ شاعر، ادبیات، سہ ماہی، اسلام آباد۔
- مسعود حسن (۱۹۸۹م) تقائنی بہاول پور نصیر الدین خرم، سہ ماہی "الزیبر" اردو اکیڈمی۔
- عزیز الرحمن عزیز (اپریل ۱۹۴۰)، دربار بہاول خان ک نورتن کا ایک گوہر، مولوی محمد اعظم، العزیز۔
- _____ (جون ۱۹۴۴م)، نواب بہاول خان صاحب عباسی ثالث بالخیر کا مذاق سخن، العزیز۔
- _____ (می ۱۹۴۰م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- _____ (جون ۱۹۴۰م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- _____ (جولائی ۱۹۴۰م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز، بہاول پور۔
- _____ (سپتامبر ۱۹۴۰م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- _____ (دسامبر ۱۹۴۰م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- _____ (اپریل ۱۹۴۱م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- _____ (اگوست ۱۹۴۱م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- _____ (اکتوبر ۱۹۴۵م)، نوادر کتب خانہ سلطان عباسی، العزیز۔
- _____ (اپریل - می ۱۹۴۵م)، نوادر کتب خانہ سلطانی، العزیز۔
- عصمت درانی، (اپریل - جون ۲۰۰۹م)، «سید قاسم جلال کی فارسی شاعری»، فصلنامہ پیغام

آئسنا، اسلام آباد، ش ۳۷.

- محمد طاہر، (۲۰۰۸م)، «ریاست بہاول پور ک شاہی کتب خانہ»،/الزبیر، شماره ۱، ۲ اردو اکادمی، بہاول پور.
- _____ (۲۰۰۵م)، «ریاست بہاول پور کا سب سے پہلا چھاپہ خانہ»،/الزبیر، ش ۲، اردو اکادمی، بہاول پور.
- قاسم جلال، شعر چاپ شدہ در دانش، شماره ۹۰۵، اسلام آباد.

انگلیسی

- *The administration report of Bahawalpur state* (1874)75,1875,p. 105.
- *The Gazetteer of the Bahawalpur state* (1904),p.533.
- *The Bahawalpur archives,instrument of accession of Bahawalpur state* (3 october,1947) .
- Storey,C.A(1970),*Persian Literature, A Bibliographical Survey*, London, p.660.
- Nazeer Ali Shah(1953),*Sadiq Namah*, Lahore.

معرفی «خمسۀ» روح الامین شهرستانی

ناعمه خورشید *

چکیده

خمسۀ نظامی گنجوی در مثنوی نگاری فارسی شهرت جهانی دارد. به همین سبب ده ها شاعر پس از نظامی به تتبع وی به خمسۀ سرایی پرداخته اند و به این وسیله قدرت سرایندگی خود را به اثبات رسانیده اند. در شبه قاره امیر خسرو دهلوی در خمسۀ سرایی سرآمد همگان قلمداد می شود. باید متذکر گردید که خمسۀ سرایی در پیروی نظامی و امیر خسرو در قرن های متمادی مورد توجه ده ها شاعر قرار گرفت. همین امر موجب شد که در قرن یازدهم هجری روح الامین شهرستانی میر جمله خمسۀ خود را در تتبع استادان سخن بسراید. در این گفتار شرح حال روح الامین شهرستانی و خمسۀ سروده او معرفی گردیده است.

واژگان کلیدی

خمسۀ، نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی، روح الامین شهرستانی.

در قرن یازدهم هجری خاندانی بزرگ، مشهور به "سادات شهرستانی"^{۱۱}، در اصفهان زندگی می کردند. میر روح الامین شهرستانی نه فقط یکی از رجال معروف آن خانواده بلکه در ادبیات فارسی نیز دارای اهمیت خاصی است. اسم وی میرزا محمد امین متخلص به روح الامین است. (صفا، ۱۳۷۲ ش، ۵ / ۱۱۱۸؛ نصرآبادی، ۱۳۶۱ ش : ۵۶) بعضی از مؤلفان او را به عنوان «میر جمله شهرستانی» آورده اند. (خوافی، میر عبدالرزاق، ۱۳۰۹: ۳ / ۴۱۳) جهانگیر، اول کسی بود که درباره وی ذکر کرده است. بنا به گفته وی سلسله آنها در ایران همیشه عزت و احترام خاصی داشتند. (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۱ / ۴۸۲) میر روح الامین در سال ۹۸۱ق در اصفهان دیده به جهان گشود و تا روزگار جوانی تحصیل دانش و ادب در اصفهان آموخت و در بیست و نه سالگی به سال ۱۰۱۰ق به شبه قاره آمده (صفا، همان جا) و با معرفی میر محمد مؤمن استرآبادی، به خدمت محمد قلی قطب شاه رسید و در سال ۱۰۱۱ق مقامی در دربار یافت (نوشه، ۱۳۷۵: ۴ / ۲، ۱۲۸۵) میر عبدالرزاق خوافی در مآثر الامراء نوشته است که وی در سال ۱۰۱۳ق وارد دکن شده بود (صفا، همان جا؛ خوافی، ۱۳۰۹: ۳ / ۴۱۴) که درست نیست، البته احتمال دارد که او بعد از رسیدن به هند که اینجا و آنجا

naimakhurshid@yahoo.com

* . استادیار گروه فارسی، دانشکده کنیرد لاهور.

۱. از این خاندان سه برادر، یعنی میر جلال الدین حسین، متخلص به «صلایی» و میرزا محمد تقی، پدر میرزا رضی، صدر وزیر شاه عباس و میر محمد امین میر جمله شهرت دارند (صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۱۱۸).

به سر برده، به دکن نیز رسیده باشد. وی در سال ۱۰۱۷ ق به مقام میر جملگی^{۱۲}، ارتقاء یافت، چنانکه گوید:

چو از نه بیست افزون شد سالم
روانم کرد سوی هند اختر
پس از سلیم دولت یار گردید
رهی گشتم یکی فرمان روا را
شدم از خادمان پایتختش
شمار عمر چون بگذشت شش سال
نهادم حد خدمت را به طاقی
بدان مشعوف بودم گاه و بیگاه
چوهفده شد فزون برالف تاریخ
بیامد آیت دولت به فالنم
به آب خضر شد کام روان تر
ز خوابم چشم دل بیدار گردید
که زبید برتری بر وی خدا را
مرا بناخت بیش از پیش بختش
به چوگا در آمد گوی اقبال
که کردی همچو خور دعوی طاقی
شده باشد به تو معلوم از افواه
درخت دولتتم را سخت شد بیخ
(صفا، ذبیح الله، همان: ۱۹ - ۱۱۱۸)

محمد قلی قطب شاه لقب "میرجمله" نیز به او داد. بنا به گفته جهانگیر (گلچین معانی، همان: ص ۲۵۶)، محمد قلی قطب شاه او را "میرجمله" خطاب داد. نوشته محمد مظفر حسین صبا که وی خطاب "میرجمله" از شاهجهان یافته بود، (صبا، ۱۳۴۲: ۳۱۵) درست نیست. بعد از رحلت محمد قلی قطب شاه، جانشین وی محمد قطب شاه با میر جمه سلوکی که دلخواه وی باشد، نکرد و او ناچار به بیجاپور رفت و به دربار ابراهیم دوم عادلشاه رسید و چون در آنجا نیز جز به منصب وزارت دیوان اعلی به منصب دیگر راضی نمی شد ناچار از راه دریا به ایران برگشت. (انوشه، همان: ۴ / ۲، ۱۲۸۵) در کنار رود ارس به خدمت شاه عباس یکم صفوی که از گرجستان بر می گشت، رسید اما صحبت او درنگرفت. لذا به اصفهان رفت و به مدت چهار سال در آنجا به سر برد و سرانجام بعد از طلب جهانگیر به هند آمد و داخل ملازمان وی گردید. (اسکندریبگ منشی، ۱۳۵۰: ۸۸۳) و به منصب دو هزار و پانصدی سرفراز گشت. وی بعد از رحلت جهانگیر مستقل به دربار شاهجهان پیوست و در سال ۱۰۴۴ ق به "میر بخش" ارتقاء یافته و به منصب پنج هزار و دو هزار سوار سرفراز شد و تا پایان زندگی بر این منصب برقرار بود. وی سال های پایانی زندگی خود را در آگره به سر می برد و سرانجام، در همان جا به سال ۱۰۴۷ ق درگذشت. ملا عبدالحمید لاهوری، وقایع نگار دربار شاهجهان، در روزنامه چة دوشنبه، دهم ربیع الثانی ۱۰۴۷ می نویسد: «میر جمه، میر بخشی که لختی از احوال او گزارش یافت، به لقوه و فالج رخت هستی از این جهان بریست.» (لاهوری، عبدالحمید، ۱۸۶۷: ۱ / ۵۹ - ۲۵۸) گویند که وقتی که

پادشاه از وی کم لطف شده بود و امرا و ملازمان شاهی به خانه او نمی آمدند درباره این غزلی سروده بود که مطلع آن غزل این است:

کناره جوی ازین مشت استخوان شده اند

سگان آن سرا گو خوش مزاج دان شده اند

(صبا، ۱۳۴۲: ۳۱۵)

وی برای شاعری سخن ساده و روان اختیار می کرد، و همچون شاعران دیگر سبک هندی شاعری پرگو بود. مؤلف تذکره نصرآبادی نوشته است: «طبعش در ترتیب نظم بسیار مایل بود، چنانکه کلیات ایشان به نظر رسید، قریب بیست هزار بیت است، همه غریب و عجیب این ابیات از آن جمله است:

تعریف عشق

هرچه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود

در آب رفتن شرین

پرنده بر میان بسته شکر لب نهران تا ظهر گشته روز در شب

افتادگی به طالع هست در پای خمی چرا نیفتم؟

(نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۵۶)

مرزا محمد رضا قزلباش خان، امید همدانی که دیوانش به کوشش نگارنده در سال ۲۰۰۹م در لاهور به چاپ رسیده است، بیت بالا را در نظر داشته، گفته است:

سر گشتگی به طالع هست بر گرد سرت چرا نگردم

(امید همدانی، ۲۰۰۹: ۴۶۳)

دیوان روح الامین که گلستان ناز نام دارد مشتمل بر پنج هزار بیت است، نسخه خطی آن به شماره OR-۲۸۴ در کتابخانه موزه بریتانیا نگه داری می شود. از مقدمه ای که بر آن نوشته شده، برمی آید که غزل های وی متعلق به زمان آغاز شاعری اوست. وی در غزلها گاه "روح الامین" و گاه "روح امین" تخلص می کرد. غزل های وی بیشتر به طرز وقوع و بیان و حال خود در وصال و هجران است و از معانی حکمی و عرفانی در آنها کمتر نشانی دیده می شود و بنا به گفته دکتر ذبیح الله صفا (همان، ۵ / ۱۱۲۴) این وضع نتیجه دوره جوانی شاعر هنگام تنظیم گلستان ناز بوده باشد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که عدد بیت های کلیات او، مشتمل بر دیوان و مثنویات، که به حدود سی هزار بیت می رسد، بیشتر از آن است که نصرآبادی شمار کرده بود. گلچین معانی در کاروان هند (همان: ۱ / ۸۰۱ - ۴۷۶) نوشته است که «خوشبختانه دوست عزیزم شاعر گرانقدر آقای محمد قهرمان در اسفند ماه ۱۳۵۴، دویست و پنجاه بیت از دیوان چهار

هزار و پانصد بیتى روح الامين متعلق به كتابخانه دانشكده ادبيات و علوم انساني مشهد براى مجموعهٔ خويش انتخاب كرده بود و حال تحرير (خرداد ۱۳۴۴) با كمال سعهٔ صدر منتخبات خود را در اختيار نگارنده قرار داد، و ابیات ذیل از انتخاب ایشان برگزیده شد:

خال تو سرمایه ده مشك ناب پای نهاده به سر آفتاب
بند زبانه شده لب های تو بسته به چشم نگهت راه خواب

دماغ روح، تر از بادۀ بیان منست زبان شیشه تو گویی که در دهان منست
به سوی سینۀ من چون روانه گردش گفت هر آنچه ناوک من گوید، از زبان منست
گلم شکفته نگردهد به صد هزار بهار چرا که خاطر او مایل خزان منست

تو در عشق مداوا نمی توانی کرد شکسته بندی دل ها نمی توانی کرد
مسیح عهدی و درمان دردها داری ولی دواى دل ما نمی توانی کرد
علاج خويش طلب کردم از لب ت، کردی چنان نگاه که گویا نمی توانی کرد

چون جام، روی دل به می ناب شسته ایم دایم لباس زاهد به این آب شسته ایم
از ما مجوی صبر، که چو عشق او نمود ز آرام و صبر، دست چو سیماب شسته ایم
گر کرده ایم نام هوس را به سهو یاد کام و زبان خويش به هفت آب شسته ایم
بیداری است روح امين، روح را شعار نه آن همچو روح، چشم خود از خواب شسته ایم

این نکته را نباید از نظر دور داشت که میر جمله در مثنوی بیش از غزل داشته، وی خمسه ای به تقلید نظامی گنجوی سروده بود. خمسه روح الامین عبارت از بخش های زیر است:

شیرین و خسرو

اولین مثنوی از خمسهٔ روح الامین شیرین و خسرو است. میر جمله مقدمه ای مفصل در نظم و نثر بر آن نوشته است. این مثنوی که در شرح داستان عشق خسرو پرویز بادشاه ایران با شیرین، دختر ارمنی، می باشد (خزانه دارلو، ۱۳۷۵: ۲۸۳) در سال ۱۰۱۷ق آغاز گردید و به سال ۱۰۱۸ق به پایان رسید. (صفا، همان: ۵ / ۱۱۲۳) درخاتمه اشاره ای به مدت سرودن این مثنوی این چنین آمده است:

نمودم طرح کاخی سخت فرخ که جان بنماید از دیوار آن رخ
چو شد سال دگر ذی الحجه مه نو سرآمد قصه شیرین و خسرو

(خزانه دارلو، همان: ۲۸۴)

میر جمله این مثنوی را که مشتمل بر ۷۸۹۸ بیت است به محمد قلی قطب شاه تقدیم کرده بود. نسخه ای از آن به شماره ۱۳۳۳هـ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگه داری می شود (نوشه، همان: ۴ / ۲، ۱۲۸۵) ابیات آغازین این مثنوی چنین است:

خداوندا به عشقم راه پیمای	دری بر رویم از تائید بگشای
زبانم را شهادت گوی خود کن	رخم را از دو عالم سوی خود کن
بده باغ حیاتم را، ز عشق آب	که مرگ از وی گریزد همچو سیماب
چو طورم شمع دل پر نور گردان	به عشقم درجهان مشهور گردان
برسر بر نه چنان از عشقم افسر	که نبود در خود آن چرخ اخضر

در منظومه های فارسی بعد از مقدمه و قبل از شروع داستان این عناوین آمده است: ”در توحید باری عز اسمه، در توصیف لوح و قلم، در استدلال وجود معلول بر وجود علت، در بیان صفت عجز و چگونگی ذات و صفات انسان، در نعت محمد مصطفی(ص)، در منقبت علی بن ابی طالب(ع)، در صفت معراج، مدح محمد قطب شاه، در بیان رجحان بنای دیر پای عمارت عشق، در سبب نظم کتاب و توجه کردن به جانب هندوستان، در صفت عشق حقیقی، حکایت، نصیحت نامه عاشق، مثل در طبق مدعا، دوختن جامه حسن به قد دلربای شیرین و بدین ترتیب داستان شروع می شود و تا انتهای داستان اوج و حضيض عاشقانه ادامه دارد. درمیان ابیات به تناسب، سخن های عرفانی و سوال و جواب های فلسفی نیز دارد؛ مثلاً سؤال در کیفیت ذات واجب الوجود، در حقیقت آفرینش، در کیفیت وضع گردون و گردش ماه، در کیفیت روح، در رجوع این دنیا. ابیات پایانی پس از مدح قطب شاه و طلب جایزه از او:

سخن را چون بدین منزل رسانید	گل دلخواه از باغ فرح چید
نمودش ختم بر مدح شهنشاه	گرفت از مهر جزیه باج از ماه
دروود از حد برون آن پاک بنیاد	به اولاد عظامش هم فرستاد
بزد بر مخزن اسرار پس چنگ	چو باطن ظاهرش گردید گلرنگ

از لحاظ حوادث و وقایع گوناگون در سراسر داستان میر جمله از نظامی پیروی می کند. (خزانه دارلو، همان، مواضع متعدد)

مطمح الانظار

این دومین منظومه از ”حمسه روح الامین“ است میر جمله این مثنوی را به پیروی و تقلید ”مخزن الاسرار“ در سال ۱۰۱۹ق سروده و به محمد قلی قطب شاه تقدیم کرده بود. نسخه ای از آن به شماره

۴۴۹/۱۸/۸۰ در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگه داری می شود. این مثنوی با بیت های زیر شروع می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم	مطلع آیات کلام حکیم
فاتح گنج سخن آمد نخست	هرچه نه با اوست نباشد درست
خیر سخن را چو به جای سر است	هرچه نه پائین وی است ابتر است
سر نرساند چو به پایش سخن	بشمرش افتاده جدا از بدن
هرچه درین خانه ششدر بپاست	از کم و از بیش ز نام خداست

این مثنوی حاوی دیباچه ای آمیخته با نظم و نثر است. بعد از مقدمه بعضی از مطالب آن عبارت اند از: "مناجات اول، مناجات دوم، نعت اول، صفت شب معراج، نعت دوم، منقبت، سبب نظم کتاب، مدح پادشاه، درفضیلت سخن، درصفت دل و پی بردن به راه عشق، خلوت اول درطریق سلوک و مشاهده جمال، خلوت دوم، درگشودن دست توفیق، مقاله اول در سبب آفرینش انسان، مقاله دوم در بیان کیفیت طبع آدمی و چگونگی حال او، مقاله سوم صفت عقل، چهارم بیان قبایح جهل، دهم فعل و انفعال عناصر، پانزدهم وحشت جاه و بیان منفرات برای محشور ناشدن به آن آتش سوزان، بیستم در مذمت دل به دنیا بستگان نا عاقبت اندیش و تنبیه سالکان دور افتاده از خویش، خاتمه کتاب در خاتمه منظومه، مدت سرودن و تاریخ آن را چنین بیان می کند:

لولو شهوار بیان را به سخت	"مطمح انظار" به یک چله گفت
بود گذشته ز ربیع نخست	بیست و شش روز و دو ساعت درست
یک دو نفس مانده ز فصل بهار	نوزده افزون شده بد بر هزار
شکر خدا زین شکرستان من	گشت پر از قند سراسر دکن
بار خدایا ز ره عدل و داد	خاطر ناظم کن از عشق شاد
عفو کنش جرم که شرمنده است	مرده به تن لیک و دل زنده است

این منظومه مشتمل بر ۲۲۰۰ بیت است ۲۰ مقاله دارد و هر مقاله آمیخته با حکایتی مناسب است.(همان جا)

لیلی و مجنون سومین مثنوی از خمسه روح الامین می باشد. این مثنوی در سال ۱۰۲۰ق سروده شد. روح الامین این مثنوی را به محمد قطب شاه تقدیم کرده است (همان جا). در تاریخ ادبیات ایران (۵ / ۲۲ - ۱۱۲۲) آمده است که روح الامین این منظومه را در هفت ماه به نظم آورده است. اما در مثنوی دیگرش به نام بهرام نامه آمده است که وی "لیلی و مجنون" را به مدت نه ماه سروده است:

.....
 بودم اندر تلاش آن در راه داشت در دست لیلی و مجنون
 تا به آخر رسید در نه ماه

تاحال از این مثنوی چهار نسخه خطی شناخته شده است. یکی از آن ها به شماره-Add 24,288 در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است. دکتر ذبیح الله صفا(همان جا) آن نسخه را دیده بود که هشتاد صفحه دارد و بدین بیت آغاز می شود:

ای حسن طراز پرداز انجام نمای کار از آغاز

نسخه ای که در دانشگاه تهران است نیز با بیت بالا آغاز می شود. البته در نسخه دیگری در کتابخانه مجلس که مؤلف منظومه های فارسی آن را ملاحظه کرده است، این مثنوی مشتمل بر ۴۷۵۰ بیت است و با بیت های زیر آغاز می شود.

ای قادر بی شریک و انباز خاک از تو شده سپهر اعجاز
 ای نام تو مطلع هر امید سر لوح کتاب تست خورشید
 ای داده ودیعه عشق چون روز دل را که سراسر آمده سوز
 ای تاج نهنده بر سر خاک روشنگر شمع بزم ادراک
 ای داده ز آتش آب آن روی کاب حضم ازوست در جوی

روح الامین در سبب سرودن این مثنوی گوید که من قبلاً دو دفتر سروده بودم و در فکر تصنیف دفتر دیگر بودم که شبی نظامی گنجوی را در خواب دیدم که به من نامه ای داد. وی در آن نامه مرا به سرودن منظومه لیلی و مجنون تشویق کرد:

کردم ز هنر دو درج را پر چون دامن چرخ هشتم از در
 کردی چو دو درج را پر از در شد چرخ برین ز حرف تو پر
 دل گشت چو قند کام شیرین از قصه بی نظیر شیرین
 از مطمع تو جهان جوان شد رخسار زمین چو آسمان شد

بنوشته برآن کلید موزون نام لیلی و نام مجنون
گفتم باید در دگر سفت لیلی مجنون بیایدم گفت

بعد از آن قطب شاه را ستایش کرده و ۶۵ بیت تحت عنوان ساقی نامه آورده است. آغاز ساقی نامه چنین است:

ساقی فدحی که در خمارم بی ترس بده که راز دارم
آن می که چو بحر گر زند جوش چون ماه شود به مهر همدوش

پس از ساقی نامه داستان لیلی و مجنون را با این بیت آغاز می کند:

باده نفسان کل روایت کردند ز باستان حکایت

وی این داستان را به مطابق ترتیب نظامی گنجوی به اختتام می رساند که با مرگ مجنون به پایان می رسد. سپس در خاتمه از شاعری خود و برتری خودش نسبت به شعرای متقدم سخن می گوید و از خداوند می خواهد که این داستان او را در هر دلی جای دهد. ابیات پایانی لیلی و مجنون چنین اند:

روزی که مرا زمان سر آید از مرگ به فرقم افسر آید
مگذار به کوره ای گدازم بر تخت بهشت جای سازم
هم خانه عشق بی غشم کن وز باده درد سر خوشم کن
هر چند بهشت جای غم نیست بی غم چو دلم نمی کند زیست
غم را ز دلم جدا مینداز در بر رخ من ز شوق کن باز
بفشان به سرم ز ذوق گردی بر درد دلم فزای دردی(۳۶)
(خزانه دارلو، همان جا)

بهرام نامه

بهرام نامه چهارمین مثنوی از خمسۀ روح الامین است که به نام های مختلف مانند «فلک ابروج» و «آسمان هشتم» نیز خوانده شده است. در دانشنامه ادب فارسی درشبهه قاره (۴ / ۲ ، ۱۲۸۵) آمده است که این مثنوی مشتمل بر ۳۵۳۰ بیت می باشد. در تاریخ ادبیات در ایران (۵ / ۱۱۲۳) آمده است که این مثنوی ۳۰۰۰ بیت دارد. میر جمله این مثنوی را به نام محمد قطب شاه سرود و در مقدمه او را ستایش کرده است. چون محمد قلی قطب شاه در سال ۱۰۳۰ق درگذشت وی نام جانشین وی را نیز برآن افزوده است. این مثنوی در سال ۱۰۲۱ق به اتمام رسید و وی درباره سال اختتام آن گفته است:

گشت کامل چو چرخ این گلزار
کردمش آسمان هشتم نام

در سنه الف فزون ز هزار
شد چو این کاخ سر بلند تمام

میر جمله این مثنوی را بر وزن *حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ* سنائی و در برابر هفت گنبد نظامی سروده است. مؤلف منظومه های فارسی درباره سبب سرودن این مثنوی از میر جمله نقل کرده است: "من و جان" در یک روز مجلسی ساخته بودم "دل" هم به ما پیوست. دل پس از اینکه "می مغانه" را سر کشید و مست شد به من چپ چپ نگاه کرد. وگفت کاهل تر از تو ندیدم، تو با این فضل و توانایی چرا به دور خودت می گردی، معجزه تیغ (قلم) خود را نشان ده و ایمان را مددکن. من به هوش آمدم و درگاه شاه رفته اجازه خواستم، شاه هم اجازه داد. سپس به خدمت پیر خود رفته از او هم اجازه گرفتم و خوشحال شده به دنبال موضوع گشتم چون به نظامی پشتگرم بودم، که سه مثنوی به تقلید از او سروده بودم به سنایی توجه کردم و چهارمین مثنوی خود را به بحر حدیقه گفتم:

نوح گشتم در سفینه زدم
دل نمودم به شاه غزنین بزم
در همه کارها به از خورشید
گفت احسنت ای به از استاد
به دل کج نظر شکست آمد

دست بر چار مین خزینه زدم
بود از شیخ گنجه پشتم گرم
چون مرا آن حکیم پر فن دید
روی گرمی نمود و کردم شاد
گنج رابع مرا به دست آمد

میر جمله بعد از مقدمه، نعت، واقعه معراج، منقبت، سبب نظم کتاب، مدح پادشاه، ادیبان علوم و در بیان حقیقت داستان را آغاز می کند و برخی از مطالب از جمله کودکی بهرام، به شکار رفتن او، فوت یزدجرد، نشستن بهرام گور در روزهای مختلف با دختران مختلف و حکایت گفتن آنها، به شکار گور رفتن و اسیر گورشدن را نقل سپس ابیاتی در موعظه نظم کرده و داستان را به خاتمه می رساند. به طور کلی دنبال داستان هفت پیکر نرفته و برخی از مطالب مانند باز خواست بهرام از وزیر ستمکار و شکایت مظلومان را داخل داستان خود نکرده است. این داستان با این ابیات شروع می شود:

وی خود را به خویش راهنمای
وی روان بخش و دلنواز همه
شمع انجم در انجمن افروز
هادی و ناصر و شکور و حلیم
چاشنی بخش شیره انگور

ای روان آفرین دل آرای
ای سبب ساز و کارساز همه
رهبر عقل و منش شب و روز
عالم و قادر و ودود و حکیم
سنگ سیراب کن به شعله نور

میر جمله در ابیات پایانی چنین آورده است:

بارالها به حق چار کتاب	که کلام تو شان شد دست خطاب
که کتاب مرا عزیز نما	به سر دست شه نمایش جا
مکنش خوار پیش ناکس و کس	سخن اینجا رسید و کردم بس

(به نقل از خزانه دارلو، همان جا)

جواهر نامه

این منظومه، مثنوی پنجم روح الامین است که نسخه ای از آن تا حال دیده نشده است. البته بنا به گفته ذبیح الله صفا (همان جا) وی این مثنوی را در برابر اسکندر نامه سروده بود و در شیرین خسرو به آن چنین اشاره شده است:

جواهر نامه‌یی ایدون که گفتم	دری از معدن الماس سفتم
نپنداری که کاری سرسری شد	جهان همچون دکان جوهری شد
کنون شیرین کنم کام و دهان را	ز نی شکر کنم کلک بیان را

کتاب نامه

- اسکندر بیگ منشی (۱۳۵۰ش)، عالم آرای عباسی، تهران.
- انوشه، حسن (سرپرست) (۱۳۷۵ ش)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران.
- امید همدانی (۲۰۰۹م)، دیوان، به کوشش دکتر ناعمه خورشید، کلاسیک، لاهور.
- خزانه دارلو، محمد علی (۱۳۷۵ش)، منظومه های فارسی، روزنه، تهران.
- خوافی، میر عبدالرزاق (۱۳۰۹ق)، مآثر الامراء، کلکته .
- صبا، محمد مظفر حسین (۱۳۴۲ش)، روز روشن، به کوشش محمد حسین رکن زاده آدمیت، رازی، تهران.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۲ش)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹ش)، کاروان هند، مشهد.
- لاهوری، عبدالحمید (۱۸۶۷م)، پادشاه نامه، کلکته.
- نصرآبادی، محمد طاهر (۱۳۶۱ش)، تذکره نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، فروغی، تهران.

میر حسن علی خان تالپور شاعر پارسی گو و آخرین حکمران خاندان تالپوران

میرزا صفدر حسین بیگ *

چکیده

حکمرانان خانواده تالپور از ۱۷۸۱ تا ۱۸۴۳ م بر سرزمین سند فرمان راندند. اغلب فرمانروایان این دودمان تحصیل کرده بودند و به شعر و ادب فارسی علاقه مفراطی داشتند. برخی از آنان دارای آثاری به نظم و نثر نیز بوده اند. میر حسن علی خان تالپور، فرزند آخرین حکمران تالپور میر محمد نصیر خان تالپور بود، که «جعفری» تخلص می کرد. در این گفتار زندگی نامه و آثار مثنوی و منظوم میر حسن علی خان تالپور را بررسی کرده و همچنین دوازده بند میر حسن علی خان که در تتبع مولانا محتشم کاشانی سروده شده، مورد تتبع قرار داده است.

واژگان کلیدی

تاریخ سند، حکمرانان تالپور، میر حسن علی خان تالپور، جعفری، میر محمد نصیر خان تالپور، محتشم کاشانی.

در تاریخ فرهنگ و تمدن سند، خدمات علمی و فرهنگی دودمان تالپوران، به ویژه درگسترش فرهنگ و معارف اسلامی و زبان و ادب فارسی، بسیار برجسته است. سرزمین تاریخی سند همجوار کشور ایران است. نویسندگان این حوزه آثار مکتوب و ارزنده ای به زبان فارسی به یادگار گذاشتند که امروز از موثق ترین مآخذ در شناخت تاریخ و فرهنگ و تمدن سرزمین سند و حوزه تمدن ایرانی است. دربار حکمرانان تالپور همواره محفلی گرم برای پذیرایی از علما، فضلا، شعرا، ادبا، حکما و هنرمندان بود و پیوسته از پرتو اینان رونق و اعتبار می یافت. معروف ترین شعرا و ادبا این دوره

به قرار زیرند: سید عظیم الدین عظیم تتوی، سید ثابت علی شاه سیوستانی (موجد سندی مرثیه)، میر غلام علی خان تالپور، متخلص به غلام، میر کرم علی خان تالپور، متخلص به کرم، میر مراد علی خان تالپور، متخلص به علی، میر غلام علی مایل تتوی، میر ضیاء الدین ضیا، میرزا غلام علی مؤمن، میر ذوالفقار علی شیدا، میر سید علی طباطبایی، میرزا طیب طوفان، افغان امامی، محمد یوسف حکاک، آخوند غلام حیدر، میرزا محمد سحاب اصفهانی، محمد عالم، میر هوتک خان، مخدوم نور محمد بوبکائی، رفیق سبزی فروش، میرزا محمد شفیق وصال، قانئی شیرازی، محمود علی آزاد کشمیری، سید ابوالخیر مایل شیرازی، نواب ولی محمد خان لغاری، مرزا خسرو، آخوند محمدبچل انور و سایرین.

عهد سلطنت تالپوران از سال ۱۱۹۶ ق / ۱۷۸۱ م آغاز شد. میر فتح علی خان تالپور، آخرین حکمران کلهورا، میان عبدالنبی، را در جنگ هالانی شکست داد و بر مسند حکومت سند نشست و به نام « فاتح سند » معروف گشت. ماده تاریخ فتح جنگ هالانی از سید عظیم الدین تتوی چنین است:

از پی این فتح که آمد عظیم

« فتح علی فتح علی » سال شد

(۱۱۹۶ ق)

حکمرانان تالپور از سال (۱۲۵۹ - ۱۱۹۶ ق / ۱۸۴۳ - ۱۷۸۱ م) بر سند حکومت کردند . این فرمانروایان همه اهل علم و ادب بودند. میر فتح علی خان و خانواده او دیندار و اهل علم و فضل و صاحب بصیرت بودند. در عهد تالپور نظم و نثر فارسی پیشرفت شایانی یافت و تالیفات در اصناف سخن بسیار ارزش داشت. حکمرانان تالپور برای ترویج فارسی مساعی گران قدر کردند، چنانچه عهد تالپور برای ترویج زبان و ادبیات فارسی درخشان ترین دوره در سند بوده است.

خاندان تالپور به « حمزوی بلوچ » معروف اند و این خاندان به حضرت حمزه (رضی)، عم حضرت محمد مصطفی (ص) نسب می رسانند. قوم تاله پور (تالپور) یکی از شاخه های اقوام بلوچ است . بزرگ این خاندان « تاله » بوده است و « پور » به معنی پسر است. « تاله پور » به کثرت استعمال عوام « تالپور » و « تالپر » گردید، به مناسبت آن این خاندان به نام تالپور شهرت داشتند . جد بزرگوار خاندان تالپور ککه خان عرف سلیمان خان بود. نیره ککه خان، میر شهداد خان بن میر هوتک خانی شهر معروف سند «شهدادپور» را بنا کرده بود. از خاندان تالپور میر فتح علی خان تالپور اول که فاتح سند بود، حکومت کلهورا را خاتمه داد.

سر سلسله حکومت تالپور، میر فتح علی خان را سه برادر به نام میر غلام علی خان تالپور، متخلص به غلام، میر کرم علی خان تالپور، متخلص به کرم، میر مراد علی خان، متخلص به علی داشت. این چهار برادر باهم حکومت می کردند و معروف به « چهار یاری » (چو یاری) بودند.

۱. میر فتح علی خان تالپور (فاتح سند)

میر فتح علی خان تقریباً هیجده سال به کمال آسودگی و مرفه الحالی حکمرانی نمود و به دار جاودانی رحلت کرد. این تاریخ وفات اوشد:

« جای جنت نصیب فتح علی »

۱۲۱۷ ق / ۱۸۰۲ م

میر فتح علی خان اول ، در تاریخ ، علم و فضل و جود و سخای میر صاحب نمایان است. به سبب تشویق ایشان علما، فضلا، شعراء، ادبا، نقاشان، خطاطان و هنرمندان به سرزمین سند آمدند . میر صاحب اگر خودش شاعر نبود ولی قدردان اهل علم بود. سجع ایشان این بود:

داد نصرت خدا به فتح علی به مددکاری نبی و علی

۲. میر غلام علی خان تالپور

بعد از میر فتح علی خان، میر غلام علی خان، متخلص به «غلام»، عنان سند را در دست گرفت. مرد صاحب علم و فضل، شجیع و عاقبت اندیش و سجع او این بود:

ناصر من بود نبی و ولی منم از جان و دل غلام علی

میر غلام علی خان شاعر بود و لیکن صاحب دیوان نبود. اشعار میر غلام علی خان یادگار از نتایج فکر اوست:

یا مجتبی یا مرتضی یا حضرت شاه نجف	یا پیشوا یا رهنما یا حضرت شاه نجف
ای مومنان را پیشوا یا حضرت شاه نجف	ای حامی هر دو سرا یا حضرت شاه نجف
شیر خدا حیدر لقب میر عجم شاه عرب	ای سید عالی نسب یا حضرت شاه نجف
ای صاحب تاج و علم ای مالک لطف و کرم	جانم فدایش در قدم یا حضرت شاه نجف
از بندگان این درم بیشک غلام و چاکرم	خاک رهش تاج سرم یا حضرت شاه نجف
باشد پناه من درت هستم «غلام» در گهت	بر خوان مرا چون قنبرت یا حضرت شاه نجف

۳. میر کرم علی خان تالپور

بعد از میر غلام علی خان، میر کرم علی خان تالپور، متخلص به کرم بر مسند حکومت تکیه زده و به «سرکار عظمت مدار» ملقب شدند و سجع ایشان این بود :

« کرد با من کرم علی عظیم »

میر کرم علی خان حاکم سند نیز اهل علم و فضل و صاحب ذوق و سخن سنج و سخن شناس و سخنور بود، برای شعراء، فضلا، علما و ادبا قدر و منزلت زیاد قایل بود. وی صاحب دیوان نیز بود. از دیوان فارسی او نمونه ای نقل می شود:

چه گویم معنی آن گل گندام را	که گسترد بهر دلم دام را
که گسترد بهر دلم دام را	چو دیدم [من] آن نازک اندام را
ز رخ بر گرفتی چو زلفین را	چو خوش صبح کردی تو این شام را
نظر بر من افکن که ببخود شوم	نخواهم من این گردش جام را
من از لعل تو خورده ام گل شکر	نخواهد دلم نقل و بادام را
شکر لب بتا حرف شیرین بگو	که شیرین کنم زان سخن کام را
همه روز و شب ورد من یاعلیست	ز روز ازل خواندم این نام را
«کرم» از علی مدعا کن طلب	که یابی ازو هر همه کام را

۴. میر مراد علی خان تالپور

میر مراد علی خان تالپور، متخلص به علی، چهارمین تن از «چهار یاری اول» و آخرین حکمران سلسله تالپوران بود که در آن سال ۱۲۴۴ق جای نشین مسند برادر خود گشت و سجع ایشان این بود:

یافت از حق همه مراد علی

به حق حضرت نبی (ص) و ولی

و دیگر.

بندۀ مصطفی مراد علی

میر مراد علی خان خود را اول به «سرکار بلند اقتدار» و بعد به «سرکار جهان مدار» ملقب نمود. میر مراد علی خان به طور کلی شخصیتی دلکش و پرکشش داشت و سخن سنج و سخنور و صاحب علم و فضل بود. کلام علی یادگار است. به تتبع برادر خود یک غزل فارسی سروده است:

چگویم من آن نازک اندام را
بگویند آن یار خوش نام را
میپوشان رخ ماه گلفام را

ز دل صبر برده است و آرام را
به جز لعل شیرین نخواهم شکر
ز رخ زلف مشکین به بالا فگن

که حسرت بود لچهمن و رام را
ازو روشنی آل بهرام را
ز نم پشت پا دور ایام را

چنان تیر مژگان زدی بر دلم
کرم میر روشن جهان کرم
«علی» را حمایت شه دین بود

بعد از وفات میرمراد علی خان پسرانش میرنور محمد خان تالپور و میر محمد نصیرخان تالپور و عموزادگان آنها میرصوبدار خان بن فاتح سند، میر فتح علی خان تالپور و میر محمد خان تالپور بن میر غلام علی خان تالپور مانند پدران خود بر حصه های خود متصرف بوده، حکمرانی می کردند. حکمرانان تالپور بسیار سخن سنج، سخن شناس و دوستدار زبان فارسی بودند. فرمانروایان خاندان تالپور با پادشاهان قاجار (خصوصاً فتح علی شاه قاجار) ارتباط دوستانه داشتند. آمد و رفت سفرا بین پادشاهان تالپور و شاهان قاجاریه ایرانی معمول بود. در عهد فاتح سند میر فتح علی خان و در عهد میر غلام علی خان، سید میرزا اسماعیل سفیر ایران شده به سند آمد. در عهد میر غلام علی خان، به سفارش میر کرم علی خان، سید ثابت علی شاه را، از طرف حکمران تالپور به ایران فرستاد و همراه سید ثابت علی شاه امیران سند هدایای فراوان برای شهنشاه وقت ایران، فتح علی شاه قاجار، فرستادند. وقتی سید ثابت علی شاه به ایران رسید و برای ملاقات فتح علی شاه قاجار رفت، هدایایی از طرف امیران سند به شاه ایران تقدیم نمود. وقتی میر ثابت شاه به کشور سند بر می گشت، شاه ایران با هدایای نایاب برای امیران سند و سید ثابت آنان را به انعام و اکرام نواخت.

موضوع اصلی این مقاله میر محمد حسن علی خان تالپور است. اسم وی میر محمد حسن علی خان تالپور و لقبش «سرکار رفعت مدار» و سجع اش این بود :

آسوده بر سریر امارت به خوش دلی فخر الملوک ظل الهی حسن علی

محمد حسن علی

پدر میر حسن علی خان، میر محمد نصیر خان تالپور بن میر مراد علی خان تالپور، حاکم سند، عادل و عالم و شاعر و تخلص او «جعفری» بود. دواوین جعفری (فارسی و اردو) و مثنویات وی نمایانگر

نبوغ عالی میر جعفری در هنر شعر است. اشعار جعفری ساده، روان و رساست. از دیوان قصاید و منقبت جعفری چند بیت دراین جا ذکر می شود:

آن یار شاه کربلا یعنی که عباس علی
و آن شیعیان را پیشوا یعنی که عباس علی

فرزند شاه اولیا یعنی که عباس علی
آن خاص رب ذو العلا یعنی که عباس علی

قربانی راه خدا یعنی که عباس علی
ابن علی شیر خدا یعنی که عباس علی
شد با عزیز و اقربا با نور چشم مصطفی
کردند آن اهل جفا دست از تن پاکش جدا
از دست اعدای لعین کشته به تیغ ظلم کین
مقبول رب العالمین الحق امیرالمومنین
در رزم سلطان جهان مثلی یدالله بیگمان
شد حب او حبل المتین هم عروۃ الوثقیای دین
ای «جعفری» شو شادمان کز بهر حق مرتضی

نور العیون مرتضی یعنی که عباس علی
آن خضر آل مصطفی یعنی که عباس علی
مدفون به دشت کربلا یعنی که عباس علی
مقتول قوم پر دغا یعنی که عباس علی
شاه شهیدان بارضا یعنی که عباس علی
آن سرور دین با وفا یعنی که عباس علی
آن صفدر مشکل کشا یعنی که عباس علی
آن مومنان را پیشوا یعنی که عباس علی
بخشایدم جرم و خطا یعنی که عباس علی

میر محمد حسن علی خان تالپور، متخلص به حسن، فرزند آخرین تاجدار سند میر محمد
نصیر خان تالپور بود. میر حسن علی خان به روز چهارشنبه به تاریخ ۲۶ ذیقعدہ ۱۲۴۰ق / ۱۸۲۵م در
قلعه حیدرآباد تولد یافت. میر صاحب در سن ده سالگی قرآن را حفظ و در زبان های عربی و فارسی
مهارت پیدا کرد. مذهب میر صاحب شیعه اثنا عشری بود. چون در سال ۱۸۴۳م دولت حکمران
تالپور به پایان رسید و حکمران تالپور از دست فرنگیان در جنگ میانی و جنگ دبه شکست خورد،
کلنل فرنگی، چارلس نیپیر، میر محمد نصیر خان را با عزیزان و اقربا دستگیر کرد و در میان آن افراد
میر حسن علی خان هم بود. در آن وقت میر صاحب بیست ساله بود. میر صاحب تقریباً بیست سال
در جلای وطن به سر برد و در سال ۱۸۶۳م از آنجا رهایی یافته به حیدرآباد رسید و در سن چهل
سالگی با دختر عمو (میر نور محمد خان تالپور) نکاح کرد و لیکن میر، صاحب اولاد نبود. میر حسن
علی خان تالپور در سن هشتاد و دو سالگی به تاریخ ۱۵ ذوالحجۃ ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۷م درگذشت و در
حیدرآباد در تندو میرنورمحمدخان در لطیف آباد به طور امانت مدفون شد. اما بعد از پنج سال جسد
میر صاحب را به کربلای معلی بردند و در صحن روضه سید الشهدا حضرت امام حسین (ع)، به
خاک پاک سپردند. در خصوص این واقعه میرزا مراد علی بیگ عرف «بودهل» یک سفرنامه منظوم
سرود. این سفر نامه راقم الحروف با احوال مفصل مرتب کرده است .

میر محمد حسن علی خان تالپور از لحاظ مرثیه گوئی در میان شعرای سند ممتاز بود.
دربار میر صاحب مرکز علم و ادب و بزم شعرا می بود. از مصاحبان میر صاحب ، معروف ترین شاعر
مرثیه سرای سند و مرثیه خوان میرزا فتح علی بیگ فتح بود. به گزارش میرزا فتح علی بیگ ، میر
صاحب در آغاز به زبان سندی شعر سرود. بعد از رحلت میرزا فتح علی بیگ، فرزندش میرزا قاسم علی

بیگ، متخلص به قاسم مصاحب، میر صاحب شد. میرزا قاسم علی بیگ سخن سنج و سخن شناس و اهل علم و ادب و حکیمی حاذق بود. طب قاسم یادگار اوست.

تصانیف میر صاحب

مثنویات : در قوالب شعر فارسی مثنوی صرفا ابتکار ایرانی هاست. صدها مثنوی در ایران سروده شده ولی در شعر عربی مثنوی زیاد رواج نیافته است اما در شبه قاره مثنوی های بسیاری به زبان سندی و فارسی سروده شده است. در تصنیفات میر صاحب سه مثنوی زیر شایان یادآوری است:

۱. **مختار نامه ثقفی :** به زبان سندی است. جلد اول در سال ۱۸۹۲م و جلد دوم در سال ۱۸۹۵م در لاهور طبع شد. مثنوی مختار نامه اکنون نایاب است.

۲. **مثنوی فتح نامه سند:** به زبان سندی . این مثنوی نامکمل در سال ۱۹۳۸م طبع شد بنابراین غیر مطبوعه است. مثنوی فتح نامه سند را مؤلف این مقاله تصحیح کرده است.

۳. **حملة حیدری یا شهنشاہ نامه :** (دو جلد به خط حاجی حسن بخش مررانی) این مثنوی به زبان سندی است. به قول میرزا قاسم علی بیگ قاسم ، این مثنوی را میر صاحب در سال ۱۳۱۵ق / ۱۸۹۶م تصنیف کرد. میرزا قاسم علی این قطعه را سرود:

رقم کرد حسن «حملة حیدری»	به صد شوق چون در فنون بدائع
پی تاریخ سالش رقم کرد «قاسم»	«خفی و جلی پر ز علم و صنائع»
	(۱۳۱۵ ق)

۴. **لسان الحق فی میزان الصدق :** به نثر فارسی در جواب *میزان الحق* سی.جی پادری فاندرو است. این کتاب دو مرتبه طبع شده است.

۵. **روایای صادقہ :** در نظم و نثر فارسی. در سال ۱۳۲۲ق در لاهور چاپ شد.

۶. **رزیة الکبری :** تتبع چهار مرثیه بر دوازده بند مولانا محتشم کاشانی که در سال ۱۸۹۹م در لاهور چاپ شد. از این چهار مرثیه یک مرثیه هم در اخبار *مفرح القلوب* به تاریخ ۲۹ ذیحجه ۱۲۹۶ق / ۱۴ دسامبر ۱۸۷۹م طبع شد.

۷. **نهر البکا :** مجموعه سلام در زبان سندی است و در سال ۱۳۲۶ق در لاهور طبع شد.

۸. **احسن البیان :** این کتاب در جواب رساله تحقیق *الایمان* از پادری عماد الدین پانی پتی است.

۹. **رد خوارخ :** در جوابات ، ۳۲ سؤال میر محمد علی خان (تندو محمد خان) که درباره مسائل عزاداری است.

۱۰. **مجموعه خطوط :** خطوط پادری سی.جی . فاندرو و جوابات میر حسن علی خان.

۱۱. **شکارگاه = (قلمی)** در نثر فارسی در دو جلد.

۱۲. کلیات مرثیه : در زبان سندی در سه جلد.

۱۳. مجموعهٔ مناجات و منقبت و قصاید = در زبان فارسی و سندی در سه جلد.

۱۴. شاهکار حسن مرتب میرزا عباس علی بیگ (مجموعه قصاید و مرثیه در شأن چهارده معصومین (علیهم السلام) که در سال ۱۹۶۵م در حیدرآباد چاپ شد.

به قول میرزا قربان علی بیگ قربان بن میرزا قاسم علی بیگ قاسم که «میر محمد حسن علی خان تالپور»، متخلص به حسن جلیل قدر، عالی مرتبت، گرامی گوهر بحر اصطفاء، پیشوای اهل عرفان، دانای رموز معرفت، عالم حقایق شریعت، غواص بحر معرفت، سخن شناس و سخن سنج، صاحب علم و فضیلت و مداح و شیدای محمد و آل محمد (علیهم السلام) بود، به لقب « سرکار رفعت مدار» مفتخر گردید. او در سال ۱۲۴۰ق متولد شد و در سال ۱۳۲۴ق رحلت فرمود. میر صاحب همواره به تسبیح و تهلیل مشغول می بود و عمر خود را به صوم و صلوأه و مدح اهل بیت (علیهم السلام) مصروف می نمود. در سخن کمال آگاهی داشت. او علاوه بر سندی و اردو به زبان فارسی هم خوب شعر می گفت.

در حقیقت کلام میر محمد حسن علی تالپور، میرزا قربان علی بیگ و حاجی حسن بخش مردانی یکجا ساخته است. جمله تصانیف (مطبوعه و غیر مطبوعه) میر حسن علی خان در کتب خانه تالپوران سند (تندو میر نور محمد خان لطیف آباد. شماره ۴) در حیدرآباد موجودند. نمونه کلامش این است:

(الف) تضمین بر تتبع شیخ سعدی علیه رحمه

منعما	واسع	العطیاتی	قادرا	واقع	البلیاتی
مکرما	مطعی	المسئلاتی	احدا	سامع	المناجاتی

صمدا کافی المهماتی

نیست آنکس که از تو خواهان نیست
هیچ پوشیده از تو پنهان نیست

عالم السر و الخفیاتی

از دگر هیچ کس نه آگاهم
درد دارم جز از تو درمان نیست
صادر از من بغیر عصیان نیست
نه بود بر در دگر راهم

تو پناه منی و همراهم حاجت خویش از تو می خواهم
زانکه قاضی جمله حاجاتی

غرق بحر ذنوب و عصیانم از خطاهای خود پیشیمانم
قائل کثرت گناهانم جرم من بیحد است می دانم
غافر الذنب والخطیاتی

نه کس از تو نه تو زکس زادی ای سیل نجات را هادی
به «حسن» ده برات آزادی هر دعای که می کند سعدی
استجب یا مجیب دعواتی

(ب) مخمس نعت

در خواب دید تا که جمال محمد ام در خواب می روم به خیال محمدم
افضل ز کائنات وصال محمدم بس مطمئن به قال مقال محمد ام
من عاشق محمد و آل محمد ام

من شیفته جمال کمال محمد ام من خاکسار خاک نعال محمد ام
من کمترین غلام بلال محمدم من تشنه کام تشنه زلال محمد ام
من عاشق محمد و آل محمدم

شهباده ام و لیک گدای محمد ام مفتون شیفته به لقای محمد ام
آسوده دم ز فیض عطای محمد ام امیدوار عفو شفای محمد ام
من عاشق محمد و آل محمد ام

صلوات بر محمد و آل محمد است صلوات بر جمال کمال محمد است
صلوات دائما به جمال محمد است صلوات متصل به خصال محمد است
من عاشق محمد و آل محمد ام

آن مخمس که تازه سعید ازلی راست بر حسن آن کلام تحوی ورا رواست
این نظم هم تتبع آن شعر خوشنوا است توصیف آن نمود «حسن» آنچه آن که خواست
من عاشق محمد و آل محمد ام

منقبت در مدح مولای کائنات

خوشا به حال کسی چون علیست رهبر او مطاع پادشهان شد مطیع قنبر او
نبی است مهر درخشان علی ست ماه منیر نبی(ص)مدینه علم است مرتضی در او
علی ولی خداوند والد حسنین بتول جفت و رسول خدا(ص) برادر او

اگر تو مومن پاکی مگو خداست علی
بجز رسول خدا پادشاه کون و مکان
شهی که خاک درش هست سجدهگاه ملوک
رسول ناد علی مظهر العجائب گفت
شفیع روز قیامت محمد عربی ست
چو دست دامن حیدر زدم چه غم دارم
یقین به ذات علی نور حق مجسم شد
فدای بخشش مولا فدای نام علی
شها مدائح ذاتت نه حد همچو منی ست
مدام رحمت رحمان به دوستانش باد
«حسن» علیست ترا رهنمای راه هدا

دگر تو هرچه بگویی بود فراخور او
قسم به ذات خدا نیست کس برابر او
کند نه سجده براین خاک خاک بر سراو
ازان جهت که علی ولی است مظهر او
قسیم جنت و نیران و حوض کوثر او
ز گردش فلک و ز جفای اختر او
ازانکه مظهر سرخداست مظهر او
علی است شیر الهی و من سگ در او
ثنا و مدح تو حق گفته یا پیمبر او
دوام لعنت حق بر روان منکر او
خوشا به حال کسی چون علیست رهبر او

این منقبت در چهار زبان (عربی، فارسی، اردو و سندی) سروده شده است.
یک دوازده بند مرثیه میر صاحب از رزیه الکبری که در سال ۱۸۹۹م چاپ شد، در این جا
ثبت می شود:

مرثیه دوازده بند در تتبع دوازده بند محتشم کاشانی

بند اول

پشت فلک ز بار غم شاه دین خم است
هاتف بگفت عشره ماه محرم است
این گونه صبح چاک گریبان ز ماتم است
اشک سحاب دجله و جیحون و قلزم است
رخسار زرد نیر اعظم ازین غم است
کاهیده جرم ماه ز اندوه و ماتم است
شیر گوشواره عرش معظم است
خورشید و ماه و یثرب و بطحا بود حسین

امروز در تزلزل ارکان عالم است
گفتم که این تزلزل و این اضطراب چیست
پوشاند روزگار به شب چادر سیاه
در ماتم حسین بکن گریه چون سحاب
خورشید سربرهنه شد از ماتم حسین
مهتاب بدر بود چرا شد چنین هلال
ای آسمان ترا نرسد این قدر جفاء
آرام جان حیدر و زهرا بود حسین

بند دوم

رونق دو چند یافته بستان کربلا
بشکست چار موج طوفان کربلا

در کربلا رسید چو سلطان کربلا
کشتی نوح آل پیمبر به بحر خون

زان آتش عطش که دل شاه دین بسوخت
چشم فلک ز دیده انجم گریسته
طوبی و سدره سوخت ز کوثر غبار خواست
از نهر علقمه شده سیراب وحش و طیر
از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام
بی سرتن حسین تپان چون سپند شد

بند سوم

تفتیده ریگ گرم بیابان کربلا
تر ز اشک شبنم است بیابان کربلا
چون سوختند خیمه مهمان کربلا
لب تشنه جان بداد سلیمان کربلا
رفتند سر برهنه اسیران کربلا
دود از نهاد مجمر گردون بلند شد

کاش آن زمان سپهر برین واژگون شدی
کاش آن زمان فتاده شه دین به روی خاک
کاش آن زمان که این ستم از چرخ رخ نمود
کاش آن زمان که رایت او بر زمین فتاد
کاش آن زمان که آل پیمبر شدند اسیر
گر سرنمادی در ره امت شه هدا
در خاک و خون فتاد چو آن شاه کم سپاه

افلاک وار روی زمین بی سکون شدی
روی زمین چو پشت فلک سرنگون شدی
بی انتظام دائره کاف و نون شدی
از اوج چرخ بیرق خور واژگون شدی
از قهر حق زمین و زمان تیره گون شدی
با این گناه عاقبت الامر چون شدی
گم کرد بر سپهر برین راه مهر و ماه

بند چهارم

در کربلا خیام شه کربلا زدند
یک سینه زخم نهصد و پنجاه و یک هزار
زان ضربتی شگافت سر شاه لافتا
آن خرگهی که گاه کانش طناب بود
لرزان شد آفتاب فلک بی قرار گشت
نزدیک بود که عالم امکان رود به باد
خورشید زرد رو شده بر گنبد کبود
از صدر زین فتاد چو شاه فلک جناب

یا خیمه مصائب و حزن و بلا زدند
گه تیغ و گاه نیزه و تیر جفا زدند
چون گرز کین به فرق امام هدا زدند
سوزد ز آتشی که درو اشقیا زدند
چون تیغ کین به حلق شهید عنا زدند
چون کشتی بتول به سیل فنا زدند
اعدا چو تازیانه به زین العبا زدند
نه خیمه سپهر برین گشته بی طناب

بند پنجم

از پشت زین چو شاه به روی زمین رسید
تیر سه شعبه خست جبین منورش
سدره بسوخت گنبد گردون سیاه شد
نزدیک بود که خنک فلک اوفتد به خاک
اهل حرم به نوحه و افغان گریستند
بر لاشه تپان تن بی سر به خاک و خون

فریاد فاطمه به سپهر برین رسید
خون از گلو به دامن و برآستین رسید
سوز غم حسین به خلد برین رسید
اسپ عنان بریده چو از دشت کین رسید
فریاد و داد تا فلک هفتمین رسید
با اولیا ولی جهان آفرین رسید

بر چرخ چارمی شده عیسی به صد ملال

این غم رسید تا به سرا پرده جلال

بند ششم

آل نبی چو در صف محشر قدم زنند
خود کردگار عرش نشنید به انتقام
آه از دمی که ظلم و ستم های اشقیا
یا آن وفور لطف نبی این گمان نبود
وقت نماز کرده سوی کعبه روی خویش
شد قتلگاه عرصه عرصات بیخلاف
عمداً به ارتکاب مناهی مصر شوند
کوثر ز غصه خون شد و خون گشت سلسیل

اوضاع روز حشر سراسر بهم زنند
آل نبی چو داد ز اهل ستم زنند
در روز حشر پیش خلائق رقم زنند
کاین امت اینچنین به شقاوت علم زنند
تیغ و سنان به صاحب حل و حرم زنند
از بس که دست و پا سرو گردن بهم زنند
اتهام محو ثبت به لوح و قلم زنند
از شرم هر دو دیده بهم بست جبرئیل

بند هفتم

از صد زین فتاد چو آن شاه نامدار
زاین غم به بین خیام فلک گشته نیلگون
گر روز باز خواست معین نگشته بود
پوشید کعبه الله لباس سیه به بر
روزن شد از ستاره فلک صد هزار جا
پژمرده گشت گلشن فردوس زاین خزان
چون کاروان کرب و بلا رو به شام کرد

زهر ابرون زخلد شده حیدر از هزار
زین داغ گشت چهره مهتاب داغدار
در روز قتل شاه شدی محشر آشکار
در بر نمود خلعت زنگار روزگار
شد آسمان ز چشم خورد ما اشکبار
نالان شده است بلبل بیدل به شاخسار
شد رستخیر عام قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر خاک و خون امام زمین و زمان فتاد
دل خون شده ز دیده روان گشت جوی خون
آن سر که بود سینه زهر اش خوابگاه
یا مصطفی حسین تو شد تشنه لب شهید
تیر شهاب شعله زهر سو همی فگند
آن رستخیر عام به اسلام رخ نمود
از صدر زین فتاده چو شاه فلک مقام
خواهر چو دید گشته برادر شده ملول

سوز غم حسین به کون و مکان فتاد
این آتش الم به دل انس و جان فتاد
واحسرتا چگونه به نوک سنان فتاد
در دشت کین به بین تن بی سر تپان فتاد
آتش ببین به خرمن گردون چسان فتاد
این صدمه عظیم به جان جهان فتاد
از آسمان بروی زمین آسمان فتاد
گرداند روی خود به سوی مرقد رسول

بند نهم

گفت الغیث این تن پر خون حسین تست

تا اربعین ناشده مدفون حسین تست

غربال گشت سینه بی کینه حسین
اکثر به روز عید به دوش سوار شد
این آنکه بود راکب دوش مبارکت
سر تا بپا تمام تن او فگار شد
آن غرقه که غرق به دریای خون شده
سر بر سرسنان تن بی سر به خاک و خون
پس رو به سوی مادر علیا جناب کرد

بند دهم

از خون سر محاسن گلگون حسین تست
برتر زعرش و کرسی و گردون حسین تست
از انبیاء بمرتبه افزون حسین تست
از خون او زمین شده گلگون حسین تست
از خون او روان شده جیحون حسین تست
محو رضای قادر بیچون حسین تست
نوعی خطاب کرد که دلها کباب کرد

گفت و چه گفت حضرت خیرالنساء ببین
باد سموم سوخته گلزار دین تمام
بی هودج و جهاز به جمازها سوار
ظهر الفساد بحر و بر اکنون شد آشکار
مجروح سینه خرد شده پای چکمه دار
هریک ببین نهاده به زانو سر الم
آن سر که بود زینت دوش تو روز و شب
ای نور چشم احمد مختار داد داد

اولاد خویش در ستم اشقیا ببین
ما را اسیر پنجه اهل جفا ببین
بازار شام و عترت خیرالورا ببین
یافاطمه بیای و برای خدا ببین
نادیده آن چو پیشتر اکنون بیا ببین
در ماتم حسین همه مبتلا ببین
یک نیزه از زمین به سما تو جدا ببین
ابن زیاد خاک حرم را به باد داد

بند یازدهم

ای چرخ ز ابتدا همه بیداد کرده ای
هرگز کسی نشد زجفای تو رستگار
زینسان ستم روا نبود ای ستم شعار
ای چرخ کج نهاد چنین مهر و کین چرا
چون خشک بود کام شه دین کربلا
آل رسول را به غم و رنج داشتی
بالاین عمل تورا چو به محشر در آورند

تا بوده همه ستم ایجاد کرده ای
چشمی ندیده آنکه دلی شاد کرده ای
وانگه ستم به حیدر و اولاد کرده ای
بر جای مهر کین به چه بنیاد کرده ای
سیراب زاب خنجر فولاد کرده ای
آل زیاد را به خدا شاد کرده ای
دود از نهاد انجم و اختر برآورند

بند دوازدهم

خاموش کن حسن که جگر خون ناب شد
خاموش کن حسن که ازین شعر سوزناک
خاموش کن حسن که مجال سخن نماند
خاموش کن حسن ز عزای شه امم

هر چشم اشک ریخته هر دل کباب شد
اوضاع و هر صورت یوم الحساب شد
مغشوش گشت طبع به دل اضطراب شد
جاری ز چشم مستمعان جوی آب شد

هر روز سر برهنه به فرش تراب شد
جنبان مزار حضرت ختمی مأب شد
طاقت جواب داد توان رفت و تاب شد
لیکن به هیچ کس ننمود این چنین جفا

خاموش کن حسن که سر شام آفتاب
خاموش کن حسن که ز سوز غم حسین
خاموش کن حسن که نه طاقت بماند و تاب
تا چرخ سفله بود چنین بود بی وفا

کتاب نامه

- خان بهادر خدادخان (۱۹۵۹م)، لب تاریخ سند، به تصحیح دکتر نبی بخش بلوچ،
سندھی ادبی بورڈ .
- تتوی، مخدوم محمد ابراهیم خلیل (۱۹۵۸م)، تکملہ مقالات الشعرا، سندی ادبی بورڈ.
- عباس علی بیگ، میرزا (۱۹۶۴م)، شاہکار حسنی (مجموعہ قصاید و مرثیہ با احوال)،
انجمن امامیہ، حیدرآباد.
- _____ (خطی)، تاریخ تالپور (چهار یاری اول و چهار یاری دوم)، غیر مطبوعہ .
- میر کرم علی خان تالپور، دیوان کرم، نسخہ خطی.
- نصیر خان تالپور، دیوان جعفری (مجموعہ قصاید) به تصحیح و ترتیب میرزا صفدر
حسین بیگ (خطی).
- میر حسن علی خان تالپور (۱۸۹۹)، رزیۃ الكبرى، لاہور .
- میر حسن علی خان تالپور (خطی)، مجموعہ قصاید و منقبت، به خط میرزا قربان علی
بیگ قربان.
- _____ (۲۰ ذیحجہ ۱۲۹۶ ق / ۱۸۷۹م)، اخبار مفرح القلوب.

نگاهی به زمینه های مشترک شاهنامه فردوسی و فتح نامه عظیم تنوی

سیده فلیحه زهرا کاظمی*

چکیده

پیش زمینه شاهنامه سرایی در ایران به آغاز تاریخ شفاهی ایرانیان باز می گردد، زیرا که اولین حماسه ها بر زبان شفاهی مردم جاری بوده است. عظیم ترین سند مکتوب شاهنامه سرایی، بی شک شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی (۴۱۱ - ۳۲۹ق) است که الگوی بسیاری از مثنوی های حماسی پس از خود گشت. عظیم تنوی، شاعر بلند آوازه عصر تالپوران در سند (۱۲۲۹ - ۱۱۶۳ق)، مثنوی حماسی خود با عنوان فتح نامه را به تقلید از شاهنامه فردوسی سرود. در این مقاله در صدد مقایسه و بررسی مضامین و سبک این دو اثر سترگ در تاریخ ایران و شبه قاره هند و پاکستان برآمده ایم.

واژگان کلیدی

فردوسی، شاهنامه، حماسه سرایی در ایران و شبه قاره، عظیم تنوی، فتح نامه، تالپوران.

بجز حمد حق حرف شاینده نیست که جز حکم او هیچ پاینده نیست
مر او راست اسباب پایندگی جز او نیست کس باب پایندگی

(عظیم تنوی، ۱۹۶۷: ص ۱۶۲)

پیش زمینه شاهنامه سرایی در ایران از همان زمان است که خود تاریخ ایران آغاز گردید. بنابراین که کثرت روایات شفاهی موجب گردیده تا این و قایع از نسلی به نسل دیگر انتقال یابد و مردم از دیر باز سینه به سینه روایات تاریخی خودشان را به هم دیگر می رساندند و اینکه ایرانیان در داستان های باستانی حماسی از بیشتر ملتها غنی ترند، جای شگفتی نیست، زیرا، از یک سوی، دامنه جهانگشایی و نشیب و فراز امپراتوری و پیوستگی جنگ ها و شکوه بناهایی که پادشاهان قدیم برپا داشته اند در خاطره ها آثار عمیقی باقی گذاشته است و، از دیگر سو، نیروی تخیل ملت همواره تشنه کارهای شگفتی آور بوده است.

«موسی خورنی ارمنی، مصنف قرن پنجم میلادی، پاره ای از این افسانه های کهن را یاد کرده است و گرچه از روی تحقیر بر آنها «افسانه» نام نهاده است، باز با دقت بسیار به آنها پرداخته و همان اندک سخنی که از ضحاک و رستم رانده دست کم نشانه آن است که آن روایت ها از آغاز

همان شکلی را گرفته بوده اند که بعدها نیز آن را محفوظ نگه داشته اند. (ژول مول ۱۳۶۳، مقدمه، ص ۶)

مآخذ مهم شاهنامه نویسان علاوه بردفاتر و اوراق قدیم و اسنادی که در آتشیگاه ها وجود داشت، روایات و داستان های شفاهی، روایات منقول و غیر منقول عربی، تحقیقات و تالیفات فارسی زبانان، شاهنامه های معروف فارسی مانند شاهنامه ابو علی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابو منصور محمد و امثال اینها بود که زمینه کار را برای دقیقی، فردوسی، اسدی و حماسه سرایان دیگر ایران فراهم ساخت و منظومه های جاویدان حماسی ایران تألیف گردیدند.

خورشید نور افشان آسمان درخشان زبان و ادبیات فارسی، ابو القاسم فردوسی، مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود و شاعری که سی و پنج سال رنج برد و مال و ثروت خود را از دست داد، فقط برای این که تاریخ نیاکان خود را جاوید سازد. استاد توس علاقه فراوان به تاریخ ایران داشت و به همین جهت بدون مشوق و محرک، کار بزرگی همچون شاهنامه سرایی را به عهده گرفته و به خوبی به انجام رسانیده است

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

چنانکه می دانیم شاهنامه منظومه بسیار مفصلی است که «زبایات غرا سی هزار» در آن است یعنی مجموع ابیاتش به شصت هزار می رسد ولی نسخ معمول گاه کمتر و گاه بر اثر الحاق ابیات غیر اصلی زیادتر از این شمار دارد (تقی زاده، ۱۳۶۲: ص ۱۲۷). فردوسی در این شصت هزار بیت از تاریخ اسطوره ایران گرفته تا اتمام دولت یزد گرد سوم را بیان نموده است و این کار وی چنین معروف گشت که از همان زمان در سراسر دنیا شاعران بزرگ سعی نمودند که کار فردوسی را تقلید و پیروی نمایند و برای خود مقامی به دست بیاورند و در این زمینه شاعران سرزمین شبه قاره نیز عقب نماندند.

در قرن سوم و چهارم هجری خلیفه عباسی، المعتمد عنان دولت منطقه سند به دست یعقوب بن لیث (حک: ۲۵۶-۲۵۳ق/۸۷۹ - ۸۷۶م) داد و در همان زمان زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین رشد ملموسی یافت و مردم این منطقه باعلاقه فراوان زبان فارسی را یاد می گرفتند و "به قول ابن حوقل در مکران که بخشی از ایالت سند بود مردم علاوه بر زبان مکرانی به فارسی نیز تکلم می کردند". (سرفراز ظفر، ۱۳۸۶: ص ۳۵۳) و این امر دلیل گسترش فراوان زبان فارسی در شبه قاره می باشد که مردم نه تنها به این زبان حرف می زدند بلکه شاعران در زمینه شعر سرایی از شاعران فارسی گو مانند: فردوسی، مولانا رومی، سعدی و دیگران پیروی می نمودند.

اگرچه پیروی شاعری همچون فردوسی کار بس دشوار است و هر کس نمی تواند این مسؤلیت پربار را به عهده بگیرد اما چون امیران تالپوران عاشق شعر و ادب بودند و شاعران و نویسندگان را تشویق می نمودند، در دربار آنها شاعران بسیار زیادی حضور داشتند و چون امیران

تالپوران بیشتر شعر رزمی دوست داشتند و در محافل آنها شاهنامه فردوسی فراوان خوانده می شد، عظیم تتوی بر آن شد که مثنوی فتح نامه را در ۱۱۹۹ق بسراید. فتح نامه هم در دربار تالپوران مانند شاهنامه فردوسی خوانده می شد. (عظیم تتوی، مقدمه، ص: ب)

میر عظیم الدین تتوی یکی از معروف ترین شاعران سرزمین سند و اهل تشیع و میر شیر علی قانع، نویسنده تحفه الکرام از دودمان وی است. قانع سال ولادت عظیم تتوی را "انا له الحافظون" (۱۶۳ق) گفته است. (همان جا) عظیم در ایام خردگی از سایه پدری محروم گشت و در بی کسی زندگی گذرانید اما دست او از گنج قناعت پرمایه بود.

ز کم آشنایی دنیای دون ز فیض قناعت نگشتم زبون
نخواهم به دنیای دون افتخار کنم فخر بر دولت افتقار

عظیم در دوره تالپوران متمول گشت و در ماه صفر ۱۲۲۹ق از این عالم فانی به عالم جاویدانی رفت و در گورستان "مکلی" سند مدفون گردید.

عظیم تتوی در فتح نامه با وصف عهد تالپوران قدرت شعر سرایی خود را ابراز نموده است. او فتح نامه را به بحر شاهنامه فردوسی (بحر متقارب) به امر میر فتح علی خان سرود و در مورد سبب تألیف آن چنین می گوید:

چو ذکر از فتوحات دارد تمام خرد فتح نامه بران داشت نام
چو فتح علی کار فرما شده چه خوش اسم آن [با] مسمی شده
بفرمود آن هاتف نیک نام «خهی فتحنامه» به تاریخ سال

۱۱۹۹هـ

(عظیم تتوی، همان: ص ۵)

عظیم مثنوی مذکور را به نام میر فتح علی منسوب نمود و به همین سبب اسم آن را فتح نامه گذاشت و چون دولت ایالت سند از کلهورها به دست تالپوران رسیده بود، اسم مثنوی فتح نامه ذو معنا گردیده است. تعداد ابیات این مثنوی ۱۵۰۰ بیت است.

عظیم فتح نامه را به صورت یک ابتدائیه و پنج مجلس منقسم نمود وی ابتدائیه را به حمد پروردگار، توصیف پیامبر اکرم (ص) و آئمه اطهار (ع) زینت داده است و در مدحت میر فتح علی و برادرش میر غلام علی شعرهای زیادی سروده، اطلاعات فراوانی نیز در مورد زندگی خود ذکر کرده است.

عظیم در مجلس اول مخصوصاً شعرهای زیادی راجع به اخلاق حمیده سروده است و در مجلس دوم ذکر میر بهرام (رئیس بلوچان) و خاندان عباسیان و کارهای مهم آنها را ابراز نموده است و بعداً تا فصل چهارم وقایع مهم دوره امیران کلهورها (نور محمد، معروف به خدا یار خان، میر مراد خان، میر غلام شاه، میر سرفراز خان، میان غلام نبی و میر عبدالنبی) را آورده است. اما مجلس

پنجم مخصوص به عهد میر فتح علی خان می باشد. عظیم در این مثنوی وقایع تاریخی دوره ۱۱۳۱م-۱۲۰۸ق را بیان نموده است و مثنوی مذکور به سال ۱۲۰۹ق به اتمام رسیده است. (ظهردالدین احمد، ۱۹۷۷: ص ۶۹۶)

زمینه های مشترک شاهنامه و فتح نامه

آغاز مثنوی

فردوسی طوسی شاهنامه را با توصیف خدای عزوجل چنین آغاز می نماید و این اشعار بزرگ ترین پاسخ به کسانی است که بر فردوسی اتهام زرتشتی بودن می زنند، او می گوید:

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده و رهنمای
(فردوسی، ۱۳۶۱: ص ۱)

عظیم نیز، در پیروی فردوسی فتح نامه را با توصیف خداوند متعال آغاز می نماید:

به نام خداوند هر دو جهان شه هفت گیتی و نه آسمان
خداوند کم گیر بسیار بخش خرد بخش و دیدار بخش
(تتوی، همان: ص ۱)

عشق اهل بیت اطهار(ع)

معروف ترین وصف کلام فردوسی عشق او به اهل بیت اطهار است که به قول ارجمند توس موجب گردید که محمود غزنوی پاسخگوی محنت و رنج "سی سال" او نگردد و در این مورد خود گفته است:

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن
من از مهر این هر دو شه نگذرم اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
(صفا، ۱۳۶۲: ۱/۱۲۱)

همین ویژگی در فتح نامه عظیم تتوی به طور کامل دیده می شود و او شعرهای خود را اغلب با توصیف اهل بیت رسول اکرم(ص) آرایش می دهد:

علی شاه مردان راه خدا سر اولیا هم سر مصطفا
علی باب شهر علوم نبی ست کجا باب این رتبه کس جز علی ست
(عظیم تتوی، همان: ص ۶)

تاریخ نویسی

هدف اصلی شاهنامه نویسی بیان تاریخ شاهان است اما شاهنامه فردوسی را می توان به سه دوره متفاوت تقسیم کرد: دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی. دوره تاریخی شاهنامه از اواخر عهدکیان به بعد است لیکن این قسمت نیز آمیختگی تمام با افسانه ها و داستان های حماسی دارد. (تقی زاده، همان: ص ۸۵-۱۸۴)

اما عظیم فتح نامه را به تاریخ عهد میر فتح علی اختصاص داده اما در لابه لای وقایع تاریخی مسائل اخلاقی را نیز بیان نموده است ولی بیشتر به بیان تاریخ دولت تالپوران، بالخصوص دوره میر فتح از آغاز عهد او تا رحلتش و حاکم گشتن میر غلام علی خان تالپور، توجه نموده است:

شه سند فتح علی خان امیر	به گلزار جنت چو شد جایگیر
جهان سر به سر گشت تار و سیاه	سیه پوش شد در عزا مهر و ماه
برادر به جای برادر نشست	شهی تازه بر کرسی زر نشست
غلام علی خان شده شاه ملک	محصل شده کار دلخواه ملک

(تتوی، همان جا)

حماسه سرایی

اگر ما بگوییم که شاهنامه فردوسی بزرگ ترین، زیبا ترین و مهم ترین نمونه رزمیه سرایی می باشد گزاف نگفته ایم. بخش مهم داستان های حماسی این می باشد که پادشاهان و پهلوانان به خاطر خون خواهی بی گناهان به ظالم می تازند. فردوسی در داستان های جنگی وصف پهلوانان و صحنه جنگ را به صورتی بسیار زنده بیان می کند به گونه ای که خواننده احساس می کند در میدان جنگ غوغایی برپاست و صدای گرزها، باران تیر و تیر موجب تکه پاره شدن اعضای بدن دشمنان شده است. گاهی در میدان رزم، باوجود همه سعی و کوشش، شکست دادن دشمن برای پهلوانان بسیار دشوار می گردد. به طور نمونه وقتی که سهراب برای رزم مقابل رستم می آید:

یکی تنگ میدان فرو ساختند	به کوتاه نیزه همی تاختند
به شمشیر هندی بر آویختند	همی ز آهن آتش فروریختند
به زخم اندرون تیغ شد ریز ریز	چه رزمی که پیدا کند رستخیز

(فردوسی، ۱۳۶۱: ۱/۴۳۴)

کمال بیان عظیم تتوی در نقل تاریخ واقعی دیده می شود. خودش در این مورد می گوید: "فلندر همه دیده گوید سخن". وی نیز برای بیان حماسه از ترکیب های زیبا استفاده کرده است. به طور نمونه مهارت میر فتح را در میدان رزم، با اصطلاحات شطرنج چنین بیان می کند:

چه بر بازی خویش نازد وزیر
 که باکشت بیدق شهش مات بود
 به ضربش بتابد ازین راه رخ
 سم اسپ بر مهره پیل زد
 همین از بساط جهان رنج برد
 عدویش چه بازی به شطرنج برد

(عظیم تتوی، همان: ص ۱۱۸)

آلات و آیین جنگی

یکی از دلایل شهرت رزمیه شاهنامه، بیان رسم، آلات و آیین های جنگی آن دوره است. چون هدف فردوسی زنده نگه داشتن تاریخ ایران بوده تمام تاریخ را بی کم و کاست بیان می کند. فی المثل وقتی که عنان زمان دست قیصر بود و او فهمید که شاپور در بارگاه وی به لباس بازرگانی آمده است، او را دستگیر کرد و دستور داد که شاپور را در چرم خر بدوزند:

بر مست شمعی همی سوختند
 همی گفت هر کس که این شور بخت
 بزاریش در چرم خر دوختند
 همی چرم خر خست و بگذاشت تخم

(فردوسی، ۱۳۶۱: ۴/۱۷۷۸)

بامروز زمان، در عهد عظیم تتوی، رسم و آلات جنگی تغییر می کند در این دوره علاوه برشمشیر از تفنگ هم استفاده می شود و وی تفنگ میر فتح علی را چنین وصف می کند:

تفنگش عجب برق آتش زن است
 تفنگش صدا کرد هان آدمم
 تفنگش که در دل گره داشته
 که سوزد عدو گرد و صد خرمن است
 عدو گفت از جان به جان آدمم
 چه داند کسی کز چه ره داشته

(عظیم تتوی، همان: ص ۱۳-۱۲)

آیین سلاطین

شاهنامه فردوسی یکی از بهترین کتاب ها برای رهنمایی سلاطین است پند و اندرزهایی که در هر مورد، چه از جانب خود و چه از قول دیگران، راجع به خدا ترسی و داد خواهی و عدالت گستری به سلاطین و بزرگان می دهد، فراوان است (فروغی، محمد علی، مقدم، ص ۲۰) نرسی به بهرام چنین هدایت می کند:

بدو گفت کای ناز دیده جوان
میردست سوی بدی تاتوان

بدین برزو بالا و این فرّ و یال
 مبادا که تاج از توگریان شود
 جهان را به آئین شاهی بدار
 به فرجام روز تو هم بگذرد
 چنان رو که پرسدت پاسخ کنی
 به هر دانش از هر کسی بی همال
 دل انجمن بر تو بریان شود
 چو آمیختی از پاک پروردگار
 سپهر روانت بهی بسپرد
 به پاسخ گری روز فرخ کنی

(فردوسی، ۱۳۶۱: ۴ / ۱۷۶۷)

عظیم هم مثل فردوسی اغلب شاهان را راهنمایی و به داشتن اوصاف حمیده دعوت می

کند:

شها عدل کن سر بلندی ست این
 ترا عدل نو شیروانی دهد
 اگر خواهی از خسروان پیروی
 چو سلطان سخنور پسندی کند
 سخاوت کند شاه را نیک نام
 شجاعت کند شاه را نامدار
 پئی عاقبت پیش بندیست این
 نکونامی جاودانی دهد
 تو خلق شیرین بکن خسروی
 جهان تا بود سر بلندی کند
 سخاوت دهد سلطنت را نظام
 شجاعت کند مملکت پایدار

(عظیم تتوی، همان: ص ۲۳ و ۲۷)

ذکر شراب

باوجود اینکه هر دو شاعر معتقد به اعتقادات مذهبی بودند؛ اما در شعر هر دو ذکر شراب بسیار دیده می شود. اگرچه این شراب دارای معنای متفاوت و مختلف می باشد. اما نبید فردوسی نه می مجازی است و نه از آن گونه شراب ها که در دل پیروان تصوف آتش عشق را روشن می کند، بلکه بالحن بین واقعی بودن آن کاملاً آشکار است. (اسلام ندوشن، ۱۳۴۹: ص ۴۵) به طور نمونه اینجا فردوسی شراب را به عنوان ابزار عیاری استفاده کرده است که به کمک خوراندن شراب گلنار و اردشیر توانستند فرار کنند:

جهانجوی را دید جامی به دست
 نگهبان همه خفته مست

(فردوسی، ۱۳۶۱: ۴ / ۱۶۹۶)

و در داستان زایش رستم، برای مادر او، به عنوان داروی بیهوشی استفاده شده است. می دانیم که آن وقت سیمرغ زال را هدایت می کند که رودابه را "می" بخوراند:

بیاورد یکی خنجر آبگون
 نخستین به می ماه را مست کن
 تو بنگر که بینا دل افسون کند
 یکی مرد بینا دل پرفسون
 زدل بیم و اندیشه را راست کن
 ز پهلوی او بچه بیرون کند

(همان: ۱۹۸/۱)

اما در فتح نامه شراب "طریقت و شریعت" هر دو دیده می شود:

سر اندر طریق شریعت بنه	دل اندر سلوک طریقت بنه
مییم ده ز جام جوانان دین	بیا ساقی ای پیر مستان دین
قیام و قعود و رکوع و سجود	می ای کاورد مستی اش در وجود

(عظیم تتوی، همان: ص ۲۲)

علم و دانش

بیابای ز هر دانشی رامشی	بیاموز و بشنو زهر دانشی
همه دانش و داد دادن بسیج	زخورد و زبخشش میاسای هیچ

(فردوسی، همان: ۱۳۱/۱)

زیبایی کلام فردوسی و عظیم در این امر است که فردوسی از شاهنامه برای ابراز قدرت شعر گویی خود استفاده ننموده است بلکه در هر شعر وی دنیایی از حکمت نهان است و دستیابی به دانش، علم و حکمت موضوع مورد پسندیده است. به نظر عظیم تتوی نیز علم و دانش موجب "خدادانی" و سرفرازی می گردد:

ز علم آدمی صاحب دل شود	خدادانی از علم حاصل شود
به دانش سرافراز عالم کند	تو را علم ممتاز عالم کند

(تتوی، همان: ص ۲۵)

مطالب قرآنی

در گذشته رسم بر آن بوده که شعرا برای عیان گذاشتن فضیلت و تبحر خود در علوم، به ویژه علوم قرآنی و صرف و نحو، از مضامین و موضوعات و حتی به طور مستقیم از آیات قرآنی در

اشعار خود بهره می جسته اند و کلام خود را بدان زینت می بخشیدند. در سوره آل عمران آیه (۱۹۱-۱۹۰) خداوند متعال می فرماید:

"بدون شک به وجود آمدن زمین و فلک و روز و شب در پی هم دیگر؛ برای اهل دانش

همچون دلیلی می ماند.

فردوسی همین موضوع را در شعرهای زیر چنین بیان می کند:

کزین برتر اندیشه برنگذرد	به نام خداوند جان و خرد
فروزنده ماه و ناهید و مهر	خداوند کیهان و گردان سپهر

(فردوسی، ۱۳۸۳، ۱/۱)

در این زمینه نیز عظیم (همان، ص ۱) از فردوسی عقب نمانده است و در لابه لای فتح نامه مضامین قرآنی را به خوبی گنجانیده است. به طور نمونه ملاحظه فرمایید:

خداوند احکام بالای و پست	نگارنده نقش فتح و شکست
به نام یکی فتح را ضم نمود	دگر را به کسر از همه کم نمود

پندهای عملی و ساده

پند و اندرز نمودن یکی از برجسته ترین ویژگی های فردوسی و عظیم می باشد. خواننده با خواندن آثار هر دو، فقط هنر شعری را در نمی یابد بلکه اعتدال را در می یابد. پندهای سام را به زال ملاحظه فرمایید:

چنین گفت مر زال را کای پسر	نگر تا نباشی جز از دادگر
به فرمان شاهان دل آراسته	خرد را گزین کرده بر خواسته
همه ساله بسته دو دست از بدی	همه روزه بسته ره ایزدی
چنان دان که برکس نماند جهان	یکی بایدت آشکار و نهان
برین پند من باش و مگذر ازین	بجز بر ره راست مسپر زمین

(فردوسی، ۱۳۶۱: ۱/۲۰۵)

و در فتح نامه (ص ۳۸) ملاحظه کنید:

بینید	سلطانی	کردگار	خداوندی	پاک	پروردگار
بینید	حالات	دنیای	دون	مسازید خود را	به دامش زبون

تشبیه به شخصیت های شاهنامه

مثنوی فتح نامه کاملاً به پیروی از شاهنامه سروده شده است. شاعر، در تمام مثنوی، در جاهای متفاوت شاهان تالپوران را با قهرمانان شاهنامه تشبیه می کند و حتی بعضی مواقع قهرمانان فتح نامه را بهتر از رستم و سهراب می داند:

کجا رستم و زال نازد به میر	نبودش پدر صوبدار امیر
گرش دیدی آن رستم دیوبند	گشادی کمر نزد این گیوبند

(همان: ص ۱۰)

ملاحظه کنید که از میر بهرام و بهرام گور یاد کرده اما، دومی را بهتر و حقیقی تر نسبت به بهرام گور می داند:

دو بهرام شد در جهان بی نظیر یکی گور گیر و یکی شیر گیر
چو این دیده و آن شنیده بود شنیده کجا مثل دیده بود

تلمیحات

استفاده از تلمیح نیز وصف معروف هر دو یگانۀ روزگار می باشد. "انی جاعل فی الارض خلیفه" تلمیح به آیه مذکور را عظیم به این صورت در شعر استفاده می کند:

بدانی که ایزد چها آفرید چها آفرید و چرا آفرید
بدانی که مقصد ز انسان چه بود زایجاد او قصد یزدان چه بود
(همان: ص ۲۵)

ضرب المثل

در شاهنامه بسیاری از ضرب المثل های زبان فارسی خاصه آنها که در میان عامۀ مردم، جریان دارد دیده می شود و اغلب ضرب المثل ها و اصطلاحات رایج عصر حفظ شده است که بعضی فراموش شده است. (اما همین امر نشان دهنده تسلط شاعر برزبان عصر خود است، مانند:

به دیدار تو چشم روشن شود در و دشت و خرگاه گلشن شود
(فردوسی، ۱۳۶۱: ۲/۹۳۵)
اگر هست خود جای گفتار نیست ولیکن شنیدن چو دیدار نیست
(همان جا)

باوجود اینکه عظیم در منطقه سند زندگی می کرد ولی برزبان فارسی آنچنان تسلط داشت که ضرب المثل های فارسی را به خوبی استفاده می نمود؛ اگرچه تعداد اینها در فتح نامه همچون شاهنامه بسیار زیاد نمی باشد:

چو این دیده و آن شنیده بود شنیده کجا مثل دیده بود
(تتوی، همان: ص ۲۷)

”نه ولک گفت که تاثیر کلی شعر مبتنی برآهنگ آن است یعنی هماهنگی و روانی (Orchestration) و خلاصه این که پیام شعری همان «ارکستریشن» است. (شمیسا، ۱۳۷۸: ص ۱۱۶) نمونه این امر در شاهنامه ملاحظه کنید:

گرازان گرازان نه آگاه ازین که بیژن نهاده است بر بور زین
 زبهر فزونی و از بهر نام به راه جوانی بگسترد دام
 موضوع مذکور را در *فتح نامه* (ص ۱۲۸) در ابتدای جنگیدن میر غلام خان باشیر، ملاحظه کنید:

به نام خداوند شیر آفرین پی جنگ شیران دلیر آفرین
 به شیران اگر زور شیری دهد به شیر افغان هم دلیری دهد
 بسی شیر سرکش از مصطفی به حکمش بیفگند شیر خدا
 کسی کو غلام علی شیر شد چه شیر افغن و میر شمشیر شد...

ذکر درختان

در متون دینی و افسانه های پهلوی و اوستائی اثر شفا بخش و ضد زهر در درخت ”هروسپ تخمک“، که سیمرغ بر آن آشیان دارد، نهفته است. با آنکه در داستان زاده شدن رستم این اثر به پر سیمرغ انتقال یافته، اما ”درخت“ فراموش نشده است. فردوسی در تمام *شاهنامه* ”درخت“ را به صورت متفاوت و ذو معنا ذکر و وصف می نماید. به طور نمونه در داستان بیژن و منیژه درختی وصف شده که برگ و بارش از عقیق و زیر جد بوده است.

در باغ بگشاد سالار بار نشستنگهی ساخت بس شاهوار
 بفرمود تا تاج زرین و تخت نهادند زیر گل افشان درخت
 تنش سیم و تاجش ز یاقوت و زر بر و گونه گون خوشه های گهر
 عقیق و زبرجد همه برگ و بار فرو هشته از شاخ چون گوشوار

(فردوسی، ۱۳۶۱: ۹۶۶/۱)

اما عظیم در *فتح نامه* (ص ۲۴) فراتر از فردوسی می رود و شاه و عدالت وی را همچون درخت سایه دار قرار می دهد که رعیت زیر عدالت و انصاف وی آرام و سکون می گیرد:

درختی بود سایه در شهریار که در سایه اش خلق گیرد قرار

زبان تصویری

بیان فردوسی درحقیقت دارای زبان تصویری یعنی مزین به هنرهای بدیعی و بیانی است. از این رو، داستان رستم و تهمینه که دراصل قصه عاشقانه ساده ای است به سبک ادبی بازسازی شده است. او شکارگاهی را که رستم رفته بود، همچون یک صحنه مصور برای ما مجسم ساخته است:

چو نزدیکی مرز توران رسید	بیابان سراسر پراز گور دید
پر افروخت چون یل تاجبخش	بخندید و از جای برکرد رخس
به تیر و کمان و به گرز و کمند	ببفکند بردشت نخچیر چند
ز خار و ز خاشاک و شاخ درخت	که درچنگ او پر مرغی نسخت
چو بریان شد از هم بکند و بخورد	ز مغز استخوانش برآورد گرد

(فردوسی، همان: ۳۸۵/۱)

عظیم نیز، همچون استادش، جنگ میر فتح علی را چنین به صورت تصویری جلوی چشم خواننده بیان می کند:

نشسته برآن رخس رستم شکار	برآمد به میدان چو اسفندیار
به یک مشت بلوچ غیرت شعار	مقابل شد آن شیر با سی هزار
برآمد چپ و راست فوج عدو	به تیر و تفنگ آمده رو به رو
نمودند آماده جنگ تفنگ	زغوغا دل میر آمد به تنگ
زجنگ تفنگ آمدش بس که عار	فرود آمد از اسپ آن شهسوار
بر آورده شمشیر تیز از نیام	رسید از اجل سوی اعدا پیام

(تتوی، همان: ص ۱۰۹)

تقابل شاهنامه و فتح نامه به زبان عظیم

چنانکه ذکر شد، عظیم فتح نامه را به پیروی از شاهنامه نوشته است و در لابه لای مثنوی اش از او یاد کرده و علاوه برتوصیف به سبب "ساقی کوثر" بر "کیفیت حرف" خود تفاخر می کند و نازان بوده چنین می سراید:

به فردوس من بین چه خوش منظر است	که هر مصرعش موجه کوثر است
به این حجت امروز فردوسیم	ولیکن نه فردوسی توسیم
که او بود مردی بسا نامدار	به شهر معانی نکو شهریار
میان من و اوست بسیار فرق	چه فرقی که دارد به هم غرب و شرق
که او عقل بستود من عشق پاک	سلامت پسندیده او من هلاک

(همان: ص ۱۷)

و داستان فردوسی و محمود غزنوی را مختصراً این چنین بیان می کند:

چگویم ز فردوسی و نظم او وی آراست اکلیل از گوهران به عهدی لوای سخن بر فراشت زمسکین گرفتند گنج گهر فرستاد شصت الف از فور سیم چو گنج سخن دید آن سیم را دگر نیم داده به گرمابه بان عجب شاه دل مرد درویش بود نه محمود ماند و نه سیم و زرش مگر سستی عهد او یادگار	که عزمم کجا و کجا عز او به بزم خسیسان بی جوهران که عهد سلاطین وفایی نداشت ندادندش اندر عوض مشت زر ندیدند بر روز امید و بیم به آرنده‌ها داد زان نیم را که در خدمتش گرم بود آن زمان که در همت از شاه خود بیش بود نه آن تخت مانده نه آن افسرش بمانده ست بر صفحه روزگار
--	--

(تتوی، همان: ص ۱۷)

اما در مقابل فردوسی و محمود، بر شعر خود و میر فتح علی چنین اظهار فخر و مباحات می کند:

به فضل خداوند والا نعم کلمیم چو نیکو جهانگیر یافت فهییم رموز خفی و جلی	هم از بخشش پنج گنج کرم بلی میر بن میر بن میر یافت امیر جهان میر فتح علی
--	---

(همان: ۱۸-۱۷)

و راجع به فتح نامه می سزاید:

شده داستان‌های رستم کهن برافراختم در سخن نو علم شجاعات بهرام و بهرامیان	ز نو پهلوانان زدم نو سخن علم گشت در دست من نو قلم نوشتم به قدری که دیدم عیان
---	--

(همان جا)

از توضیحات مذکور نگاهی گذرا بود به زمینه های مشترک فتح نامه عظیم تتوی و شاهنامه فردوسی با آنکه فاصله زمانی بین فردوسی و عظیم تتوی بسیار طولانی است، اما مشترکات زیادی در آثار آنها دیده می شود. اگرچه در بعضی موارد عظیم، خواسته یا نخواست، نتوانست همچون فردوسی اظهار بیان کند؛ به طور نمونه ذکر اسطوره، زنان، وصف زمان و مکان، رخدادها، سحر و ساحران، مضامین عاشقانه، میهن پرستی و جز اینها. اما، به طور کلی، می توان گفت که فتح نامه عظیم تتوی به پیروی از شاهنامه فردوسی اثری گرانقدر از میراث ادبی سرزمین سند و پاکستان است.

کتاب نامه

- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۴۹ش)، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، انتشارات ابن سینا، تهران.
- فردوسی (۱۳۶۳ش)، *شاهنامه*، چاپ ژول مول، شرکت سهامی، تهران.
- _____ (۱۳۸۳ش)، *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو، انتشارات هرمس، تهران.
- _____ (۱۳۶۱ش)، *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات علمی، تهران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸ش) *نقد ادبی*، انتشارات فردوسی، تهران.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۲ش)، *خلاصه تاریخ ادبیات در ایران*، انتشارات رامین، تهران.
- ظهوالدین احمد (۱۹۷۷)، *پاکستان میں فارسی ادب*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- عظیم تتوی (۱۹۶۷م)، *فتح نامه*، به تصحیح شبیر محمد نظامانی، سندی ادبی بورد، حیدرآباد.
- سرفراز ظفر (۱۳۸۶ش)، «محسن تتوی می کش باده خانه حافظ»، *مجموعه مقالات سمینار زبان و ادب فارسی در سند*، به کوشش محمد مهدی توسلی، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و بخش فارسی دانشگاه کراچی.
- تقی زاده (۱۳۶۲ش)، «شاهنامه و فردوسی»، *هزاره فردوسی*، دنیای کتاب، تهران.
- فروغی، محمد علی (۱۳۶۸ش)، «مقدمه شاهنامه فردوسی»، انتشارات مجید، تهران.

نالهٔ عندلیب

ندا سقایی *

چکیده

خواجه محمد ناصر عندلیب از متصوفهٔ قرن هجدهم میلادی در هند و از شاعران و نویسندگان تاثیرگذار آن دوران به شمار می آید. وی بنیانگذار طریقت عرفانی محمدیه بود که نقش بسیار مهمی در احیاء اسلام و تصوف ایفا کرد. از آثار او می توان کتاب *نالهٔ عندلیب* را نام برد که به لحاظ سبک، زبان، روش و محتوا قابل ملاحظه است. این کتاب نه تنها حاوی مطالبی در باب شناخت اصول نظری و عملی تصوف و حتی مناقشات فلسفی، کلامی و فقهی آن دوره است بلکه از طریق آن می توان از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی هند نیز اطلاعاتی به دست آورد.

تحقیق و بررسی دربارهٔ آراء و آثار خواجه محمد ناصر عندلیب به دلیل اینکه همواره نام او در زیر سایهٔ پسر معروف ترش، خواجه میر درد، بوده در طی سالیان سال به غفلت سپرده شده است. این مقاله تلاشی است برای معرفی، و شرح عقاید او و بررسی کتاب *نالهٔ عندلیب* بر اساس منابعی که در دسترس نویسنده آن بوده است. امید است مقاله حاضر اشارتی باشد برای آن دسته از پژوهشگران مسلط به زبان اردو تا مطالعه ای عمیق تر بر روی آثار خواجه عندلیب داشته باشند.

واژگان کلیدی

محمد ناصر عندلیب، محمدیه، تمثیل، وحدت شهود.

مقدمه

خواجه محمد ناصر عندلیب (۱۱۷۲-۱۱۰۵ق/۱۷۵۸-۱۶۹۷م) مردی صاحب کمال، نویسنده ای صوفی مشرب، شاعری تاثیرگذار و بنیانگذار طریقت محمدیه در دهلی بود (دائرة المعارف هند، پاکستان و بنگلادش، ۲۰۰۶، ۱ / ، ۱۲۶۱). پدران او از سادات ترکستان بودند که در روزگار اورنگ زیب به هند آمدند و با وصلت با خاندان مغول، در دربار جایگاه والایی یافتند « وایزمن » (۲)، (۱۳۵). نسبت خواجه محمد ناصر از جانب پدر به خواجه بهاء الدین نقشبند (۷۹۱-۷۱۸ ق) و از جانب مادر به سلسله اولاد شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۱ ق) - می رسد (*عندلیب بی تا* ، ۲ / ۹۰۶). او که در دارالخلافه شاه جهان آباد منصبدار شاه بود، پس از مدتی شغل نظامی خود را رها کرد، ترک دنیا گفت و به فقر پیشگی و عارف مسلکی روی آورد و به طریقت مجددیه، شاخه ای از نقشبندیه، پیوست. احمد سرهندي (۱۰۳۴-۹۷۱ق) - مجدّد الفِ ثانی - بنیانگذار طریقت مجددیه نقشی مهم در حیات دینی و

تا حدودی سیاسی هند بازی کرده بود و مدافع مذهب رسمی اسلام در مقابل بدعت های اکبرشاه و پیروانش بود. او و اخلافش از اورنگ زیب در مقابل داراشکوه حمایت می کردند. احمد سرهندی مجدد حکمت الهی «وحدت شهود» در مقابل «وحدت وجود» بود. او معتقد بود که به بالاترین رتبه و درجه سلسله مراتب وجود رسیده است و جز او سه قیوم دیگر نیز به این رتبه دست یافته اند (شیمل ، ۱۳۷۸ش، ص ۸۰-۵۷۷) که خواجه محمد ناصر مرید چهارمین و آخرین قیوم ، پیر محمد زبیر ، در سلوک روحانی شد.

اما پیش از پیر محمد زبیر، شیخ و مرشد خواجه محمد ناصر، شاه سعد الله گلشن ، شاعری پارسی گو و علاقه مند به موسیقی بود. شاه سعدالله گلشن از دوستان بیدل دهلوی(۱۱۳۳-۱۰۵۴ق) و ناصر علی سرهندی(۱۱۰۸ق)، به حساب می آمد که نقشی بسیار تعیین کننده در جامعه اهل شعر و موسیقی دهلی داشت (شیمل ، همان ، ص ۵۸۵؛ همو، «۱۹۷۶، ۳ / ۳۵»). شاه سعد الله گلشن از مریدان شاه گل نبیره احمد سرهندی بود (تذکره مخزن الغرائب، ج ۴ / ۷۸۹). او به مناسبت تخلص خود که گلشن بود و تخلص پیر و مرشدش- عبد الاحد معروف به وحدت سرهندی- که شاه گل بود تخلص عندلیب را به خواجه محمد ناصر داد. خواجه محمد ناصر پس از درگذشت این معلم روحانی به مریدی پیر محمد زبیر درآمد؛ او حافظ معنوی هند و قیوم آن به شمار می آمد. مرگ او باعث شد که هند بدون داشتن تکیه گاه معنوی در حمله نادرشاه افشار شکست بخورد و امپراتوری مغول عملاً به نابودی کشانده شود (عندلیب، همان، ۲ / ۹۰۶).

طریقت محمدیه

درگذشت پیر محمد زبیر در سال ۱۱۵۲ق/۱۷۴۰م) برای خواجه محمد ناصر بسیار سخت و تکان دهنده بود. خواجه محمد ناصر در آن سال پس از مرگ شیخ خود ادعا کرد که میخواهد مقام زهد را به همان طریقی که در دوران پیامبر عمل می شد احیا کند (وایزمن، ۲۰۰۷، ص ۱۳۵). او طریقتی را از مجددیه نقشبندیه جدا کرد که بر الگو قرار دادن پیامبر از همه جهات تاکید می کرد و تمام آموزه های صوفیانه آن بر اساس تعالیم و شخصیت پیامبر بود (مظفر عالم، ۲۰۰۸، ص ۱۷۶) و به همین مناسبت محمدیه نامیده شد. اسرار این طریقت در طی روایاتی در سال ۱۱۴۷ق / ۱۷۳۴م توسط امام حسن بر او الهام شده بود ، کسی که در بعضی سلسله ها مثل شاذلیه نخستین قطب به شمار می آید .

سالک در این طریق با اجرای دقیق شریعت به نوعی اتحاد عارفانه با پیامبر دست می یابد. داشتن این تجربه عرفانی فناء فی الرسول در کنار نسبت سیدی داشتن سبب شد تا خواجه محمد ناصر ادعای داشتن مقام والای معنوی در سلسله مراتب روحانی را داشته باشد (شیمل ، ۱۹۸۰، ۴ / ۱۵۵). در مجموع می توان گفت که طریقت محمدیه یک تفسیر بنیاد گرایانه از اسلام است که با عرفان و زهد نقشبندیه درآمیخته شده است .

خواجه میر درد

اولین و مهم ترین کسی که به طریقت محمدیه پیوست خواجه میر درد، پسر خواجه محمد ناصر، حاصل ازدواج دوم او با زنی از خاندان عبدالقادر گیلانی، به نام بخشی بیگم بود. وی که در سلوک عرفانی شاگرد پدر بود و بعدها به جانشینی او انتخاب شد، تمام عمر خود را صرف تبلیغ و ترویج طریقت محمدیه کرد («دائرة المعارف هند، پاکستان بنگلادش»، ۱۲۶۱؛ شیمیل، ۱۳۸۷ ش، ص ۲۸۶؛ همو، ۱۹۷۶؛ ص ۳۷، مالک، ۲۰۰۶، ص ۸۱). هر آنچه او می نوشت در ارتباط و اتصال با پدرش بود، زیرا که با او به اتحاد کامل رسیده بود. پدر برای او رهبر متعالی معنوی و روحانی به شمار می آمد آن چنانکه در نزد صوفیه شیخ همچون پدر مرید دانسته می شد، این هر دو منصب در پدر میر درد صورت واحد یافته بود (شیمیل، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۸۸-۵۸۷).

مهم ترین دلیل شهرت خواجه میر درد این بود که او مضامین عرفانی را برای نخستین بار وارد شعر اردو کرد. خواجه میر درد که از غزل سرایان ممتاز هند به شمار می آید، در شعرش استعارات دلالت کننده بر مجاز و حقیقت را طوری پیوند داده است که هر دو مفهوم متبادر می شوند. در حقیقت، او عشق متعالی را در چارچوب عشق زمینی و انسانی بیان کرده است و همین نکته ویژگی خاص سبک او به شمار می آید (دائرة المعارف اسلامی اردو، ذیل «درد»).

آثار

از آثار خواجه محمد ناصر می توان به رساله ای تحت عنوان رساله هوش افزا اشاره کرد که آن را در باب شطرنج عرفانی نوشته است. استفاده از نماد پردازی شطرنج پیش از او در شعر پارسی و اردو رواج داشت، وی بر آن بود تا از طریق این نوع اصطلاحات مراحل مختلف زندگی انسان را بیان کند. غرض از این تالیف، دوری بعضی از مریدان از بازی شطرنج بود (شیمیل، «۱۹۷۶»، ص ۴۷).

اثر دیگر خواجه محمد ناصر، ناله عندلیب نام دارد که حاصل تلاش او برای بیان اصول طریقت محمدیه است. او در صدد بود که این اصول را نه در رساله ای محض در باب آموزه های صوفیانه بلکه در اثری داستانی بیان کند. ناله عندلیب در سال ۱۱۵۳ ق/۱۷۴۱ م تکمیل شد و در مطبع شاهجهانی بهوپال هند در دو جلد مفصل توسط حافظ محمد کرامت الله و بنا به دستور شاه جهان بیگم به چاپ رسید.

ناله عندلیب

ناله عندلیب مخلوطی از خطابه های کلامی، منطقی، فلسفی و عرفانی در چارچوب داستانی رمزی است (شیمیل، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۸۶). خواجه محمد ناصر آن را کتابی عجیب و غریب جامع طریق سلوک و تادیب وصف می کند که حاوی مطالبی از تصوف و تهذیب است (عندلیب، بی تا، ۱/۲). او این کتاب را بنا به درخواست اخوان طریقت تالیف کرد که در جستجوی پاسخ برای مسائل طریقت و

مقامات سلوک بودند و نیز به درخواست ملایان تحقیق حقایق/ احکام شرعی را نوشت که در بعضی شبهات دینی مانند جبر و اختیار و رویت اخروی گرفتار بودند و خواستار رسیدن به جوابی قانع کننده درباره اختلاف شیعه و سنی بودند. او این کتاب را برای صوفی مشربانی که می‌خواستند حقیقت مذهب وحدت وجود و مذهب وحدت شهود را دریابند و نیز برای حکمایی نگاشت که در طلب حرفهای معقول بودند. خواجه محمد ناصر نالۀ عندلیب را علاوه بر اصرار طالبان بر اثر اشاراتی که از عالم غیب بر دلش رفت تالیف کرد و آن را معمولاً پس از نماز عشاء در جمعی از مریدان اهل معنا می‌گفت و خواجه میر درد و گاه مریدی به نام بیدار دل بیانات او را می‌نوشتند. بنیان کتاب در همان شب‌هایی گذاشته شد که یاران برای عرض تسلیت درگذشت پیر محمد زبیر جمع شده بودند و خواجه محمد ناصر برایشان داستان‌هایی گفت که تاثیرات آنها همان وقت بر روی مخاطبان آشکار و هویدا بود، چنانکه عده‌ای از شنیدن این حکایات به جواب رسیدند و تسلی خاطر یافتند و عده‌ای نیز به طریقت محمدیه پیوستند.

خواجه محمد ناصر در این کتاب از آداب صحبت، فقر، مریدی و مرادی، ذکر و هشت اصل طریقت نقشبندیه سخن می‌گوید. ویژگی‌های سالک سلوک الی الله، فرایند تعلیم روحانی او را بیان می‌کند، به بازگویی اسرار سلوک می‌پردازد و سالک را گام به گام از مرتبه مبتدی به مرتبه منتهی رهنمون می‌شود. در ضمن، مباحثی چون ولایت و نبوت را مطرح و خواننده اش را به سوی خودشناسی و خداشناسی ترغیب می‌کند. در کنار مباحث طریقت به شریعت و احکام نیز توجه دارد، سوالات شرعی را طرح کرده و پاسخ می‌دهد. او بر رعایت شریعت تاکید می‌ورزد و بعضی عقاید شیعه و سنی را به بحث می‌گذارد. در کلام، به موضوعاتی چون بیان مراتب وجود و حضرات، اسماء و صفات الهی، تنزیه و تشبیه، جبر و اختیار و رویت اخروی توجه می‌کند.

نالۀ عندلیب با حمد و سپاس پروردگار شروع میشود و پس از بیان مقدماتی در خصوص علت و هدف تالیف کتاب و جریان و نحوه تکمیل آن با داستان پادشاهی به نام عرش آشیان آغاز

می‌شود که پس از مرگ وی دو پسرش به جانشینی او رسیدند. پسری که فلک قدر نام داشت، پادشاه سرزمین اعراب و عراق شد و دیگری که سپهر شکوه نام داشت، به پادشاهی بلاد روم رسید. شاه فلک قدر که آرزوی داشتن پسری را در دل داشت وزیرش را راهی سفری دور و دراز کرد تا این خواسته را از اهل قلوب، که مستجاب الدعوه هستند، طلب کند. پس وزیر به خدمت درویشی به نام مظهر قدیر رسید. از کرامت مظهر قدیر شاه صاحب پسری به نام مهر جهانگیر و وزیر صاحب پسری به نام ماه منیر و سپهر شکوه نیز صاحب پسری به نام بی نظیر می‌گردند.

سال‌ها می‌گذرد و این پسران بزرگ می‌شوند. روزی مهر جهانگیر جوان برای شکار به همراه ماه منیر خارج می‌شود تا به باغی که عشق افزا می‌نامیدند می‌رسند و از زبان زنان باغبان وصف محسنات دخترمردی زاهد و غارنشین را می‌شنوند. مهر جهانگیر ندیده عاشق این دختر با جمال و

کمال می شود تا اینکه دو سه بار به دیدار او نایل می گردد. اما زاهد به این رابطه پی می برد و با دعای بد خود مهرجهانگیر را به شکل بلبل و دخترش را به گل مبدل می کند. راه شکستن این طلسم پیدا کردن شاه مهره ای بود که ماه منیر، از یک سو، و زاهد پشیمان، از سویی دیگر در صدد یافتن آن بودند. روزی تاجری جهانگرد که از آن مکان رد می شد بوی خوش گل را استشمام می کند و آن را برای فیض بخش - شاه ایران - هدیه می برد. بلبل با یافتن جای خالی گل پریشان شده بی قراری ها می کند. اما باد بوی خوش گل را به او رسانده و او را به گل می رساند. فیض بخش از احوال غریب بلبل باخبر می شود و بلبل برایش داستان عشق خود به گل را تعریف می کند. برادر فیض بخش - فیض رسان - آن شاه مهره ای که طلسم را باطل می کرد داشت و آن ها توانستند بلبل و گل را به صورت اصلی خود درآورند. این دو شاه دختران خود را که نسرین و نسترن نام داشتند به عقد و نکاح مهر جهانگیر (بلبل) در آوردند و او صاحب فرزندانی به اسم خوشبو و خوشگو شد. این داستان اصلی نالهٔ عندلیب است و منظور از تغییر صورت های آن فرا رفتن از پایه نباتی و حیوانی و رسیدن به کمال و مرتبهٔ آدمی است. در طی این داستان، داستان های دیگری نیز گفته می شود که در حدود پنج داستان است که در دل این داستان ها هم داستان های دیگری برای توضیح مطالب مطرح شده است. ولی خود داستان اصلی همواره بر سر جای خود وجود دارد .

اولین داستان فرعی کتاب داستانی است که مهر جهانگیر خان برای آن دو دربارهٔ دو شاه به نام های باکمال و شجاع تعریف می کند. هدف مؤلف از این داستان بیان اوصاف حمیده ، اخلاق و عبرت از اعمال قبیحه است. حکایت از این قرار بود که پسر شاه با کمال، فرخ فال، برای شکار به ملک هندوستان می رود. بر اثر افراط او در شکار شاه شجاع ناراحت شده و برای متنبه کردن او داستان عشق آهوئی وحشی به زنی به نام دلربا را تعریف می کند که در آن آهو از عشق کمال یافته و نشانه های انسان های باکمال را پیدا می کند. داستان فرخ فال با جریان عاشقی او بر دختری هندو و ربودن او و لذت جویی هایشان ادامه پیدا می کند. شاه شجاع که از این قضیه بسیار خشمگین می شود سپاهی را به دنبال فرخ فال می فرستد . نبردهایی بین او و شاه با کمال می گیرد ؛ شاه شجاع خود را به صورت تاجری درآورده و فرخ فال را پیدا می کند تا او را به حقیقت وجودی خود آگاه کند. در طی داستان، عشق خام فرخ فال و دختر هندو مراتب کمال را طی کرده به عشق حقیقی نزدیک می شود. در اثر این تحول و کمال یافتگی نام دختر نیک خصال می گردد و در نهایت، آن ها به وصال هم می رسند. شاه شجاع به صورت تاجری ساده به دربار شاه باکمال می رود تا از رفاقت او بهره مند گردد .

پس از گفتن داستان شاه باکمال و شاه شجاع ، مهر جهانگیر برای آن ها داستان حسن و عشق را تعریف می کند که دومین داستان فرعی کتاب با موضوع کلی جهاد اکبر یعنی کشتن نفس و کنترل آن است . این داستان چنین است که در روزگار شاهی به نام شاه شیدا ، زرگری بود که عقل

نام داشت . همسر این زرگر (هوش ربا) با مردی که زرگرفتار نام داشت سر و سری عاشقانه داشت . زرگرفتار زن را مجبور کرد که از زرگر اسرار ساختن پیل طلائی را که برای شاه شیدا می ساخت بپرسد. وی پس از دانستن آن اسرار ادعا کرد که زرگر از طلاهای خزانه شاهی در ساختن پیل کم گذاشته و آن ها را می دزدد. پس از کشمکش ها ، کار زرگرفتار به رسوایی خود او می انجامد و مقام زرگر (عقل) ارتقا یافته عقل مجسم نامیده می شود و با زنی به نام طبع سلیم ازدواج می کند. حاصل ازدواج آنها فرزندی به نام عشق است .

در ادامه داستان شاه ارجمند، شاه ایران، در طلب پیل گرانبهای شاه شیدا با او وارد جنگ می شود و پس از نبردهایی سخت شکست می خورد . روزی عشق که برای شکار رفته بود، حسن، دختر شاه ارجمند، را می بیند و عاشقش می شود . اما همسر شاه ارجمند، غیرت بیگم، پس از دانستن این امر در نامه ای از شاه شیدا می خواهد که با حسن ازدواج کند و تصویر دخترش را برای او می فرستد. شاه شیدا پس از دیدن تصویر حسن عاشق او می گردد. اما عشق و حسن فرار می کنند و راه سخت و دشواری را در پیش می گیرند. شاه شیدا پادشاهی را رها می کند و به دنبال حسن فقر پیشه می کند. حسن و عشق به ملک شام، که پادشاه آن فردی به نام واله شاه بود، می رسند. اما واله شاه به حقیقت آن ها پی می برد و آنها دوباره مجبور به فرار می شوند و در دریای بزرگی که در سر راهشان قرار داشت یکدیگر را گم می کنند ... در ادامه داستان، شاه شیدا و واله شاه با توجه به هدف مشترکشان که پیدا کردن حسن و عشق بود باهم متحد شده و از کثرت و تفرقه بیرون می آیند تا حسن و عشق را بهم برسانند .

سومین داستان فرعی کتاب را شاه فیض رسان برای بلبل تعریف می کند که داستان شاه بلند همم و شاه خجسته شمیم است . بلند همم، پادشاه ملک توران ، مردی صاحب کمال و اوصاف نیکش در همه جا زبازد خاص و عام بود. شاه ایران، خجسته شمیم، با شنیدن این کمالات و اوصاف والا شیفته او می شود و برای ملاقات با او راهی توران می شود. اما آن شاه فاضل بر اثر تحولی درونی پادشاهی را رها کرده ، فقر پیشه می سازد. پس وقتی خجسته شمیم به توران می رسد، بلند همم را نمی یابد و افسرده و ناکام راهی مکه می شود. در آنجا، مرید شیخی به نام شاه عارف می گردد. شاه عارف با استفاده از کراماتی که داشت ، به دل شاه بلند همم تلقین می اندازد تا به مکه بیاید و باعث می شود تا شاه خجسته شمیم شاه بلند همم را ملاقات کند. در ادامه، داستان سیرو سلوک شاه عارف، بنا به درخواست آن دو مرید مشتاق، نقل می شود.

پس از این داستان ، مهر جهانگیر تصمیم می گیرد که برای دیدن پدر خود، شاه فلک قدر، عازم سفر شود ولی در راه در دریایی عظیم گرفتار می شود. زمانی که نجات می یابد به صحرایی می رسد که در آنجا شاه بی نظیر، پسر سپهر شکوه، را ملاقات می کند . در اینجا، مهر جهانگیر داستان فرعی چهارم یعنی افسانه درویش زرگنج را تعریف می کند . در طول راه آنها با امیر با تدبیر که از ظلم شاه ولایت خود گریخته بود و تاجر غنی برخوردار می کنند. به همین ترتیب تعداد یاران مهر جهانگیر

پیوسته افزوده می شود تا اینکه آنها به ملک شام می رسند. در آنجا فردی به نام شاه تاجدار ظالم حکومت می کرد. همان کسی که امیر با تدبیر از ظلم و جور او فرار کرده بود و شکایت ها داشت ...

در سوی دیگر داستان ، وقتی بلبل در دریا غرق شد ، گل در پی او خود را به دریا افکند اما یک کشتی او را نجات داد و به سرزمین هندوستان برد. از قضا ماه منیر که برای یافتن شاه مهره به هند رسیده بود، گل را ملاقات کرد. گل از آن روی که از دوری بلبل غمگین و بی تاب بود، نام خود را خاردل افگار گذاشته بود . وقتی ماه منیر از حقیقت گل و ماجراهایی که بر او و بلبل گذشته بود باخبر شد به دنبال مهر جهانگیر رفت. شاه حق شناس، پادشاه هند، پس از آشنایی با گل و دانستن کمالات وی او را به مقام شاه شاهانی منصوب نمود . گل (شاه شاهان) عده ای را به دنبال بلبل گم گشته خود فرستاد. ماه منیر در این راه دختری به نام مشتری روشن ضمیر، دختر ناهید شاه سرزمین سبا، را ملاقات کرد . مشتری با دریافتن حقیقت حال ماه منیر از او خواست تا اجازه دهد که همراهی اش کند. آنها به همراه هم به ملک شام، به ملک شاه تاجدار، رسیدند. آن شاه ظالم در طی داستان سبب شد تا ماه منیر در آب غرق شود . مشتری پس از این واقعه مرید عابدی گوشه نشین شد و عزلت اختیار کرد . از قضا مهر جهانگیر، ماه منیر را از آب گرفت. آنها سپاهی تشکیل دادند و به جنگ با شاه تاجدار رفتند ولی پسر شاه تاجدار، سرافراز، از دست آنها گریخت. زن شاه تاجدار، بانوی هندی، از مهر جهانگیر خواست تا با دخترش ، شاهوار، ازدواج کند ولی او قبول نکرد. امیر با تدبیر هم خواهان ازدواج او با دخترش، خیری، بود. مهرجهانگیر خلافت شام را به عابد گوشه نشین سپرد، به دیدار پدر شتافت. پس از آن که ملاقات پدر حاصل شد، مهرجهانگیر رهسپار هند و کوهستانی شد که می گفتند گل در آنجا مقیم است، ولی او را نیافت. پس به ملاقات شاه شاهان رفت .دراین ملاقات، از شاه شاهان بوی گل خود را استشمام کرد و بیهوش شد . آری ، گل که تمثیلی از محبوب حقیقی است، رنگ ها دارد و به گونه های مختلف تجلی می کند .در اینجا داستان فرعی پنجم که افسانه غلام خاکی است ، بیان می شود و در ذیل آن چندین حکایت دیگر می آید.

در نهایت داستان *ناله عندلیب*، بلبل به چنان کمال وجودی دست می یابد که می تواند شاه را که به صورت گل خندان تجلی نموده بود بی واسطه در یابد. آن شاه مهره ای که بلبل می جست، در دل خود او بود، زیرا شاه مهره از دل خود عارف خلق می شود و همه صاحب دلان آن را دارند. بلبل که عاشق گل بود از تمام انانیت ها و اوصاف نکوهیده دوری گزید و با کسب اوصاف پسندیده به کمال روحانی و به مقام قرب گل دست یافت.

تحلیل کتاب

این خلاصه ای از ظاهر داستان ها بود که هر کدام را اسرار و باطنی است که گفتن آنها مستلزم مجال و زمانی دیگر است. در این اثر، عندلیب (بلبل) در حقیقت نمادی از روح بی قرار انسان است که در طلب وصال با گل (جمال الهی) است. تمام داستان ها حکایت عاشق ناپخته ای است که پس از

دلتنگی های بسیار و مداومت در عشق و طی طریق به کمال، پختگی و شایستگی وصال نایل می گردد. درحقیقت، بلبل همان پیامبر اسلام است که به مقام فنا و بقا دست می یابد.

همان طور که در این خلاصه می توان ملاحظه کرد، نام شخصیت های داستان ها ثابت نیست و همواره با تغییر مرتبه و حالشان در طریق کمال، تغییر می کند. در آغاز هر یک از قصه ها عناوینی طولانی است که به نوعی پیش روایت آنها به شمار می آید و کلیت ماجرا را بازگو می کند. ساختار داستان سبب اطناب کلام و گم شدن رشته بحث گردیده است و دلیل آن تلاش مؤلف برای شرح و توضیح همزمان مطالب است. اما در خود کتاب، کبیر الضخامت بودن آن را دلیل بر کثیر الافاضت بودن آن تلقی شده است؛ که حکایت از جامعیت کمالات صوری و معنوی نویسنده آن، خواجه محمد ناصر دارد (عندلیب، بی تا، ۲/ ۹۰۶).

تمام قصه ها دارای روح و جسم هستند. جسم آنها مرئی و روح شان پنهان و دیرپاب است. همگی جنبه حکمی و آموزشی دارند. در این گونه داستان ها مفاهیمی مجسم، جانشین درون مایه، سیرت، شخصیت و خصلت داستانی می شود. بدین جهت است که داستان دو بعد می یابد، نخست بعد نزدیک صورت مجسم و دیگر بعد دور که مورد نظر قصه پرداز است. استفاده از قالب داستان و تمثیل به منظور آماده ساختن ذهن خواننده برای درک مفاهیم عمیق مورد نظر و تاثیر گذاری بیشتر است. این داستان ها به همراه یک سری اشعار به نحوی پیچیده با موضوعات اصلی پیوند می خورند و به توضیح آنها می پردازند. برای همین است که خواننده مرتب در چالش یافتن لایه های پنهانی داستان ها و فراتر رفتن از صورت ظاهر به اساس و باطن است. بعضی از این داستان ها اقتباسی از داستان های قدیمی است و بعضی حکایات هندی است. اشعار به کار رفته معمولاً الهامات غیبی است که بر قلب خواجه محمد ناصر گذشته یا متعلق به شاعران دیگری است که نامشان ذکر نشده است. ناله عندلیب سرشار از تلمیحاتی به آداب و رسوم و فلسفه هندی، یوگایی است و اشاراتی به تاریخ دوره مغول هند نیز در آن وجود دارد. از آیات و احادیث به مناسبت کلام استفاده شده است، که گاه از آنها ترجمه ای به فارسی آمده و گاه تاویل صوفیانه شان بیان شده است. اندیشه غالب کتاب وحدت شهود است که نشان از تاثیر تفکر احمد سرهندی بر ناصر عندلیب دارد.

ناله عندلیب به زبان پارسی است. نثر پارسی که در اواخر قرن ششم هجری به هند راه یافته بود بعد از حمله مغول و تاثیر مهاجران پارسی گو رونق یافته بود (دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ذیل مدخل اسلام، ۵۶۹) و حتی حاکمان مسلمان تا سال ها آن را زبان رسمی دربار کرده بودند. به طور مثال در دوران اکبر شاه در دربار هنر دوست او شاعران پارسی گو زیادی حضور داشتند و دهلی، مرکزی برای زبان پارسی شده بود. ولی این دوران پس از مرگ اورنگ زیب (در حدود سده ۱۷م) بر اثر فعالیت اعضای ضد هنری نقشبندی به سر آمد، زبان پارسی از دور خارج شد و زبان اردو مورد توجه قرار گرفت (تسیمل، ۱۹۷۶، ص ۱۲ - ۱۰؛ محمد اسد، ۱۹۸۲، ص ۲۰۹). خواجه محمد ناصر در اثر خود از زبان پارسی استفاده کرد؛ شاید با این کار می خواست ارزشمندی و توانایی این زبان را برای تفکرات

نازک عرفانی و معانی لطیف یاد آور شود. او در این کار چنان موفق بود که می توان کتابش را جزء آخرین آثار برجسته زبان پارسی هند دانست.

سبک نالهٔ عندلیب را ملفوظات می خوانند. سبکی ادبی که در هند دوران مغول رونق یافته بود. این سبک مجموعه ای از سخنان مشایخ و آموزگاران معنوی بود که به صورت فی البداهه و غیر رسمی در قالب اشعار، حکایات تعلیمی و کلمات قصار در جمع مریدان و شاگردان بیان می شد تا کتاب هدایت و دستور مشتاقان طریق الهی قرار بگیرد. ملفوظات از منابع مفید بررسی اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی به شمار می آید و اطلاعات مفیدی دربارهٔ جزئیات زندگی و احوال مشایخ در اختیار می گذارد (خلیق احمد نظامی، ۱۹۸۳، ص ۱۶۵ - ۱۶۳؛ شیمیل، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۶۱ - ۵۶۰).

کتاب نامه

- شیمیل، آنه ماری (۱۳۸۷ ش)، *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عندلیب، خواجه محمد ناصر (بی تا)، *نالهٔ عندلیب*، ج ۱ و ۲، مطبوعه شاه جهانی، بهوپال هند.
- هاشمی سندیلوی، احمد علی خان (۱۳۷۱ ش)، *تذکره مخزن الغرائب*، به اهتمام دکتر محمد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- محمد عبدالله، سید، (۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م) *مدخل «درد»*، *دائرة المعارف اسلامیة اردو*، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- مجتبابی، فتح الله (۱۳۷۷ ش)، «اسلام در شبه قاره هند و پاکستان»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*.
- Om Gupta (2006), *The encyclopediad of India, Pakistan and Bangladesh*, Gyan publishing house.
- Jamal Malik and John R.Hinnells (2006), *Sufism in the west*, Routledge .
- Itzchak Weismman (2007), *The Naqshbandiyya : Orthodoxy and activism in a world wide Sufi tradition*, Routledge
- Khaliq Ahmad Nizami (1983), *On History and Historians of Medieval India*, Munshiram Maneharlal Publishers Pot. Ltd .

- Muzaffar Alam (2004), *The Languages of Political Islam : India 200-1800* , University of Chicago Press .
- Annemarie Schimmel (1976), *Pain and Grace : A study two mystical writers of 18th Century Muslim India* , Brill , Leiden .
- Ibid (1980), *Islam in Indian Subcontinent*, Leiden :E.J.Brill.
- Muhammad Asad editing(1982), *Islamic Culture* , Vol. 56 , Culture Board,University of Virginia.

نعت گوی غنیمت کنجاهی

چکیده

غنیمت کنجاهی از شاعران پرگو و توانای دوره عالمگیری بود. تقریباً در شانزده تذکره آن دوره ذکر غنیمت آمده است ولی متأسفانه سطری در آنها بر نعت گوئی او نیست و در عین حال هر اثر منظومه او با نور نعت منور است و حتی می توان گفت که حدود ۱۵۴ بیت از آنها در نعت است. در این مقاله به نعت گوئی غنیمت کنجاهی می پردازیم.

واژگان کلیدی

غنیمت، محمد اکرم، شاعران دوره عالمگیر، نعت، نیرنگ عشق، گلزار محبت.

محمد اکرم، متخلص به غنیمت مفتی زاده اهل قصبه کنجاه از متعلقات گجرات شاه دولا پنجاب (پاکستان) بود. غنیمت در عهد عالمگیر (۱۶۵۸-۱۷۰۷م) در خدمت نواب مکرّم به سر می برد (سنهلی، ۱۶۳ق، ص ۲۳۰) و تا (۱۱۳۰ق / ۱۷۱۸م) زنده بود. این اثرها ازوست: ۱. دیوان غنیمت (غزل ها و قصیده و دوبیتی ها)، ۲. نیرنگ عشق (مثنوی عشقیه)، ۳. گلزار محبت (مثنوی عشقیه نو دریافت)، ۴. رقعات غنیمت (خطوط).

۱. غنیمت شاعری پرگو و توانا بود. تقریباً ۱۶ تذکره آن دوره ذکر غنیمت را در بردارد ولی متأسفانه سطری در آنها بر نعت گوئی او نیست (نوشاهی، ۲۰۰۸، ص اول) و در عین حال هر اثر منظومه او به نور نعت منور است و حدود ۱۵۴ بیت از آنها در نعت است. تفصیل این اجمال بدین گونه است:

الف: دیوان غنیمت	تعداد بیت	بیت در نعت	تعداد در نعت
۱. قصیده	۶۱	۲۹ تا ۶۱	۳۳
۲. قصیده	۵۳	۳۰ تا ۵۳	۲۴

۰۸			۳. یک غزل مکمل
۱۵			۴. جا به جای غزل ها تعداد بیت در نعت
۲۹			ب: مثنوی نیرنگ عشق
۱۵۴ کل تعداد			مثنوی گلزار محبت

غنیمت در نعت گویی مضامین ذیل را به کار گرفته است:

عالی جناب و کوچۀ سرکار، قبله گاه عرش، قبله گاه فلک، قبله گاه ملک، قبله گاه دین، قبله گاه کعبه، قبله گاه دل، کعبۀ جان، چراغ آفرینش، روح ایمان، مهبط فیض مخلص، ظهور جلوه رحم موبد، و تا پایه قصرش رسانی، را معراج رسولان قرار می دهد و می گوید که آن جناب، جنابی است که در جذب سجود بسیار طاق و چالاک واقع شده (نک، غنیمت، ۱۹۵۸، جاهای مختلف):

جبینم سجده مشتاق جنابی کزو هر ذره گردد آفتابی
می جهد چون برق از پیشانی دل ها سجود در حریم قبله گاه کعبه یعنی کوی تو

ص	غ	شماره بیت در نعت	تعداد
۴۴	۵۰	۱،۲	۲
۷۴	۲۶	۱	۱
۹۵	۵۰	۲	۱
۱۱۹	۱۹	۱،۲،۳	۳
۱۲۲	۲۳	۵،۳	۲
۱۳۲	۳۶	۳	۱
۱۳۸	۴۳	۱،۵	۲
۵۹	۴	۱	۱
۲۲۵	۱۲	۱	۱

۲. نزد غنیمت آن حضور(ص) من جانب الهی
(الف) در کائنات تعیین اول است ،
(ب) راکب الاوقات است ،
(ج) دارای تصرف بر انفس است،
(د) برتر از فرشتگان و انبیاست.
واقعهٔ معراج براین دال است:

عدم از سایه او نور دیده

(غنیمت، بی تا، ص ۷)

قدر ایمان پرست طاق ابرو

(همان جا)

محمد سرور ممتاز کونین

(غنیمت، ۲۰۰۸، ص ۷)

به معراج کمالی آرمیده

(همان، ص ۹)

شاه جان جهان مهر زمان ماه زمین

(غنیمت، ۱۹۵۸، ص ۲۹۵)

فدای طالع پروانه ی تو روح الامین

(همان، ص ۲۶۱)

ابد از هستی او آفریده

قضای حق رضاجوی دل او

شهی منظر فروز قاب قوسین

رسل در پای قصرش چون رسیده

احمد مرسل نبی هاشمی فخر رسل

زهی ز روی تو روشن چراغ چشم یقین

۳. غنیمت شمائل حضرت رسول (ص) را این طور مطرح می کند:

ای بهار هشت جنت در عرق از روی تو قبلهٔ روحانیان طاق خم ابروی تو

(همان، ص ۲۶۰)

زیب طوق بندگی قمری کند جبریل را

(همان، ص ۲۶۷)

زمین ز فیض خرام تو قبله گاه فلک فلک زگشتن گرد سر تو تاج زمین
(همان، ص ۲۸۹)

۵. غنیمت حضرت رسول (ص) را با لقب هایی مانند وجود رحمت یزدان، رحمت تمام، رحمت رب العباد، ابر رحمت، (همان، ص ۲۸۹، ۲۹۵) لطف یزدان (همو، بی تا، ص ۶) دافع رنج و محن، مظهر ناز رحمت، فیض متصل، شافع روز قیامت (همو، ۱۹۵۸، ص ۷، ۹، ۲۸۹، ۲۹۵) حسن شفاعت، مجرم نواز، دستگیر قیامت، (همو، ۲۰۰۸، ص ۱۰) چاره ساز جان، (همو، بی تا، ص ۷) ۲۰۰۸، ص ۱۰) طیب درد جان، پناه ظاهر و باطن، (همو، ۱۹۵۸، ص ۲۹۴، ۲۹۶) یاد می کند و در پرده آنها برای خود الحاح و دعا و التجا می کند:

پناه امتاء عاجز نوازا جهان را جان و جان را چاره سازا
(همو، بی تا، ص ۷)

مگر ز حال پریشان من خبر گیرد خدا ستوده شهی قبله زمان و زمین
(همو، ۱۹۵۸، ص ۲۸۸)

نگفته می شنود نا شنوده می فهمد چه لازم است به تکرار گفتگو چندین
(همان، ص ۲۹۱)

بیت های نعتیه غنیمت از لحاظ زیب و زینت انداز بیان چشمان خواننده را خیره می کند و اینجا استعاره و تجرید و مجاز و رعایت لفظی و مطابقت حسن تعلیل و تلمیح جای جای دیده می شود و هر صنعت به صورت دو تایی آمده است به عنوان مثال در صورخیال اول تشبیه است، غنیمت خود را به ذره و جناب سرکار (ص) را به آفتاب، به قبله دل و جان و چراغ آفرینش و روح ایمان و مهبط فیض مخلص (همو، ۲۰۰۸، ص ۹) و هستی را به جو و قد را به سرو و خم ابرو را به طاق (همو، بی تا، ص ۶) تشبیه داده است.

لقب هایی که برای حضرت رسول (ص) آمده است اغلب آنها در صورت استعاره آورده شود مثلاً غنیمت نبی اکرم (ص) را منظر فروز قاب قوسین، سرو گزیده (همو، ۲۰۰۸، ص ۷، ۹) بهار هشت جنت، خدا ستوده شهی، پناه ظاهر و باطن (همو، ۱۹۵۸، ص ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۶) می گوید.

از لحاظ مجاز غنیمت در بیت های نعتیه خود چنین کلماتی را آورده است. مثلاً: دست سخا(همو، ۲۰۰۸، ص ۸)، ناخن حسرت، چشم کرم، اشک ندامت، فخر امت (همو، ۱۹۵۸، ص ۲۸۷، ۲۹۹، ۱۲۲)، حسن شفاعت، دستگیر قیامت (همو، ۲۰۰۸، ص ۱۰) و غیره .

از لحاظ کنایه غنیمت با کلماتی مثل شهی، دم نواز مسیح، شوخ کج کلاه پناه ظاهر و باطن، کاه درد، طیب دردجان (همو، ۱۹۵۸، ص ۲۸۸، ۱۵۲، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۴)، بیت نعتیه خود را شوخ تر و پرزورتر می کند .

نمونه های تشخیص و تجرید در بیت های نعتیه نیز دیده می شود. به عنوان مثال، داد فیض، جود، آزادی در حبس طمع، آرزوی اجابت (همو، ۲۰۰۸، ص ۸)، رضا جوی قهار، ایمان پرستی قدر، ناز عصیان، گفتگوی جواب (همو، بی تا، ص ۷)، بر خیزی رسم جود، ناصیه فرمائی گل، چراغ چشم یقین، آبله پای بحر، ناز کلک ازل (همو، ۱۹۵۸، ص ۱۰۲، ۱۳۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵) و غیره .

از لحاظ نماد، قمری، بلبل، پروانه و جبریل (همان، ص ۲۶۱، ۲۵۲، ۲۸۸-۲۹۵) در بیت نعتیه غنیمت دیده می شود تلمیح به عنوان مثال: الحان بلال، قاب قوسین، زحل کیوان، کوثر و سلسبیل، یاسین (همو، ۲۰۰۸، ص ۷، ۱۰، ۲۸۹)، دم مسیح نواز (همو، ۱۹۵۸، ص ۲۸۹).

حکمت محض الهی رحمت رب العباد شافع روز قیامت دافع رنج و محن
(همو، بی تا، ص ۲۹۵)

صنعت حسن تعلیل و تجاهل عارفانه نیز در بیت های نعتیه غنیمت آمده به عنوان مثال غنیمت ظهور قدسی و جشن آمد سرکار (ص) را چنین مطرح می کند:

قبله رو کرده شوق بلبل سجده به فرسوده ناصیه گل

خبر ندارم درین چمن شوخ کجکلاهی که می خرامد؟

(همو، بی تا، ص ۱۵۲)

**

گلشن ز بس که شگفته ز فیض هوای کیست رنگین زبان برگ گل از دعای کیست ؟
(همان، ص ۷۴)

**

ای خاک نشین سرکوی تو جبین ها وز نقش پی ات سر به فلک سوده زمین ها
(همان، ص ۵۵)

**

به مینای خمارآلوده طاق فلک ها گشته سرگردان آفاق
(همو، ۲۰۰۸، ص ۹)

**

از لحاظ موسیقی شعر وزن شعرهای غنیمت در بیت های نعتیه خیلی مطبوع و موزون است و مثنوی نیرنگ عشق و گلزار محبت هر دو در بحر معروف مولانا جامی یعنی فاعلن مفاعلن فعولن در یک مصرع (م ۸۹۸ق) است. در قصیده ها و غزل ها وزن شعرها مختلف ولی به غایت مناسب محتواسست. (همو، ۱۹۵۸، جاهای مختلف)

از لحاظ موسیقی کناری، بیت های نعتیه قصیده ها و مثنوی ها غیر مردف است و فقط به قافیه اکتفا شده ولی در غزل قافیه و ردیف هر دو لحاظ شده است.

از لحاظ موسیقی داخلی، تکرار کلمات هم آهنگ به کثرت آمده است به عنوان مثال حکمت، رحمت، شفاعت و قیامت، (همان، ۲۹۵) و نمونه های تجنیس محرف و هنگامه واژه الف ندائیه عام دیده می شود :

شاه جهان، جان جهان، مهر زمان، ماه زمن (همان جا).

۱. در مصراع بالا حرف " الف " شش بار تکرار شده و مقام نیز یکسان است .

۲. حرف «ن» پنج دفعه آمده و نشست آن هم یکسان است .

۳. واژه های هم وزن آورده می شود، مانند، شاه و ماه و جان و زمان و جهان .

ظاهر و باطن پناها دردکاها شافعا شد زبان جولانگه رازی که بودش دل وطن

(همو، ۲۰۰۸، ۲۹۶)

از لحاظ موسیقی معنوی، صنعتِ مطابقت، و متناقض نمایی و حس آمیزی نیز در بیت نعتیه

غنیمت دیده می شود:

صبح و شام، خاص و عام، محبوس و آزاد، دعا و اجابت، عرش و فرش (همان، ص ۷، ۸، ۹)، ذره و آفتاب، هستی و عدم، قضا و رضا، گل و بلبل، سوال و جواب (همو، بی تا، ص ۶، ۷)، سایه و نور، ماه و مهر، ظاهر و باطن (همو، ۱۹۵۸، ص ۱۵۲، ۲۹۵، ۲۹۶) و غیره.

متناقض‌نمایی

دعای اجابت آرزومند، جنابی آفتاب ساز (همو، ۲۰۰۸، ص ۸)، هستی ابد آفرین، هستی عدم آفرین، قضای رضا جو، قمری جبریل بند (اسیر) (همو، بی تا، ص ۶) آئینه بی عکس (همو، ۱۹۵۸، ص ۲۶۱) و حس آمیزی نیز دیده می‌شود:

بس که حسن بی نظیرش کرده جا در سینه ام روبروی من بود خالی ز عکس آئینه ام
(همان، ص ۲۵۶)

نگفته می‌شود ناشنوده می‌فهمد چه لازم است به تکرار گفتگو چندین
(همان، ص ۲۹۱)

سبک غنیمت از لحاظ زبان و انتخاب الفاظ و ترکیب‌ها کثیر و نوین فشرده نیست. مرکب است و ته داری ولا به لائی سبک هندی را در بردارد، به عنوان مثال چند ترکیب: سایه سرو گزیده (همو، ۲۰۰۸، ص ۹)، قبله آرائی آستانش (همو، بی تا، ص ۷)، سجده فرسائی ناصیه گل (همو، ۱۹۵۸، ص ۱۵۲) و زیب طوق بندگی قمری (همان، ص ۲۶۱)

صورت او جای ناز کلک نقاش ازل معنی او افتخار دست صنع ذوالمنن
(همان، ص ۲۶۱)

از لحاظ قالب شعری غنیمت در شکل مثنوی و قصیده زیاد و در شکل غزل کم بیت‌های نعت سروده است ولی در فرد بیت‌ها و دوبیتی‌ها بیت نعتیه ندارد (همان، ص ۱۷۴ - ۱۷۰، ۲۱۶ - ۲۱۳). در روشنی سطور بالا می‌توان گفت که غنیمت در نعت‌گویی هم شاعری توانا و پرگوست و در بیت‌های نعتیه، رفعت معنایی و زیبایی‌های هنری دست در دست می‌خراشد.

- سنبهلی، حسین دوست (۱۱۶۳ ق)، تذکره حسنی، کانپور، بی نا.
- نوشاهی، عارف (۲۰۰۸م)، پیشگفتار گلزار محبت، گجرات.
- نجم الرشید و محمد صابر (۲۰۰۸م)، غنیمت کنجاهی، گجرات.
- غنیمت کنجاهی (۱۹۵۸م)، دیوان غنیمت، به کوشش غلام ربانی عزیز، لاهور.
- _____ (بی تا)، نیرنگ عشق، مطبع گلزار هند، پاریس - لاهور.
- _____ (۲۰۰۸م)، گلزار محبت، به کوشش عارف نوشاهی، المیر تراست، گجرات.

ناگفته هایی از کتاب های انشا در شبه قاره هندوپاکستان

نصرت جهان ختک*

چکیده

فارسی یکی از زبان های کهن جهان است و در عین حال، یکی از زبان های شیرین نیز تلقی می گردد. دستور زبان فارسی بسیار ساده و یادگرفتن آن هم سهل است. به همین علت است که این زبان هرکجا که رواج یافت، مورد استقبال قرار گرفت. قرن های متمادی فارسی در شبه قاره زبان رسمی بود. در طول زمان واژه های هندی و سایر زبان های محلی در فارسی راه یافت. از همین رهگذر در سبک نگارش نویسندگان فارسی شبه قاره تغییراتی پدید آمد. بعضی کوشیدند واژه هایی به کار ببرند که در تلفظ آن لب به لب نرسد و آوا و واکه کوتاه را به خدمت گیرند. این امر معمولاً در نامه ها و تقاضا نامه ها به چشم می خورد. در گفتار حاضر تلاش شده است که چنین مواردی در آثار انشا نویسی شبه قاره بررسی و نمونه هایی از آن باز گفته شود.

واژگان کلیدی

فارسی در شبه قاره ، انشا نویسی در هند و پاکستان.

زبان فارسی که از سرزمین ایران برخاسته بر اثر داشتن استعداد طبیعی خود در مناطق همجوار این سرزمین یعنی شبه قاره هند و پاکستان و افغانستان و غیره پایگاهی والا یافته و سبب گسترش علوم مختلف در آن نواحی گردیده است.

بعد از آنکه زبان فارسی وارد شبه قاره هندوپاکستان گردید، در آن کشور رسمیت یافت و از اهمیت ویژه ای برخوردار شد. بانفوذ دربار، ادارات و دفاتر دولتی فراگیری آن از جنبه های مختلف رواج پیدا کرد.

موسس سلسله تیموریان شبه قاره هند و پاکستان، ظهیرالدین محمد بابر که وارث سنن درخشان تیموریان ایران بود نه تنها در زمینه نظامی جد بزرگش تیمور را برای خود سرمشق قرار داد بلکه در میدان ادبی و فرهنگی نیز جانشین واقعی نیاکان نام آور خود مانند شاهرخ، بایسنقر، الغ بیگ و سلطان حسین بایقرا بود.

هندوپاکستان تا روی کار آمدن ظهیرالدین بابر تیموری (۹۳۲ق) به صورت یکی از مراکز مهم ادبیات فارسی درآمده بود ولی با تأسیس سلطنت تیموریان، هند و پاکستان به بزرگ ترین مجمع دانشمندان، سخنوران و نویسندگان فارسی زبان جهان تبدیل شد زیرا در این دوره رواج زبان و ادبیات فارسی در دربار دهلی افزون تر از دربار اصفهان بود و در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و مترقی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می شد، در حالی که در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرده بود. (آفتاب اصغر، ص ۲۱)

زبان فارسی که به وسیله مسلمانان وارد شبه قاره شده و در دربار و ادارات رواج پیدا کرده بود، در مدت کوتاهی در آن دیار به صورت یک زبان علمی، اداری و فرهنگی نیز درآمد. هندوها نیز آن زبان را با ذوق و شوق یاد گرفتند زیرا که در آن زمان فراگیری فارسی مظهر تمدن به شمار می رفت و آموختن فارسی جنبه مادی نیز داشت لذا مردم سعی می کردند به کودکان خود زبان فارسی

یاد بدهند و ترسل و نامه نگاری که برای فراگیری فن منشیگری پایه و اساس بود، برای این منظور دارای اهمیت فراوانی بوده است. (نصرت جهان ختک، ۱۹۸۸، ص ۳۸)

در آن زمان انشانویس چیره دست در نوشته های خود برای نشان دادن استعداد و صلاحیت طبیعی خویش تمام هنر خود را به کار می برد و نگارنده می کوشید که مشکل ترین کلمات و نادر ترین تراکیب صنایع ادبی را به کار برده سبکی را به وجود بیاورد که از حیث نوشتاری یک نمونه ادبی به شمار آید. (همان، ص ۱۲۹)

مثلاً در *انشای عجیب* چیزهای جالب و دلکش به نظر می رسد. موضوع کتاب اجتماعی، ادبی، عقیدتی و همچنین اداری است ولی در بعضی نامه ها از به کاربردن بعضی از حروف خودداری شده است به طور مثال در نامه ای که به نام شیخ رحمت نوشته شده است به این ترتیب از الف تا "ی" به طور مرتب در هر نامه یکی از حروف (حروف تهجی عربی) به کار برده شده است. (محمد جعفر، بی تا، ص ۱۳۱) همچنین در نامه ای که به نام شیخ سجاد نوشته شده است از صنعت واسع الشفتین استفاده شده است یعنی با خواندن هر کلمه آن، لب به لب نمی رسد. برای نمونه چند سطر از آن را می آوریم: «ایزد تعالی آن گوهر نژاد خجسته نهاد شیخ سجاد را از نیرنگی روزگار و ناهنجاری دور دوار درحراست خویش داشته شاد و خوش وقت دارد».

نامه دیگری که به نام «میان محمد خان» است مشتمل بر صنعتی می باشد که با خواندن هر کلمه آن لب به لب می رسد یعنی الگوی واصل الشفتین: "پیوسته مشمول مراحم ملک المنان باشد". نامه های دیگر دارای کلمات دامن دار، کلماتی که نکته های حروفش بالا باشد یا کلماتی که حروفش پایین باشد (همان، ص ۱۴۶ - ۱۳۰) و همچنین صنایع دیگر.

کتاب دیگری که چیزهای جالب و معلوماتی دارد *انشای فایق* می باشد یعنی الگوی آداب و القابی که خردسالان به بزرگان و همسران به همسران می نگارند در ترقیم، پروانه، جوازنامه، تذکره عبور و مرور (گذرنامه) شقه یا نامه یا رقعه ای که پادشاه برای انجام امر مهمی به امرای خود می نویسد و برای آینده تاکید شده باشد که وظایف خود را به نحو احسن انجام دهند (همان، ص ۴۸) الگوی «پروانه فریادی» نوعی حکم نامه است که در پاسخ به فریاد و تقاضای درخواست دهنده به ماموران صادر می گردد که در وهله اول به شکایت شاکی رسیدگی نماید و سعی شود که معامله با افهام و تفهیم رفع گردد (محمد فایق، ۱۳۲۸ ق، ص ۳۰) فارغ خطی: (به فراغت و خلاصی از تحریر خطی که بعد از فراغ محاسبه به دست آرند (هر کرن، ۱۳۲۰ ق، ص ۱۵) گویند که در زبان اردو نیز فارغ خطی تلفظ می شود (لغت نامه دهخدا، ذیل مدخل فیروز اللغات:، ۱۹۷۸) تمسک (معنی تمسک چنگ در زدن است) قبض، سند و حجت مکتوب دین می گویند.

الگوی آن در *مفیدنامه* این طوری آمده است "من که فتح علی خان ولد قادر دادخان ساکن موضع فلان پرگنه " رویه قرض گرفته اقرار می نمایم که آن را در مدت ... پرداخت نمایم (محمد زاهدی، ۱۹۱۳، ص ۲۴)

در *انشای فیض رسان* اصطلاحات و کلمات محلی زیاد دیده می شود حتی با رسم الخط اردو نوشته شده است مانند دیورهی (در اطاق ماندی که مردم از آن به خانه وارد و خارج می شوند) (حفظ الله، ۱۹۸۵، ص ۱۱)

هندی (حواله پول) بهایی (زن برادر) سمدھی (نسبت به پدران عروس و داماد) تهاگر(ارباب که در میان هندوها رواج دارد) چتهی (نامه) سالی (خواهرزن) وغیره.

در *انشای لطیف*، تالیف منشی هیرالال (ص ۵۰) اصطلاحات انگلیسی مانند *Mister* = (سپرنتندنت = Superintendent رئیس دفتر)، گورنر (Governor استاندار) وغیره آمده است. *انشای مادهورام*، تالیف مادهورام منشی لطف الله خان است. آثار وی نه فقط برای فارسی بلکه برای اردو نویسی نیز مدتی مدید سرمشق و نمونه به شمار می رفت و تا اواخر قرن گذشته کتاب درسی محسوب می شد، در این اثر پارا گراف های مقفی، مصنوع و پر از بدایع سجع به کار رفته است (برکات احمد، ص ۷۷). الگوی آن به شرح زیر است:

زمام، اهمام، نهام، انام بقبضه اقتدار. آن مرجع خاص وعام باد.

”*انشای هرکران*“ اولین مجموعه نامه هایی است که یک منشی هندو نوشته است. وقتی که کمپانی هند شرقی (East India Company) اداره امور کشور پهناور شبه قاره هند را به دست گرفت از این کتاب به عنوان معیار کار استفاده کرد و همچنین این کتاب به زبان انگلیسی هم ترجمه شد و از این لحاظ دارای اهمیت است. (نصرت جهان ختک: ۱۹۸۸، ص ۱۷۶)

در کتاب *انشای صفدری*، تالیف منشی غلام صفدر، راجع به شراکت نامه تیکه (تهیکه) صحبت به میان آمده است. کلمه تهیکه یا تهیکا (باتای ثقیل هندی) از زبان هندی است و به مقاطعه کاری گفته می شود.

وقتی که شرایط یک شرکت مقاطعه کاری را به صورت نوشتار در می آورند، آن را در کتاب های انشای شبه قاره شراکت نامه تهیکا می نامند. - در فارسی رایج نیست. در آن سهام داران شرایط شرکت را توضیح داده و به امضا می رسانند و الگوی آن به درج ذیل است: «مایانکه جی دیال ولد رام گوپال قوم کهتری و رام چند ولد دونی چند قوم اروره» ساکن لاهور که هردو تهیکه (مقاطعه) آمدنی (درآمد) چنگی (مالیات شهرداری) لاهور به شراکت همدیگر... به طریق شراکت نامه فی مابین توزیع خواهیم کرد (غلام صفدر، ۱۲۸۷ق، ص ۳۶) و هندی یعنی هندی که تلفظ این بادال ثقیل می باشد. در زبان هندی به «حواله» «پول» می گویند که در لغت نامه دهخدا «سفته» گفته شده است و در زبان اردو خیلی مستعمل است و برای حواله پول به کار برده می شود و صرفا به طرف مقابل خود در یک جای دیگری می نویسد که الگوی آن بدین این صورت است: «من که شیخ کریم الله ولد شیخ کرامت الله ام چون مبلغ یکصد و شصت روپیه (پول هندوپاکستان) بابت هندی فرستاده نثارالله از دکان «ساهوکار» (صرف) بخشی رام وصول یافته در تحت تصرف خود آوردم بنا بر آن این چند کلمه به طریق قبض نوشته داده شد سند باشد.» (نثار علی بخاری، ۱۳۲۶ق، ص ۶۴).

در کتاب دیگر *انشاء*، به نام *خادمی*، نمونه دستک به کار برده شده است. ”دستک“ در اصطلاح دادگاهی و اجرایی به احضار نامه و پروانه راهداری یا اجازه نامه عبور و مرور می گویند به

طور مثال: «دستک استاد عبدالرحیم بدانند دراین ولا چرخ و دیگر اسباب خراس سرکار تیار کردن است باید که به معه آلات و ادوات خود را دراین جا رسانند و درنگ نکنند نوشته را بسیار داند (نظام الدین خادم، ۱۳۰۵ق، ص ۶۴).

همچنین، در کتابی به نام *انشای صفدری*، «اشتهار نیلام جایداد» (آگهی حراج ملک) به کار برده شده است و اصطلاح دادگاهی در شبهه قاره مستعمل بوده است که آگهی «مصادره ملکیت» گفته می شود این آگهی عموماً از طرف دادگاه های مجاز صادر می شود و به کسانی که باید بدهکاری های خود را بپردازند به صورت اخطار می باشد و در انشای صفدری الگوهای آن وجود دارد (غلام صفدر، ۱۲۸۷ق، ص ۶۴)

همین طور واژه «پته» (با تای ثقیله) سندی است که در رابطه با پرداخت محصولات اراضی و اجاره قطعات زمین آماده می شود. اگر پته برای مدت معینی به امضا رسیده باشد «پته میعاد» نامیده می شود که الگوی آن این چنین است:

پته مه ساله موضع (دهکده).... و به قبولیت رام سنگهد زمیندار موضع مذکور به جمع مبلغ سه هزار دو صد روپیه سکه حالی از ابتدای سال.... لغایت داده شد که باید.... مال ما و جب سرکار سال به سال داخل سرکار نماید (محمد فایق، ۱۳۲۷ق، ص ۳۱)

در کتاب های انشای شبهه قاره «چکنامه» نیز به نظر می رسد. «چک» کلمه ای هندی است که برای قطعه ای زمین به کار می آید. (فیروز اللغات، ۱۹۷۸، ص ۴۷) کلمه چکنامه از «چک» هندی و «نامه» فارسی مرکب است و به دستاویزی گفته می شود که در آن حدود اربعه اراضی و کشت زارها مشخص شده باشد و تفصیلاتی راجع به اراضی مورد نظر در آن داده شده باشد مثلاً: «اراضی باغیچه به اسم شجاعت علی خان والد احمد علی خان چهارده بیگه^{۱۳} زمین.... به حد و دار بعه معینه.... پیموده چک بسته حواله مشاور» الیه نموده باید که حاصلات آن را فصل به فصل و سال به سال داده شود.» (زاهدی، محمد، همان، ص ۲۶)

در کتابی به نام *انشای بهار رقم*، تالیف سید خیرات علی، از صنعت غیر منقوطة استفاده شده است که الگوی آن به شرح زیر است:

«سلاله سلسله کرام مورد مراهم الهم عالم اسرار کراسه اصل اصول مدرکه و حاسه مصدر مراد سالک صراط صلح و سداد گل دوحه مهر و لادرد دلها رادوا مالک مصر عدل و داد مصرح مراسم محصر و دار مدرس مدرسه مکه مکرمه ملامحمد اسلم سلمکم الله الاکرم (خیرات علی، ۱۳۰۱ق، ص ۵۹)

به *انشای تمیز حاوی صنایع در آن زمان اهمیت بسیار داشت و مهارت درانشا تلقی می گردید و منشیان می خواستند از این طریق قدرت نگارش خودشان را به اثبات برسانند.*

این کتاب دارای صنایع گوناگون مانند ترک حروفی از الف. ب همچنین تا «ی» می باشد. از این نوع کلمات که آغاز آن یکی از حروف الفباست در یکی از نامه ها اصلاً به کار برده نمی شود. به طور

مثال «درصنعت ترک الف به تلامذه «طیور بلبل شیرین لحن گلشن محبت صلصل سروچمن مودت زید لطفه، همرنگ قمری طوق شوق حصول وصل شریف گلوبند نموده برسر تحریر مقصد می روم ووطوی صفت شکر شکن تقریر مطلب قلبی می شوم» (کالی رای تمیز، ۱۸۸۷، ص ۴)

درهمین کتاب صنعت غیر منقوطة آمده است مثلا: «گل دوحا ووداد صلصل سروسداد صاعد کرم سالک مسالک حکم لا لا طوطارام مدرمه...» (همان، ص ۲۲)

الگوی صنعت واسع الشفتین را نیز از همین کتاب می آوریم: «رنگ افزاری ریاض وفا چهره آرای گلستان صدق و صفاورید شفقت، اشتیاق وصال آن نهال گلشن سخن قردان، قدر خوان هرفن(همان، ص ۲۴)

نمونه صنعت واصل الشفتین هم دراین کتاب دیده می شود مثلا: «عندلیب بوستان معنی صنوبر چمان خیابان مهربانی سلامت بعد نغمه پردازی تمنای ملاقات...» (همان، ص ۲۵).

همچنین در بعضی نامه ها از «تکرار» استفاده شده است، مانند تکرار واژه گل در عبارات زیر: «درتکرار لفظ گل، گل گلزار فرزانیگی سلامت دستار اشتیاق را به گل های تسلیم آراسته وگلدسته ارادت به ریاحین نیاز پیراسته گل افشان مدعا می گردد گلچین گلستان وفا» (همان، ص ۲۹) «سرخط» در معنای متداول به قباله واجاره نامه می گویند. اما در کتاب های انشای فارسی شبه قاره یادداشتی است که در آن تعهدات استخدام کسی ذکر شده باشد به طور نمونه:

«من که نواز سائیس ساکن اسولی چون به سرکار عالی اقتدار سید امانت علی درعهده سائیسی برای تیمار است معرفت مرزا احمد علی نوکر شدم اقراری نمایم که شب وروز به کار خود سرگرم ومستعد باشم اگر بی رضامندی نوکری بگزارم دوماهه ضابطه (حقوق دوماه) بدهم بنابراین این چند کلمه به طریق سرخط نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد وعندالحاجت به کار آید» (محمد فایق، همان، ص ۸۱)

کتاب نامه

- آفتاب اصغر(۱۹۶۴م)، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، لاهور.
- نصرت جهان ختک (۱۹۸۸)، انشا نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان (رساله دکتری)، دانشگاه تهران.
- محمد جعفر(بی تا)، انشای عجیب ، لاهور.
- محمد فایق (۱۳۲۸ق)، انشای فائق معروف به دستور الانشاء، لاهور.
- هرکرن (۱۳۲۰ق)، انشای هرکرن، لاهور.
- دهخدا(۱۳۳۰ش) لغت نامه، دانشگاه تهران.
- _____ (۱۹۷۸)، فیروز اللغات، لاهور.
- زاهدی ، شاه محمد (۱۲۴۸ش / ۱۹۱۳م)، مفید نامه ، کانپور.
- حفظ الله (۱۳۴۸ش / ۱۹۸۵م)، انشای فیض رسان.
- هیر لال عرف هری کشن (۱۹۸۷)، انشای لطیف، کانپور.
- برکات، سید احمد ، فارسی نویسان هندو (رساله دکتری) ، دانشگاه تهران.

- منشی غلام صفدر (۱۲۸۷ق)، انشای صفدری، لاهور.
- نثار علی بخاری (۱۳۳۶ق)، انشای دلگشا، لاهور.
- نظام الدین خادم (۱۳۰۵ق)، انشای خادمی، لاهور.
- خیرات، سید علی (۱۳۰۱ق)، انشای بهار رقم، کانپور.
- منشی کالی رای تمیز (۱۸۸۷)، انشای تمیز، کانپور.

بررسی ارتباطات فرهنگی جنوب شرق ایران با دره سند (با تاکید بر مقایسه گونه شناسی داده های سفالی)

محمد مهدی توسلی / *

علی اکبر آبتین **

* . دانشیار باستان شناسی و تاریخ هند، دانشگاه بلوچستان. tavasoli54@yahoo.com

** . کارشناس ارشد باستان شناسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

چکیده

نیمه نخست هزاره سوم، به نظر می رسد که دوره اوج توزیع و گسترش پدیده های فرهنگی بین شرق و غرب بوده است. محرکه های فرهنگی این دوره نیز از مرکز فلات ایران سرچشمه می گیرد و به شرق تا آسیای مرکزی و افغانستان می رسد و به همین ترتیب، به جنوب شرقی و داخل خاک پاکستان راه می یابد. مدارک باستان شناختی به دست آمده از محوطه های پیش از تاریخی نشان می دهد که منشاء حرکت های فرهنگی در خلال هزاره سوم قبل از میلاد، فقط به راه های شناخته شده شمالی منحصر نبوده است و راه های خشکی جنوبی، که جنوب فلات ایران را به جنوب بلوچستان پاکستان وصل می کرده، در این دوره نیز اهمیت یافته و نقاطی چون موهنجودارو، شهرسوخته، تپه یحیی، تل ابلیس، تپه بمپور و... در این مسیر قرار گرفته اند.

چقدر مدارک و مواد باستانی به دست آمده از این دوره مانند انواع فلز، سنگ و اشیاء گوناگون، به ویژه سفال، می توانند روابط مستحکمی را که میان محوطه های باستانی دره سند، بلوچستان، شمال و جنوب ایران و بینالنهرین در هزاره سوم ق.م. به وجود آمده بود، تایید کنند؟ اگر مطالعه تطبیقی بر روی این داده ها، به خصوص یافته های سفالی (از لحاظ نقوش)، بتواند عمق ارتباطات گسترده و تشابهات فرهنگی دو منطقه را اثبات نماید، نتیجه مطالعات نویسندگان این مقاله توانسته است شیوه نوینی در تعبیر و تفسیر مواد فرهنگی ارائه کند. این تحقیق بر اساس داده های سفالی که از کاوش های باستان شناسی بسیاری که در دره سند، به خصوص در محوطه باستانی موهنجودارو و هاراپا و در جنوب شرق ایران و به خصوص در محوطه باستانی شهرسوخته و بمپور، صورت گرفته استوار می باشد. هدف پژوهشگران این مقاله ارائه تصویری جامع از تبادلات فرهنگی این دو منطقه بر اساس داده های یاد شده است.

واژگان کلیدی

شهرسوخته، دره سند، مدارک باستان شناختی، مبادلات فرهنگی، جنوب شرق ایران.

مقدمه

هنر سفالگری یکی از قدیمی ترین و زیباترین هنرهای شناخته شده ی جهان، خصوصاً مشرق زمین و به خصوص ایران است. هزاران سال پیش در عصر نوسنگی، زمانی که انسان با فن سبذافی آشنایی یافته بود احتمالاً با اندود کردن بدنه خارجی سبدها و قرار گرفتن آنها به طور اتفاقی در کنار آتش، موفق به شناخت ظروف گلی و مزایای آن شد. واقعیت امر این است که در جوامع پیش از تاریخ ظروف سفالین علاوه بر جنبه های کاربردی روزانه (پخت و پز، ذخیره سازی مواد وغیره) در دسترس ترین و فراوان ترین سطوح برای نقش اندازی و ارضای حس زیبایی و تزئینی بوده است. در

عین حال به نظر می رسد بین نقش مایه ها، به ویژه نقش مایه های حیوانی و گیاهی، و باورهای مردم ارتباطات تنگاتنگی بوده است. شاید بتوان گفت نقشمایه ها به غیر از جنبه های تزئینی صرف، نمادهایی از اعتقادات و تفکرات سفالگران این دوره ها را آشکار می سازد. در کاوش های سال ۱۹۷۸م در نواحی تل ابلیس، بمپور و تپه یحیی در جنوب ایران، مدارک با ارزشی برای مقایسه با فرهنگ های حوضه سند به دست آمده است. با توجه به این مدارک و مقایسه آنها با فرهنگ مادی نواحی امری، نال و کولی که تاریخی بین ۴۰۰۰ تا ۲۹۰۰ سال ق.م. را نشان می دهند، می توان گفت عناصر فرهنگی هاراپا و غرب بلوچستان به سمت دره سند حرکت کرده اند. به نظر می رسد در این دوره است که تحت تاثیر فرهنگ های مجاور، طرح های منقوش به زودی در نمونه های ترکیبی فراوان شامل طرح های استادانه هندسی وارد فرهنگ مادی حوضه سند می شود. همچنین، حاشیه آرایبی روی سفال با تصاویر گاو، بز و دیگر جانوران در شمال و مرکز بلوچستان ظاهر می شود. به نمایه های گیاهی و جانوری، به ویژه برگ انجیر هندی (Pipal) و پرندگان بر روی سفال در این ناحیه به خوبی نقش می گیرد. نکته بسیار مهمی که از کاوشهای انجام شده در این منطقه، پیرامون هزاره ۴ و ۳ ق.م. فهمیده می شود، درک نخستین نمونه های یک جانشینی یا استقرار در دره های بلوچستان است که خود یکی از عوامل مهم ارتباط نواحی جنوبی سند با غرب و شمال سرزمین بلوچستان یعنی بخش بزرگی از فلات ایران - افغانستان و جنوب ایران - است. این نمونه های استقرار تنها با تغییر اندکی در سبک سفال برای بیش از دو هزار سال در سراسر دره های بلوچستان دوام یافتند (A.Allchin 1989:173 onward)

گستره تمدن هاراپایی

گستره تمدن هاراپایی از تمدن های مصری و بین النهرینی پهناورتر است. این تمدن در ناحیه ای بسیار وسیع با طولی در حدود ۱۶۰۰ کیلومتر، از روپار در تپه های سیملا تا سوتگاجن دور، و پهناپی در حدود ۱۲۰۰ کیلومتر از سوتگاجندور تا کناره خلیج کامبی در غرب هند، در یک ناحیه کم و بیش مثلی شکل به مساحتی بیش از نیم میلیون کیلومتر مربع پراکنده شده است (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۶۵-۶۴). این منطقه که در شمال و غرب بیابان تهر (Thar) واقع شده است (Possehl, 2002,6)، به دو بخش عمده تقسیم می شود: بخش شرقی سند، شامل دشت های پنجاب و ناحیه دلتای رودخانه سند و بخش غربی سلسله کوهستان های استان شمال غربی پاکستان و سرزمین خشک بلوچستان و مناطق کوهستانی گلگیت و بلتستان در دامنه هیمالیاست (توسلی، ۱۳۷۸: ۵۶-۵۵). در این پژوهش بر قسمت های شرقی منطقه دره سند، به خاطر وجود دو محوطه مهم موهنجودارو و هاراپا، تاکید شده است. محوطه موهنجودارو در قسمت راست دره ی سند و هاراپا در قسمت چپ آن واقع است که اکنون مسیر خشک رودخانه راوی (Ravi) در پنجاب است (Allchin 1968:129). محوطه های هاراپایی به دو گروه اصلی و عمده شمالی یعنی منطقه پنجاب، که شهر عمده آن هاراپاست، و

گروه جنوبی سند، با مرکزیت اصلی موهنجودارو، تقسیم می شود. به تعبیر دیگر فقط موهنجودارو در میان شهرهای مهم این تمدن در خود حوزه سند قرار گرفته است.

موهنجودارو به معنای تپه مردگان، در محور تجارت شرق و غرب مسیر کوتا و کچی و سند (Jansen, 122 : 2002) و در ساحل راست و غرب رودخانه سند در ۴۰ کیلومتری ناحیه لارکانا در ایالت سند و در ۱۲ کیلومتری جاده دوکری (Dokri)، در شمال غربی راه آهن واقع شده است (Marshall, 1983:10). این شهر بزرگ ترین شهر دره سند بود (Possehl, 2002 : 24). هاراپا در بخش های شمالی رودخانه سند و ۶۰۰ کیلومتری موهنجودارو، در کنار بستر رودخانه سوخاروا از شعبات رود راوی، در ناحیه ساهیوال ایالت پنجاب واقع است. هاراپا همچنین به عنوان یک مرکز شهری در دره سند در طول هزاره سوم ق.م. به وجود آمد. مساحت این منطقه در حدود ۱۰۰ هکتار ذکر شده است (Possehl, Ibid/66) و در نزدیکی کانال سیلاب قدیمی رودخانه راوی قرار دارد (Ratnagar, 2002:24).

تاریخچه مطالعات باستان شناسی منطقه جنوب شرق ایران

اطلاعات باستان شناسی در نواحی جنوب شرقی ایران با بررسی ها و گمانه های سر اورل اشتاین در تپه ابلیس و تپه نورآباد در جنوب کرمان، شهر سوخته در سیستان، بمپور، دامین و چاه حسینی در غرب بلوچستان همراه بوده است. باستان شناسان با مطالعه بر روی سفال های مذکور، به این فکر افتادند که منطقه شرق و جنوب شرق ایران می تواند دارای ارتباطات فرهنگی وسیعی با فرهنگ های فارس، جلگه

شوش و بین النهرین از طرف غرب و تمدن های همجوار موهنجودارو و هاراپا در دره سند باشد(عباس نژاد، ۱۳۷۳: ۵۰).

شهر سوخته

این شهر در کنار جاده زابل-زاهدان، در حدود ۶۵ کیلومتری جنوب زابل واقع شده است (Tosi, 1968:15). این محوطه مهم دوران آغاز شهرنشینی در ۶۱ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۰ درجه و ۳۹ دقیقه عرض جغرافیایی و در ۷۵۰ کیلومتری مدار راس السرطان قرار دارد. جالب توجه است که ارتفاع شهرسوخته بین ۱۰ تا ۱۸ متر است (Tosi 1975:30) که از این ارتفاع ۷ متر بالایی شامل مواد و لایه های باستانی و لایه های پایین تر شامل رسوبات مربوط به دوره پلیستوسن می باشد (Tosi & Piperno, 1973:187). بقایای فرهنگی و باستانی بر روی این محوطه در سطحی به وسعت ۱۵۱ هکتار پراکنده شده است (Biscione et al, 1977:104). این محوطه باستانی به همراه موندیگک و دیگر محوطه باستانی آغاز تاریخی، که در مصب دو رود ارغنداب و هیرمند در دره کشکی نخود (در نزدیکی قندهار) قرار دارند، دو نقطه اتصال تمدن های شرق و غرب (بین النهرین و

سند) را تشکیل می دهند (Shirazi 2007:147-159). اشتاین اولین کسی بود که اولین گزارش علمی را در سال ۱۹۱۶م نوشت (Mortazavi, 2004:43). اشتاین همچنین تعدادی از محوطه های اطراف رامرود را که نزدیک بستر قدیمی رود بیابان بود، بررسی نمود که بزرگ ترین آنها شهر سوخته است (Tosi, 1968:13). اولین حفاری باستان شناسانه شهر سوخته، تحت سرپرستی ماریتسو توزی، در سال ۱۹۶۷م آغاز شد و تا سال ۱۹۷۸م ادامه یافت (Sajjadi Sayed 2003:196,271). دوره دوم کاوش های باستان شناسی در شهرسوخته از سال ۱۳۷۶ش و به دست هیئت ایرانی آغاز شد. گروه باستان شناسان شهرسوخته در دو فصل نخست حفاری در این محل، کار بررسی و کاوش را در گورستان متمرکز کردند(سید سجادی ۱۳۸۵:۱۷). چهار دوره اصلی عبارت اند از: دوره یکم (۲۸۰۰-۳۲۰۰ ق.م)، دوره دوم (۲۵۰۰-۲۸۰۰ ق.م)، دوره سوم (۲۵۰۰-۲۲۰۰ ق.م) و دوره چهارم (۲۳۰۰-۲۰۰۰ یا ۱۸۰۰ ق.م). شهرسوخته طی دوره یکم پایه گذاری شده، در دوره دوم به اوج شکوفایی خود رسیده و از دوره سوم دوران اضمحلال آن آغاز شده و در پایان دوره چهارم از بین رفته است.(همان:۱۹).

بمپور: درهٔ بمپور در بلوچستان ایران واقع شده که استقرارهای فلات مرکزی ایران را با استقرارهای دره هند پیوند داده است (Shaffer, 1986:63). تپه بمپور که در ۲/۵ کیلومتری شمال رودخانه بمپور قرار گرفته است، دو قسمت اصلی را در بر می گیرد: تپه پیش از تاریخی و قلعه اسلامی

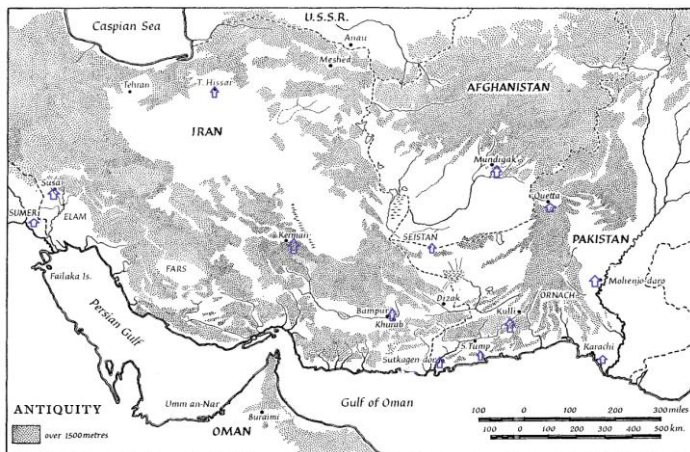
(Tosi 1970:18، Tosi 1974، 29-32، Stein, 1937:105). توجه باستان شناسان به بمپور برای نخستین بار با بررسی سر اورل اشتاین در بهار ۱۹۳۲م میلادی جلب گردید. (De Cardi, 1986:135). بعد از اشتاین و با توجه به اطلاعاتی که توسط اشتاین از محوطه باستانی بمپور داده شده بود، تپه بمپور توسط هیئتی از باستان شناسان انگلیسی، به سرپرستی خانم بتاتریس دکاردی، حفاری شد. وی در سال ۱۹۶۶م موفق به انجام این کار شد و گزارش کار بررسی و حفاری آن در یک جلد در سال ۱۹۶۸م چاپ و منتشر گردید.(Tosi, 1974:29، De Cardi, 1968:135). دکاردی طی مطالعات خویش در دههٔ ۷۰ میلادی دوره های فرهنگی بمپور را به شش دوره تقسیم نموده (۲۹۰۰ تا ۱۹۰۰ ق.م) که اولین تاریخ گذاری از این منطقه است که بر اساس طبقه بندی سفال های بمپور و مقایسه آن با سایر مناطق به دست آمده است (Lamberg-Karlovsky, 1977:144). البته شباهت های زیادی بین سفال های ادوار شش گانهٔ این تپه دیده می شود، که با توجه به این شباهت ها دکاردی در ادامه مطالعاتش، این تاریخ گذاری را تصحیح می کند. وی ادوار شش گانهٔ را در دو گروه فرهنگی جداگانه تنظیم می نماید. دوره

های IV, III, II, I را در دوره فرهنگی جدید یک، و دوره های VI, V در دوره فرهنگی جدید دو معرفی شده اند. بر اساس مطالعات دکاردی دوره اول بمپور در اواسط هزاره سوم ق.م شروع می شود و دوره شش آن در ربع اول هزاره دوم ق.م به پایان می رسد (Tosi, 1970:12 ;Shaffer 1978:85).

راه های ارتباطی

یکی از جنبه های مهم روابط بین سرزمین های ایران و پاکستان امروزی (شامل سند و پنجاب بلوچستان) راه های ارتباطی است که در قدیم مراکز اصلی تمدن های پیش از تاریخ را به یکدیگر وصل می کرد (سید سجادی، ۱۳۸۸: ۲۵۶). روابط بین فلات ایران و سرزمین های سند و پنجاب از زمان کشف تمدن های هاراپا و موهنجودارو و دیگر محوطه های شناخته شده تمدن سند آغاز شده و پس از کشف یک سلسله مواد فرهنگی، که پیش تر شبیه آنها در ایران نیز کشف شده بود، ادامه پیدا کرده است (همان: ۲۵۷). مدارک موجود، چه مواد باستانی و چه مدارک باستانی شده، ثابت می کند که هزاره سوم، از نظر رواج تجارت با مناطق دوردست، مهم ترین دوره پیش از تاریخ به شمار می رود (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۶۱). در اواخر هزاره چهارم و در طول هزاره دوم و سوم ق.م. یک ارتباط تجاری- فرهنگی منطقه های (Lamberg-Karlovsky, Tosi, 1973:40) بین محوطه های باستانی جنوب شرق ایران و بلوچستان، دره کویت در پاکستان، ترکمنستان، شوش و بین النهرین برقرار بود و هر کدام موجد یک مرکز شهرنشینی بودند (کابلی، ۱۳۶۸: ۹۵). در سراسر فلات ایران سیستم راه های کاروانی، استان های مختلف را به هم وصل می کرد. طبیعتاً راه های اصلی از یک مرکز تجاری به مرکز تجاری دیگر بود و شکل توزیع یا پخش آبادیهای باستانی می بایست به آنها ارتباط داشته باشد (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۶۲). یکی از راه های زمینی اصلی ایران در امتداد دامنه های جنوبی البرز در جهت شرق به غرب تا منطقه مشهد ادامه پیدا می کرد و سپس از آنجا به سوی شرق متمایل می شد و به شهر هرات در داخل افغانستان می رسید. از مشهد راه دیگری به دشت های ترکمنستان و به سوی شمال جریان داشت و راه دیگری که در جهت جنوب و جنوب شرق امتداد می یافت، از طریق سیستان و راه قندهار به دشت کابل می رسید. همین راه، از سوی دیگر، به دشت کویت متصل می شد. راه دیگر ارتباط مشهد با کویت مسیر مستقیمی بود که از عبور از قندهار به کویت منتهی می شد و سپس به دره سند می رسید (سید سجادی، ۱۳۸۸: ۲۵۶). در شمال راه اصلی ارتباطات، شاهراه غربی- شرقی که طول فلات ایران و رشته کوه البرز را به مرو و هرات می رساند، بوده است و راه مهم دیگر در جنوب سیستان، و دره بمپور را تا شاهی تمپ و کولی در بلوچستان به موهنجودارو و دره سند وصل می کرد، که به موازات راه شمالی بیشتر به سمت راه زمینی جنوبی بین بین النهرین و دره سند طول مرکز ایران را از میان

کرمانشاه، همدان، سلطان آباد، قم، کاشان، یزد، کرمان و بمپور و سپس از مکران مرکزی به طرف حوضه دره سند می پیمود. در طول همین راه ارتباطی بود که در عهد باستان مهاجران نخستین از ایران وارد بلوچستان می شدند. این راه آشکارا مهم ترین راه ارتباطی از شمال غربی به جنوب شرقی است (رضائی زاده، ۱۳۷۲: ۶۲). راه اتصال به جنوب غربی خوزستان در نزدیکی بین النهرین، از طریق زاگرس و از راه قم به خرم آباد کنونی و شوش می رفت. این راه از طریق شوش به جنوب ایران و سپس به ناحیه بلوچستان پاکستان می رفت و، در واقع، خاورمیانه را به آن سوی سند پیوند می زد (توسلی، ۱۳۷۸: ۱۵). مدارک و شواهد پیدا شده از محوطه های هزاره سوم پیش از میلادی و دوره های بعد از آن نیز گواه این ارتباط و تاثیرات آن در طول زمان های بعدی است (سید سجادی، ۱۳۸۸: ۲۵۶).



نقشه کلی دو منطقه و راه های ارتباطی بین آنها

سفال منقوش جنوب شرق ایران

در سال ۱۹۳۶م سر اورل اشتاین طی بررسی ها و کاوش های باستان شناسی از ناحیه مکران تا بلوچستان در حوضه رودخانه بمپور، طی کاوشهای اولیه قطعاتی از سفالینه های ظریف خاکستری رنگ و منقوش را به دست آورد و آنها را در دوره کالکولتیک طبقه بندی کرد. نقوش سفالینه ها عبارت بودند از: شطرنج ها و هاشورهایی که در فواصل خطوط موازی نقش حیوانات شاخداری مثل بزکوهی تصویر شده بود. سفال های خاکستری با نقوش سیاه رنگ، بزهای کوهی را با ترکیبات تجریدی و غیرطبیعی و در حدفاصل خطوط هندسی از قبیل شطرنج و مثلث نشان داده اند. سفال منقوش نیز به وفور پراکنده بود و تصاویر بسیاری از جانوران و گیاهان بومی با شاخ و برگ ها و خطوط موج را معرفی کرده که دارای مشابهت هایی در شاهتومپ بوده اند (کامبخش فرد ۱۳۷۹: ۱۰۶). سفال شهرسوخته به دو گروه کلی نخودی و خاکستری تقسیم می شود. سفال نخودی در کلیه ادوار شهر دیده شده است. لیوان، کاسه و خمره شکل اصلی ظروف نخودی را تشکیل می دهد. بیشتر سفال های خاکستری به شکل کاسه های گود و پیاله های کوچک و چند مورد ظرف شیپوری شکل هستند. تقریباً تمام کاسه های گود خاکستری رنگ شهرسوخته منقوش هستند. در شهرسوخته ظرف های رنگارنگ و دو رنگ نیز تولید می شده است. این ظروف دارای نقشه های هندسی هستند که با رنگ های نارنجی، سیاه و قهوه ای مزین شده اند (موگاورو و سید سجادی، ۱۳۸۷: ۴). ویژگی شاخص نقش مایه های سیاه تا قهوه ای بر روی ظروف نخودی رنگ شهرسوخته در واقع نمایش نقش مایه های هندسی و نیز نقش مایه های طبیعی - هندسی است. درتایید این گفته می توان ادعا

نمود که نه تنها در سیستان، بلکه در تمام فلات ایران، در طول هزاره سوم قبل از میلاد، عناصر شناخته شده ای مانند نقش گوزن نر که معمولاً بر روی ظروف سفالی نقش می شد، به صورت سایه نما و طرح های استیلیزه درآمده و متعاقب آن تبدیل به تکنیکی گردیده که پیش از آن به صورت مسبک های هندسی در این مناطق معمول و متداول بود و جایگاه مهمی را در هارمونی نقوش به خود اختصاص می دهد (بیشونه و بوگاری (Salvatori, 1997: 100 & Vidale, 1385:516). در شهر سوخته نقوش هندسی که بیشتر نقوش تزئینی شهرسوخته تشکیل می دهد مرکب از خطوط مختلف و ترکیبی است که شکل های مختلف هندسی را می سازند. نقش های مثلث های دنباله دار، مثلث های واژگون، خطوط پلکانی، نیم دایره ها، نقوش شطرنجی و خطوط زنجیری از نقشهای رایج بر روی کاسه های نخودی رنگ شهرسوخته است (سید سجادی، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

در حوضه رودخانه بمپور قطعات سفال در انواع مختلف قرمز، خاکستری و زرد رنگ منقوش، در مساحت چندین کیلومتر گسترده و پراکنده بوده است. در ساحل چپ رودخانه در ناحیه جازموریان و در منطقه خوراب نیز قطعات بسیاری از سفال پراکنده بوده که مربوط به دوره کالکولتیک تاریخی و اسلامی تشخیص داده شده است. آثار منقوش این ناحیه بیشتر مربوط به دوره کالکولتیک است و نقوش سفالینه ها را بیشتر تصاویر جانوران از جمله بزهای کوهی تشکیل می دهد. با این حال، نقش مرغان و

پرنندگان نیز وجود دارد. از جمله نقش های دیگر، نقش صلیب شکسته (سواستیکا) در روی برخی از سفالینه هاست که نظایر آنها در شاهیتومپ قبلا بررسی شده است (کامبخش فرد، ۱۳۷۹: ۱۰۷-۱۰۶). سفال های قرمز که با نقش جانوران تزیین شده اند، احتمالاً در دوره VI بمپور به دست سفالگران محلی از سفال های خارجی تقلب شده است.

سفال دره سند

سفال در دره سند قابل توجه تر از بین النهرین بوده است. در دره سند سفالهای ظریفی ساخته می شده است که اغلب اوقات دارای نقوش زیبایی بوده اند. در میان سفال های به دست آمده، پوشش گلی برروی سفال های ظریف، قرمز یا کرم رنگ است در حالی که سفال خاکستری گاه گاهی دارای پوشش گلی خاکستری مایل به سیاه دارد (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۷۲). بعضی از تزئینات حکاکی شده در نهایت جذابیت و زیبایی اند. سفال ها نقش های گوناگونی دارند که یک نوع آن فشاری و چاپی است و نوع دیگر آن به وسیله قلم های سخت برروی پوشش گلی قرمز تند کنده شده است. این تزئینات اکثراً سفال های منقوش را شامل می شود، به ویژه سفال هایی که رنگ نقش ها در کل سیاه است. چنین نقش های زیبایی به ندرت برروی پوشش های گلی کرم رنگ دیده می شود. نقش های سفال های دره سند عبارت اند از: موضوعات گیاهی استلیزه مانند برگ درختان یا گیاهان بالارونده شاخه یا نقوش تکراری، دایره های به هم پیچیده و متقاطع، نقوش فلسیفرم با تنه نیم دایره های و سپس شطرنجی، مثلثی، موضوعات پیچیده برروی خط موجدار- که شبیه این بن مایه ها در سایر هنرها نیز به کار گرفته شده است (همان: ۷۷). طرح های مشهور هاراپایی از جمله برگ درخت پپیال (انجیر هندی)، ماهی، دایره های درهم رفته، دواپر یا توپ های به هم متصل، طاووس، بز کوهی، نمادخورشید و دیگر نمونه ها، به رنگ سیاه، که به صورت برجسته معمولی اما به سبک قراردادی هستند (همان: ۷۸-۷۶).

موضوعات و طرح های مشترک سفال

بعضی از طرح های سفال هاراپا با آنان که در ایران پیدا شده اند، شباهت دارد و در بعضی موارد نیز تفاوت هایی دیده می شود. موضوع های هندسی، حیوانات و گیاهان برروی سفال های هر دو کشور وجود دارد. اینک به اجمال به مقایسه نقوش سفالی دو منطقه می پردازیم:

طرح هندسی

نقش مایه های هندسی غالباً به اشکال مختلف بر روی اشیاء سفالی ظاهر شده اند. این نقش مایه ها در مواردی مستقیماً در کنار نقوش جانوری و گه گاه نقوش گیاهی و یا به صورت گروهی در گوشه های و به ظاهر مستقل از دیگر نقوش ارائه شده اند (سید سجادی، ۱۳۸۶: ۱۵۰). بیشتر نقوش تزیینی مشابه دو منطقه را نقوش هندسی تشکیل می دهد که در دو منطقه به مراتب نسبت به

نقوش گیاهی و حیوانی بیشتر کاربرد داشته است و مرکب از خطوط مختلف و ترکیبی است که شکل های مختلف هندسی را می سازند. نقش های مثلث های دنباله دار، مثلث های واژگون که از راس به هم متصل اند، خطوط پلکانی، نیم دایره ها، خطوط زنجیری و غیره. این نقوش را می توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) نقوش اصلی: این نقوش به صورت نقش اصلی در کنار یا داخل ظروف آمده و با خطوط موازی اطراف آنها محدود شده است. ب) نقوش فرعی: این نقوش معمولاً برای تزئین نقوش اصلی در اکثر سفال ها با فرم های متنوع دیده می شود.

نقش دواير متحد المركز داراي شعاع

این عنصر تزئینی که متشکل از دواير متحدالمركز با شعاع نور است (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۶) به صورت محدود بر روی سفال های بمپور دیده شده است. این نقش کاملاً شبیه به نگاره خورشید است و تمامی بافندگان و هنرمندان امروزی نیز از آن به عنوان نشان یا نماد خورشید یاد می کنند و دلیل استفاده از آن را محبوبیت و تقدس خورشید در این منطقه از دیرباز تاکنون می دانند. در شهر سوخته این عنصر تزئینی، که متشکل از دواير هم مرکز با شعاع نور یا بدون آن است، به صورت محدود بر روی چند قطعه سفال دیده شده است (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۶). این نقش احتمالاً نشان دهنده یکی از نمادهای هندسی مربوط به آسمان (خورشید) است. بوکور در مورد نقش نمادین خورشید در کتاب *رمزهای زنده جان می آورد*، می نویسد: «خورشید نشانه حیات و سرچشمه نیروی (انرژی) انسان و کیهان است. خورشید که مظهر مجسم نیروهای آسمان و زمین است، "پدر بشر" نامیده شده است. خورشید از بطن زمین یا از ژرفای دریا سر بر می کشد و در جهان غیب، ناپدید می گردد. خورشید در بعضی مناطق رمز بیماری و رستاخیز است. رمز خورشید که نمودگار دو ساحت روشنایی و تاریکی روزان و شبان است، رمزی دو سوگرا و دوپهلوست. دور هر روزینه اش، رمز زندگی انسان تلقی شده است» (بوکور، ۱۳۷۶: ۸۰ - ۸۱). در فرهنگ هاراپا نماد خورشید به رنگ سیاه، به صورت برجسته معمولی، اما به سبک قراردادی است (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۷۸-۷۶).

مثلث ها

بیشتر شکل هندسی که در تزئین سفال ها نقش اساسی دارد، نقش مثلث می باشد که به اشکال مختلف بر روی سفال ها از قبیل مثلث های از راس آویزان، مثلث های پشت سر هم و نقشین شده اند. یکی از این نقوش مشابه هندسی، طرحی است که دو مثلث از راس به هم متصل اند و در سفال هاراپا پیدا شده است. این طرح در شوش A و موسیان و در سیلک وجود دارد. در سفال های هاراپا داخل مثلث ها به هم متصل اند (همان: ۸۸). این عنصر تزئینی یکی دیگر از بن مایه های معمول و مرسوم در شهر سوخته است که دارای دو عملکرد متفاوت می باشد. نقش تزئینی فوق هم به عنوان یک نقش مایه کامل در داخل فریزها و هم به عنوان یک عنصر تزئینی منفرد بر سطح

سفال ها ترسیم شده است. اگر این نقش مایه به عنوان یک نقش تزئینی منفرد ترسیم شود، معمولاً در جاهای مختلفی از سطح ظرف به کار می رود. گاهی این نقش به صورت زنجیره ای از مثلث مانند دالبرها و خطوط پله دار به صورت مورب از لبه تا کف ظرف ترسیم شده است. همچنین این نقش مایه در فریزهای ترکیبی به صورت آویخته در پایین نوارهای تحتانی به چشم می خورد. علاوه بر این، مثلث یک عنصر تزئینی شاخص در هارمونی نقوش به شمار می رود. تناوب اشکال مختلف هاشور در زنجیره مثلث ها گاهی موجب پیدایش یک رنگ می شود که این خود یکی از مهم ترین شاخصه های ظروف نخودی شهرسوخته است (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۱). نقش مثلث یکی از پرکاربرد ترین نقش مایه هایی است که در سفالینه های بلوچستان نیز دیده می شود (نک: جدول تطبیقی نقوش، در همین مقاله). نقش تزئینی فوق هم به عنوان یک نقش مایه کامل در داخل فریزها و هم به عنوان یک عنصر تزئینی منفرد بر سطح سفال ها ترسیم شده است (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۱). این نقش به حالت های گوناگونی چون مثلث های منفرد، زنجیره مثلث های متناوب، مثلث های هاشوردار و غیره بر روی سفال ها قابل رؤیت است. نقش های مثلثی شهرسوخته را می توان به گروه های زیر تقسیم کرد:

الف) مثلث منفرد، ب) یک جفت مثلث ردیفی و پیوسته، ج) زنجیره ای از مثلث ها، د) مثلث توپر با انواع هاشورهای عمودی، افقی، مورب، متقاطع و توپر، ه) مثلث با اضلاع دنداندار.

نقش زیگزاگ ها

معمولاً زیگزاگ ها در داخل فریزها ترسیم می شوند. اما مواردی نیز وجود دارد که آنها به تنهایی و بدون قرار گرفتن درون یک فریز به صورت دسته های سه یا چهار تایی برای تزئین لبه داخلی کاسه و یا در حالی که از لبه ظرف به طرف کف امتداد پیدا کرده اند ترسیم شده اند (همان: ۵۰۸). البته این نقش مایه گاهی به صورت منفرد نیز دیده می شود و در مواردی بین دو زیگزاگ را با هاشورهای عمودی پر کرده اند. این نقش غالباً به شکل های زیگزاگ منفرد، زیگزاگ جفتی و زیگزاگ های چندتایی در درون فریزها ظاهر شده است. گاهی نیز یک نوار زیگزاگ ضخیم را بر بدنه ظروف ترسیم می کردند.

لوزی ها

این نقش به شکل ها و حالت های مختلف در درون بافته ها به کار رفته است. لوزی ها همراه با دالبرها و مثلث ها از عناصر شاخص و تکراری در تزئین ظروف نخودی به شمار می روند. لوزی ها همراه با دیگر عناصر تزئینی به صورت مستقل دارای هاشور هستند و یا اینکه با خطوط موازی و یا دیگر عناصر ساده در ترکیبات پیچیده به کار می روند. لوزی ها تقریباً همیشه در فریزها ترسیم شده اند که در این

صورت یا ساده هستند و یا اینکه به چندین گونه تقسیم می شوند، که در این صورت یا به تنهایی و یا جفتی به کار می روند و یا حالت زنجیره ای عمودی و یا مورب پیدا می کنند. زنجیره لوزی های مورب در کاسه ها چنان از هارمونی پویایی برخوردار است که به سه ترکی و یا صلیب شکسته می رسد(همان: ۵۱۳). به نمایه لوزی یکی از پرکاربردترین نقش مایه های به کار رفته در تزیین ظروف سفالی شهرسوخته است. این نقش مایه به صورت های مختلف در جای جای ظروف جهت تزیین ترسیم می شده است. نقوش لوزی های به کار رفته در تزیین سفال ها را می توان به گروه های زیر تقسیم نمود: الف) لوزی منفرد تو خالی، ب) یک جفت لوزی ردیفی و پیوسته، ج) زنجیره ای از لوزی، د) لوزی با هاشورهای مورب متقاطع، ه) لوزی با اضلاع دندانه دار (همان جا).

طرح شطرنجی

یکی دیگر از نقوش هندسی که در تزیین سفالینه ها از آن استفاده شده نقش شطرنجی می باشد که در چندین مورد دیده شده است. این طرح نسبتاً در سفال هاراپا رایج است. مربع های یکی در میان با رنگ برجسته پر شده و یا با خطوط موازی قلم زده شده اند. گاهی اوقات مربع ها با نقطه، دایره و یا خطوط کج کوتاه پر شده اند. این طرح در بلوچستان کاملاً رایج است. این طرح در سیلک III و تل باکون نیز دیده شده است (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۸۹). این نقش مایه را گاه بر لبه ظرف و گاهی بر شکم خمره های کوچک سفالی به صورت یک کمر بند نقش کرده اند و گاهی این نقوش شطرنجی در میان دو خط افقی محصور شده اند؛ که به نظر می رسد یک نقش نمادین

باشد. جالب است که این نقش شطرنجی را بسیاری از هنرمندان امروز سیستان نماد مزارع کشاورزی در این منطقه می دانند (میرزا آقاجانی ملک میان، ۱۳۸۰: ۸۳). نقش شطرنجی هیچ گاه به صورت منفرد بر روی سفال های بمپور استفاده نشده و غالباً در کنار دیگر نقش مایه ها برای زینت بخشیدن به یک ظرف از آن استفاده می شده است. مثلاً بر روی این ظرف سفالی چندین فریز متشکل از نقش مایه های گوناگون ترسیم شده است.

طرح معروف به شانه

این نقش به سبب شباهت به شانه، به این اسم نامیده شده است و در سفال هاراپا و کولی نسبتاً رایج است. در ایران این نقش مشخصه رایج در سفال شوش، گیان، سیلک II، بمپور و شهر سوخته است که در شهر سوخته به وفور در داخل کاسه ها دیده می شود(رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۸۹). این عنصر تزیینی یک نقش مایه معمولی است که هم درون فریزها و هم خارج از آنها به عنوان یک عنصر تزیینی منفرد به حساب می آید. شانه به عنوان یک نقش مکمل، معمولاً به گونه ای ترسیم می شود که راس یک مثلث در کمرکش آن قرار می گیرد و یا اینکه به صورت منفرد بر روی بدنه ظرف و در زیر یک فریز ترسیم می شود (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۴). عموماً عقیده بر این است که بن مایه و موضوع شانه، نمایانگر پرنده ای نمادین یا بز و یا گوسفند کوهی با پشم و شاخ بلند است که آن

حیوان شاخداری را نشان می دهد که شباهت به این موضوع داشته و به همراه سمبل خورشید بر روی نمونه های سر حیوانات ختم می شود (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۸۹). نمونه های شهر سوخته در سطح پیشرفته تری هستند. دو سری دیده می شود که به وضوح نمایانگر یک حیوان نمادین، البته به شکل نیم رخ، است و به تدریج تغییر می کند و به شکل بز امروزی در می آید. بدنه هاشورخورد است. این طرح در فرهنگ هاراپا دیده نشده است.

نقش چلیپا یا صلیب مالتی (سواستیکا)

نقش هندسی چلیپا یا صلیب مالتی یکی از نقش مایه هایی است که گاهی اوقات به صورت نقش اصلی در کنار و یا در داخل ظرف آمده و با خطوط موازی اطراف آنها محدود شده است، اما گاهی نیز به صورت نقش فرعی برای تزیین نقوش اصلی در اکثر سفال ها با فرم های متنوع دیده می شود. نقش هندسی صلیب مالتی یا مالتایی نیز یکی از پرکاربردترین نقوش به کار رفته در سفال های شهرسوخته است. این نقش به حالت های گوناگون چون: الف) صلیب با بدنه چهار گوش، ب) صلیب مالتی سجاقدار، ج) صلیب مالتی پلهدار، د) صلیب مالتی دندانه دار، ه) صلیب مالتی با بدنه بزرگ که با هاشور عمودی تزیین شده، برای تزیین سفال های شهرسوخته استفاده شده است. (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۴). سفال گران شهرسوخته، از این نقش مایه به طور گسترده ای در زینت سفال ها استفاده کرده اند. آنان این نقش مایه را به فرم

های متنوع (چلیپای کامل - نیمه چلیپا) در تزیین بدنه و لبه سفال ها به کار برده اند. البته شایان ذکر است که نقش چلیپا و نیمه چلیپا در مهرهای سنگی و مفرغی شهرسوخته نیز به کار رفته است. این عنصر تزیینی در گروه دندانه ها و عناصر تزیینی پلهدار و شانه قرار دارد. این نقش مایه ها متشکل از شانه، پله و یا مثلث هایی با زوایای دندانه دار است که نوک آنها در مقابل زوایای مربعی قرار گرفته است که بدنه اصلی صلیب را تشکیل می دهد. در اقوام ژرمن، سواستیکا به طور کلی جایگزین آفتاب می شود. در سفالینه های ایلامی، سواستیکا به شکل صلیب شکست های است که به زحمت از مربع محاط به آن تمیز داده می شود. مربع در این وهله یعنی نماد آبیگر مقدس. از چهار گوشه این مربع ها چهار شکل مورب خارج می شوند که شاید نقش بازمانده قوچ های مقدسی باشند که اکنون در انتزاعی دیگر تنها شاخ های آنها باقی مانده است. بعدها با کشف یک سواستیکا به هنگام حفاری های حصارلیق یا تروی قدیم در کنار یک الهه، این ظن تقویت شد که این نماد، اشاره به باروری و حاصل خیزی نیز می کند (امینی، ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۰۹). نقش صلیب شکسته (سواستیکا) از جمله نقوشی است که در روی برخی از سفالینه هاست و نظایر آنها در شاهیتومپ قبلا بررسی شده است. نمونه سفال های ناحیه خوراب بلوچستان ایران به علت شکل و نقش های تزیینی خود، با خطوط مقطعی که داخل آنها تصویر شده است، با آثار شاهی تومپ شباهت دارند (کامبخش فرد ۱۳۷۹:

۱۰۷). این نقش در سفالینه های منطقه بمپور عنصر تزئینی بسیار نادری است که فقط در چند مورد اندک مشاهده شده است.

سفال پلیکروم

در استقرار نوین موهنجودارو یک نوع سفال چندرنگ یا پلیکروم نیز دیده میشود که این نقش ها عبارت اند از یک حاشیه سیاه بروی زمینه کرم که از رنگ های قرمز سبز یا زرد پر شده اند. چنین نقش هایی بعد از پخت سفال انجام می گرفته است. باید گفت که نقش های سیاه بروی زمینه قرمز، بیشتر از سایر نقش ها به کار گرفته شده است. این سبک تزئین را در امری هم می بینیم که احتمالاً هاراپا نیز از همین محل الهام گرفته باشد. این مسئله تداوم وحدت کاملی را به تمدن دره سند می دهد. ویژگی این سبک عبارت است از به کارگیری سطحی بزرگ از زمینه سفال که در این نقش ها، تابلوهای متعددی پشت سرهم قرار گرفته اند و کاملاً یکی دیگری را می پوشاند (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۷۷). این مورد در شهر سوخته نیز به وفور پیدا شده است، اما بروی سفالینه بمپور دیده نشده است.

طرح گیاهی

نقوش گیاهی از دیگر نقش مایه هایی است که هنرمندان و سفال گران پیش از تاریخ در مناطق مختلف بر روی سفال ها نقش می کرده اند. از آنجا که موضوع گیاه در رنگ آمیزی ساده و پرکردن سطح ظرف راحت است لذا این طرح نسبتاً رایج بوده و طرح های گیاهی در سفال هاراپا بیشتر طبیعی گرایانه است. مشخص ترین موضوع گیاهی در فرهنگ هاراپا برگ درخت انجیر مقدس بوده است که بر روی مهرها علاوه بر سفال نیز وجود دارد. در سفال مهی و مهرهای شوش نیز این نقش دیده شده است. درختی با برگ های نوک تیز در سفال هاراپا، مهی و شوش D وجود دارد (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۷۹). در تزئینات سفال های منقوش شهر سوخته کمتر نقوش گیاهی به چشم می خورد و نمونه های آن بسیار محدود می باشد، بگونه ای که فقط نقش برگ با نمونه های اندکی یافت می شود. این نمونه ها در بعضی موارد به صورت خطی، استیلزه شده، زنجیروار و هاشورخورده است و در مواردی به صورت واقع گرایانه با فرم های متنوع می باشد (شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۰). سجادی نیز معتقد است که برخی از نقش های موجود روی سفال های نخودی را می توان به نقوش گیاهان و طبیعت تعبیر کرد (سید سجادی، ۱۳۸۶: ۱۵۰). به طور کلی در بین گروه سفالینه های خاکستری، تعدادی بدون نقش و ساده است و شماری نیز در بدنه کروی خود نقش تاج گل پربریگی دارند که لبه برگ هایشان کنگره دار و شاخه هایشان تیغ دار است. نقش تاج گل در این منطقه رواج بسیار داشته زیرا بیشتر سفالینه های بمپور، دامین، کتوکان، چاهحسینی، شاهیتومپ و شهر سوخته دارای این تصاویر اختصاصی هستند (کامبخش فرد، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

برگ

نقش مایه فوق از عمده ترین عناصر تزئینی گیاهی در شهرسوخته است. نمونه های فراوانی از این نقش مایه در اشکال متنوع هم به صورت منفرد و هم درون فریزها دیده شده است که با سایر عناصر هندسی به صورت متناوب تکرار شده اند. از شاخص ترین اشکال برگ می توان به برگ های نیزه ای شکل، برگ مو که معمولاً با خطوط موازی متقاطع هاشوردار گردیده، برگ مثلثی شکل و برگ درخت انجیر اشاره نمود. گرچه برگ درخت انجیر فقط به صورت محدود بر روی چند قطعه سفال دیده شده است، اما در مقایسه با دیگر مراکز تولید سفال مانند بلوچستان و افغانستان دارای اهمیت فوق العاده ای است. معمولاً برگ های نیزه ای شکل از نظر ترکیبی در فریزها دیده می شوند و نحوه نمایش آنها نیز به این صورت است که به طرف یکدیگر کج شده و نوک آنها مماس با یکدیگر است (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۶). این نقش مایه در مرکز یک ظرف سفالی نقش گیاهی برگ را ایجاد کرده اند که این برگ ها شبیه به برگ درخت انجیر می باشد. این نقش که متعلق به دوره V در تپه بمپور می باشد در میان نقوش سفال های شهرسوخته هم مشاهده می شود و کاملاً قابل مقایسه با یکدیگرند.

نقش درخت زندگی

نقش درخت زندگی و حیوانات در دو طرف آن بر روی یکی از ظروف سفالی نخودی رنگ شهرسوخته به وضوح قابل مشاهده است. درمورد نگاره درخت زندگی دو نظر مطرح شده است؛ یکی آنکه این نقش مایه را نماد درخت سرو می دانند و دیگر اینکه این نقش همان درخت زندگی است که در گذشته اهمیت بسیار زیادی داشته است. نگاره درخت زندگی که در تمام فرهنگ های دنیا شناخته شده است مفاهیم آن در فلسفه و هنر ملل مختلف جهان حضور دارد. تصویر درخت کیهانی یا درخت زندگی در پیکره منسجمی از اسطوره ها، آیین ها، تصاویر و نمادها به چشم می خورد، و در مجموع چیزی را پدید می آورد که میرچا الیاده، تاریخ نگار ادیان، آن را "نمادگرایی مرکز" می نامد، زیرا که همه تصاویر نمادین درخت تا اندازه ای در این نمادگرایی شرکت می جوید (کوک، ۱۳۸۷: ۱۹).

نقش درخت نخل

این نقش به دلیل شباهت زیادی که با درخت نخل دارد، به این نام مشهور شده است. دکاردی معتقد است که این نقش مایه در مجموعه همه دوره های سفال بمپور ظاهر شده است (De Cardi, 1970:280). هنرمندان درخت نخل را معمولاً به صورت طبیعت گرایانه بر روی سفال ها ترسیم کرده اند. دکاردی می نویسد: «در دوره II تزئینات تقریباً به شکل کاملاً هندسی است به استثنای موتیف برگ درخت نخل و این نقش به حالت های مختلف بر روی سفال های بمپور دیده می شود» (De Cardi, 1970:280).

نقوش حیوانی

طرح های حیوانی در سفال هاراپا کمابیش قراردادی هستند. در حقیقت طرح های رنگ آمیزی شده قابل شناخت به بزهای کوهی با پیکری کشیده، طاووس رنگ آمیزی شده ناپخته، ماهی محدود می شود. (رمضانی زاده، ۱۳۷۲: ۷۸)

بزکوهی به ندرت در سفال هاراپا نشان داده شده است. اما یک نمونه از موهنجودارو به دست آمده است که به رنگ سیاه و نوار قرمز روشن می باشد. این بز پیکر و گردنی کشیده شده دارد با شاخ های بلند حکاکی شده به سمت عقب و پاهای کوتاه و چاق، پیکر هاشورخورده است. در پشت و زیر گردن آن درجلو، مجموعه ای از خطوط کوتاه وجود دارد که شاید زندگی گیاهی را نشان می دهد. بزکوهی باید برای مردم موهنجودارو شناخته شده باشد. هاشورخوردن پیکر به جای رنگ کردن آن به صورت رنگ سیاه برجسته در حکومت اولیه شوش D و موسیان نیز دیده شده که در شوش پیکره ها برجسته اند (همان: ۸۹). در شهر سوخته، نقش جانوران کمتر بر روی سفال ها دیده می شود و محدود به دو یا سه نوع جانور مانند بز، پرنده، گوزن، آهو و ماهی است. رایج ترین نقش جانوران نقش بز و گوزن است که بیشتر بر روی لیوان ها دیده می شود، اما در دوره سوم نقش ماهی نیز بر روی کاسه ها و بشقاب ها خودنمایی می کند (سید سجادی، ۱۳۸۶، ۱۵۰). درخور ذکر است که با بررسی های صورت گرفته مشخص شد که نقوش حیوانی سفال های شهر سوخته بعد از نقوش هندسی از نظر کمیت در جایگاه دوم قرار دارند.

نقش مار و ماهی های مسبک

مار و ماهی استیلیزه از نقش مایه های بسیار شاخص است. از موارد فوق میتوان به اندام میله ای شکل و یا هلالی آنها اشاره کرد که سر آنها شانه ای، کمانی و یا مثلثی شکل است. نمونه هایی که سر آنها مثلثی شکل است، اغلب دارای هاشورهای متقاطع می باشند. معمولاً ماهی ها را می توان از روی بدن هلالی شکل و دم شانه ای آنها تشخیص داد. گاهی نیز ماهی ها دارای باله می باشند. در یک مورد نیز نقش ماهی کاملاً به صورت طبیعی نشان داده شده است. گاهی اوقات تشخیص مارها با بدن های پیچ و تابدارشان از نقش مایه های ترکیبی بسیار دشوار است و در واقع مارها از بدنی به شکل S و یا یک خط موجدار همراه با خطوط دنداندار و شراهدار تشکیل شده اند. معمولاً این سر است که نشان می دهد این نقش متعلق به این دسته از تزیینات است. برخی از مارها و ماهی ها دارای دو سر مثلثی شکل هستند و چنین به نظر می رسد که دارای دو سر می باشند. زمینه تزیین نقش مایه مار، بر روی شانه لیوان های کروی شکل است و در یک مورد نیز این نقش به صورت آویخته دیده شده است. نقش ماهی نه تنها به صورت ترکیبی بر روی شانه ظروف، بلکه درون کاسه ها به صورت متناوب با دیگر نقش مایه ها دیده می شود. این نقش اغلب دارای کیفیت پویایی در نقش مایه های ترکیبی است و جایگاه مهمی را در هارمونی نقوش به خود اختصاص می دهد (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۶ و Salvatori & Vidale, 1977:100). نقش مار نیز بر روی سفالینه های بمپور به

شکل های متفاوت دیده شده است. هنرمندان سفال گر این نقش مایه را بر روی یک خمره سفالی که متعلق به دوره ۴ بمپور می باشد، نقش کرده اند. بر روی این ظرف دو فریز متفاوت نقش شده است. بر روی فریز زیرین نقش مار به صورت مسبک ظاهر شده که بدنه حیوان را به صورت مار پیچ نشان می دهد و درون نوار مارپیچ با هاشورهای عمودی پر شده است. در درون یک کاسه دیگر سفالین نقش مار را ترسیم کرده اند که بدن آن به صورت مارپیچ هاشوردار و سر مار را نیز به شکل کاملاً مسبک مثلثی شکل نقش کرده اند و احتمالاً مار شاخ دار بوده است. دکاردی درباره این نقش معتقد است که این نقش یک افعی شاخ دار ایرانی است و امروزه این گونه مارهای شاخ دار در جنوب شرق ایران دیده می شود (De Cardi, 1970:332). در بمپور نقش ماهی که در مرکز یک ظرف سفالی ترسیم گردیده، نشان می دهد که سر و بخشی از بدن آن کاملاً مشخص است. در این نقش بدن ماهی با خطهای عمودی به چند بخش تقسیم شده و درون این بخش ها با هاشورهای افقی پر شده است و باله های ماهی نیز کاملاً قابل تشخیص است. دکاردی می نویسد: «برخی بشقاب ها با نقش ماهی بزرگ هاشوردار تزئین شده اند. این سبک همچنین در موندیگک دوره IV فاز ۲ نیز پیدا شده است» (De De Cardi, 1970:309).

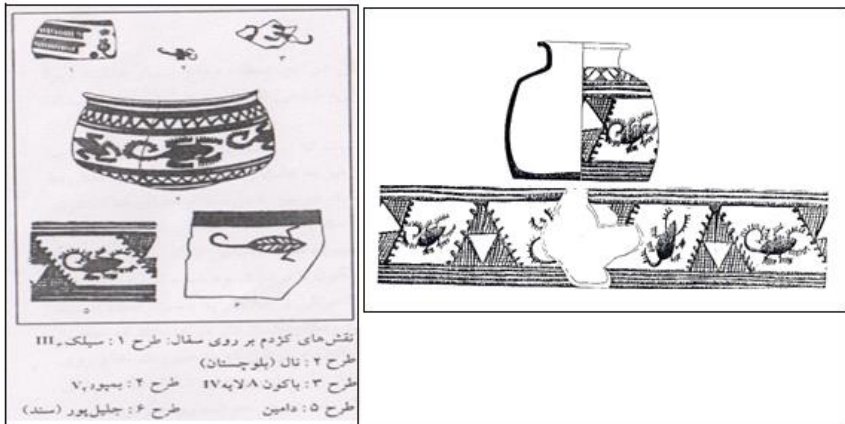
نقش بز

در میان نقوش حیوانی، بز کوهی، چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. هنرمندان ایرانی در هر موقعیتی به نمایش این حیوان پرداخته و آن را به شکل های متفاوت و مسبک در ساخته ها و شاهکارهای هنری خود ترسیم نموده اند. این حیوان هم اهلی و هم کوهی آن در سیستان وجود دارد. اهلی آن به وفور در سیستان، بلوچستان و افغانستان دیده می شود. این حیوان روزگاری به عنوان تجسم باروری انسان و گله های گاو پرستیده می شد و با خدای حاصلخیزی سومر به نام تموز (Tammuz) و نین گیر سو (Ningirsu) یکسان به شمار می آمد (هال، ۱۳۸۰: ۳۵). نقش این حیوان یکی از پرکاربردترین نقش مایه های شهر سوخته می باشد که به شکل های متفاوت بر روی ظروف سفالی نقش گردیده است. معمولاً گوزن نر و بز کوهی، به جز موارد اتفاقی که به تنهایی ترسیم می شوند، بخشی از زمینه های تزئینی پیچیده به حساب می آیند. تقریباً در تمام نمونه ها، نقش این حیوانات به صورت متناوب با نقش مایه های هندسی در درون متوپ ها تکرار شده اند (بیشونه و بوگاری، ۱۳۸۵: ۵۱۷ و (Salvatori & Vidale, 1997:140). نقش بز کوهی که از پرکاربردترین نگاره های پیش از تاریخی است که بر روی سفال های بمپور نیز

به کار رفته است. نقش این حیوان به شکل های گوناگون چون منفرد و گاهی ردیفی بر روی ظروف سفالی بمپور و سایر محوطه های عصر مفرغ دره بمپور چون دامین و ... دیده شده است.

نقش عقرب (کژدم)

از پُر کاربرد ترین نقوش حیوانی بر روی سفال های محوطه های دره بمپور نقش عقرب است. این نقش مایه در سفال های اکثر محوطه های عصر مفرغ در بلوچستان چون دامین، خوراب و بمپور قابل رویت است. یک نمونه کاسه با نقش عقرب از بمپور دوره IV فاز ۲ به دست آمده است (De Cardi, 1970:301). نقش کژدم از جمله نقوشی است که در سیلک III، نال بلوچستان و باکون A لایه IV و در بمپور IV و در دامین و همچنین در جلیپور (سند) نیز دیده شده است (سید سجادی، ۱۳۸۸: ۲۰۰)، که تنها نقوش بمپور و دامین سبک پیشرفته و طبیعی تر این نقش را نشان میدهد، در حالی که نقوش کژدم مناطق دیگر بسیار ابتدایی است. (نک:تصویر زیر)



نقش کژدم بروی سفال بمپور و دامین

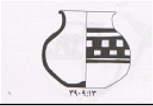



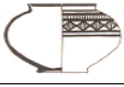

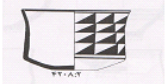


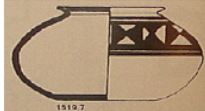












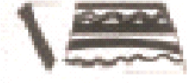


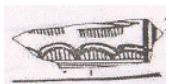

(برگرفته از سید سجادی، ۱۳۸۸ و TOSI:1970)

پیدایش دوره بلوغ هاراپایی در موهنجودارو حدود ۲۵۰۰ ق.م. بوده است (Chakrabarti, Tosi, 1993:218; Allchin and Allchin, 1995:112-113) و با شهر سوخته III (Tosi, 1975:141)، تپه یحیی IVC (Beale, 1986:11) و تپه بمپور I-IV (Tosi, 1970:18T) هم زمان است. از مطالعه سفال های منقوش مشخص شده است که آغاز گسترش موندیگک ابتدای دوره بمپور IV می باشد. همین مسئله به صورت دیگری در دوره های III, IV بمپور نیز اتفاق افتاده است و می توان گفت که منشاء هر دو سفال موندیگک IV و بمپور III و IV یکی بوده است. این نوع سفال البته همان سفال های دوره های II, III شهر سوخته است که با موندیگک 2IV-1 هم زمان است. سفال بمپور V قابل مقایسه با امری C-III است. البته برخی دیگر از محوطه های مکران بلوچستان مانند مهی و سوتکاجندور هم بی شباهت به آثار بمپور V نیست. اشتاین به نوعی شباهت بین ظروف فنجانی شکل سوتکاجن دور و فنجان های پیدا شده از قبور Bi, E خوراب، که هر دوی این قبرها در ارتباط با بمپور V می باشند، اشاره دارد. همین شباهت ها در ظروف پیدا شده در چانهودارو در ۳۰ کیلومتری شرق امری نیز دیده شده است. به نظر می رسد چانهودارو در دوره های امری III-C، یعنی همزمان با بمپور V، متروک شده است. ارتباط فرهنگی بمپور با سیستان تا دوره IV حفظ شده بود، اما بر پایه مدارک موجود از دوره IV به بعد یعنی دوره VI, V هم بمپور ارتباط خود را با سیستان و مشخصاً با شهرسوخته حفظ کرده است. در این مرحله سفال منقوش کاملاً از بین نرفت و، از سوی دیگر، ارتباط با سیستان نیز کاملاً قطع نشد، در واقع سفال های زیادی از بمپور VI در شهرسوخته IV دیده شده است. طبق نظر دکاردی پایان دوره IV بمپور با یک چهارچوب کامل در ارتباطات بین بمپور و محوطه های همجوار مطابقت دارد. فرم ها و نقوش گرفته شده از سیستان همچنین از بین رفته است- که ممکن است به فروپاشی شهرسوخته منجر شده باشد. دوره IV شهرسوخته، آخرین دوره این محوطه باستانی با دوره VI-V بمپور هم زمان است، ممکن است که آخرین دوره ها VI-V متناسب با تأثیرات تجاری جدید فرض شده باشد. اکثریت شواهد، روابط بین بمپور و محوطه هایی را در افغانستان و پاکستان از قبیل موندیگک، مهی، سوتکاجندور و کولی از اواخر دوره IV و اوایل دوره V اثبات کرده است (توسلی، ۱۳۷۸: ۵۰-۶۵).

نتیجه

بررسی نقوش سفالینه های هرمنطقه نشانگر این مطلب است که هنرمندان از هزاران سال پیش با الهام از طبیعت اطراف و محیط پیرامون زندگی خود و فرهنگ و باورهای خویش ظروف سفالین را با این نقوش ملهم شده از طبیعت و فرهنگ مزین کرده اند. شباهت میان نقوش سفالینه های دو منطقه نشان می دهد که این نقوش در اثر ارتباطات برون منطقه ای که در هزاره سوم از طریق راه های ارتباطی رونق داشته حاصل شده است. همان طور که سفال های لایه های کهن تر شهر سوخته ارتباط این محل را با بخشی از خراسان بزرگ که امروزه جمهوری ترکمنستان شناخته می

شود و سفال های جدیدتر ارتباط این محل را با تمدنهای دشت سند (اطراف رود مهران) روشن می کند. بالاخره می توان به سفال های چندرنگ اشاره کرد که در لایه های نهم تا پنجم دیده می شوند. از روی مقایسه سفال های فوق می توان به ارتباط موجود بین شهرسوخته با بمپور، خوراب، موندیگک (افغانستان) و دامب سادات در دشت کوئته پاکستان پی برد. وجود رابطه ای چنین گسترده نشان از روابط وسیع تجاری و فرهنگی بین مردم نواحی پیشرفت های دارد که در هزاره سوم در سایه آرامش و امنیت منطقه و بدون دغدغه در سرزمین های شرقی و جنوب شرقی ایران تا آن سوی حوزه سند و از آن جا تا مرزهای چین در رفت و آمد و داد و ستد بودند.

شهر سوخته	بمبور	دره سنند
		
		
		
		
		
		
		
		
		

جدول تطبیقی نقوش سفالی دو منطقه

جدول تطبیقی نقوش سفالی دو منطقه

کتاب نامه

- امینی، محمدرضا (۱۳۸۵ش)، "قالی و نماد"، کتاب ماه هنر، ماه نامه تخصصی نقد و بررسی کتاب، شماره ۹۴، خرداد و تیر.
- بوکور، دومونیک (۱۳۷۶ش)، *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، تهران.
- بیشونه، آر، بولگاری، ام سی (۱۳۸۵ش)، "طبقه بندی روشمند نقش مایه های هندسی سفال نخودی شهر سوخته"، *پیش از تاریخ سیستان*، موریتزیو توزی، ترجمه رضا مهرآفرین، نشر پاژ، مشهد.
- توسلی، محمد مهدی (۱۳۷۸ش)، *پیوستگی های فرهنگی در منطقه آسیا از دیدگاه باستان شناسی*، منزا پرس، اسلام آباد.
- رضائی زاده، جعفر، (۱۳۷۲ش) *روابط فرهنگی شرق ایران با دره سند در پیش از تاریخ*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس - (آماده چاپ).
- سیدسجادی، سیدمنصور (۱۳۸۶ش)، *گزارش های شهر سوخته ۱: کاوش در گورستان ۱۳۷۹-۱۳۷۶*، با همکاری محمد ضروری، فرزند فروزانفر و روح ا... شیرازی، معاونت فرهنگی و ارتباطات سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.
- _____ (۱۳۸۸ش الف)، *باستان شناسی شبه قاره هند*، انتشارات سمت، تهران.
- _____ (۱۳۸۸ش ب)، *بلوچستان باستان*، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان، تهران.
- _____ (۱۳۸۸ش پ) *"نشانه سفال گران در شهر سوخته"*، مجموعه مقالات شهر سوخته، انتشارات سازمان میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، چاپ اول، تهران.
- شیرازی، روح ا... (۱۳۷۵ش)، *بررسی تاثیر تمدن های پیش از تاریخ سیستان و بلوچستان و تمدن های همجوار*، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته باستان شناسی، دانشگاه تهران (آماده چاپ).
- کوک، راجر (۱۳۸۷ش)، *درخت زندگی*، ترجمه سوسن سلیم زاده وهلبنا قائمی، انتشارات جیحون، تهران.
- کابلی، میرعابدین (۱۳۶۸ش)، "شهادت"، *شهرهای ایران ۳*، محمد یوسف کیانی، تهران.
- عباسنژاد، رحمت (۱۳۷۳ش)، *جنبه هایی از هنر و صنعت فلز کاری از آغاز تا پایان هزاره سوم ق.م. در محوطه های باستانی جنوب شرق ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- مورگارو، لوراندا (۱۳۸۷ش)، *ظروف رنگارنگ شهر سوخته*، ترجمه سید منصور سید سجادی، انتشارات پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، تهران.

- میرزا آقا جانی (۱۳۸۰ش)، ملک میان، اسدالله، طبقه بندی نقوش سفال از آغاز تا عصر کالکولتیک (مس و سنگ)، مطالعه موردی: فلات مرکزی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- هال، جیمز (۱۳۸۰ش)، فرهنگ نگارهای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران.
- Allchin, F.R & B. Allchin. (1968), *The Birth of Indian Civilization: India and Pakistan before 500 BC*. India : penguin Books.
- Allchin, B. and R. (1989), *The Rise of Civilization in India and Pakistan* Cambridge:University Press.
- Beale, T. W. (1986), "The site" in C.C.Lamberg -Karlovsky & T.W. Beale (eds) *(Excavations at tepe Yahya ,Iran 1967-1975, The Early Periods* Bulletin38: 11-20. Harvard :University Press.
- Biscione, R, S .salvatory, M. Tosi. (1977) *,Shahr-e Sokhta .Rom*.
- Chakrabarti, D.K. (1995), *The Archaeology of Ancient Indian Cities* .Oxford : Oxford University Press.
- De Cardi, B. (1968), "Excavation at Bampur : A Brief Report", in *Iran* ,Vol. VI ,London.
- De Cardi, B.(1970), "Excavation at Bampur. A third Millennium B.C Settlement in pertain Baluchistan", *Anthropological paper of the American Museum of Natural History* ,51(3):355-232. New York.
- Jansen, M. (2002), "Settlement Networks of the Indus Civilization", in S. Settar and R. Korissettar (eds.) *Indian Archaeology in Retrospect II: Protohistory of the Harappan Civilization*. 105-129. Delhi: Indian Council of Historical Research.
- Lamberg-Karlovsky, C. C & .D .Schmant Besserat, (1977) An Evaluation of the Bampur, Khorab and Chah Hosseini Collections in the Peabody Museum and Relation With Tepe Yahya .in C. Young and Levine (eds) *Mountains and Lowlands* -113-134 .Malibu: Undena Publicatio).
- Lamberg-karlovsky, C.C. & M. Tosi (1973), "Shahr-i-sokhta and Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of Iranian Plateau", *East and West* 23: 21-53.
- Marshall, S.J.(1983), "The Country , Climate and Rivers", in S. j. Marshall (ed.), *Mohenjo-Daro and the Indus Civilization* 1: 1-7 . Delhi: Ideological Book House.
- Possehl, G.L, (2002), *The Indus Civilization: A contemporary Perspective* Oxford: Alta Mitra Press.

- Ratnagar ,S. (1993) "The Location of Harappa ",in G . Possehl (ed ,(.*Harappan Civilization :A Recent Perspective* 261, NewDejhi :Mayapuri.
- Sayed Sajjadi, S. M, (2003) "Excavations at Shahr-i- sokhta first Preliminary Report on The Excavations of the Graveyard 1997-2000 ,"*IRAN. 21-73* "Journal of the British Institute of Persian Studies ,Volume XII.
- Shaffer, J. G, (1978) *Prehistoric Baluchistan* .New Delhi: B.R. Publishing Corporation on behalf of Indian Society for prehistoric and Quaternary Studies.
- Shaffer, J. G) (1986) ,*The Archaeology of Baluchistan: A Review* .Newsletter of Baluchistan Studies 3: 63-111
- Stein, A, (1937) *An archaeological reconnaissance's in North – Western India and South Eastern Iran* .London.
- Tosi, M. (1968)" ,Excavations at Shahr-i-Sokhta: A calcheolithic settlement in Iran Sistan Preliminary report on the first camping , "Oct- Dec .*East and West* 9-66 : 18 .
- Tosi, M). (1970) " ,(A Tomb from Damin and the Problem of the Bampur Sequence in the Third millennium B. C ,".*East and west* ,Volume 20, Nos, 1-2, march- June.
- Tosi. M). (1974)" ,(Bampur a problem of Isolation ,"*East and west* , Volume 24, Nos, 1-2, march- June.
- Tosi, M). (1975)" ,(A Topographic and Stratigraphic Per plus of Shahr -i- Sokhta ,"in :*Proceeding of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran* 130-158.
- Tosi, M). (1983) ,(Prehistoric SistanI ,Rom :Ismeo.
- Vidale, M & M. Tosi) (1966)" ,(The Development of Wheel Throwing at Shahr-i- Sokhta Slow and Fast Revolution towards statehood ,"*East and West* 251-269: 46 .
- Vidale, M & Salvatori, S). (1997)" ,(Shahr-i Sokhta 1975-1978: central Quarters Excavations Preliminary Report ,"*ISIAO* ,Rom .

نام آوران ایرانی دکن

محمدزمان خدایی / *صادق کریمی**

چکیده

بی تردید یکی از پربارترین ادوار تاریخ ایران در خارج از این سرزمین را باید در سرزمین دکن و در شبه قاره هند جستجو کرد. جایی که ایرانیان از کهن ترین ایام با بسط روابط تجاری جای پای محکمی برای اعمال سیاست های برون مرزی ایران پدید آوردند. تاریخ ایران و هند از روابط ایران در عصر ایلام، هخامنشی، اشکانی و ساسانیان سخن می گوید. این روابط در عصر ساسانیان به پایه ای رسید که ایرانیان در راستای منافع ملی خود به لشکرکشی به آن خطه و ابقای شاهی دست نشانده که حافظ منافع ایران باشد، دست زدند.

در عصر اسلامی نیز شاهد حضور ایرانیانی هستیم، که برای گریز از ظلم حکام اموی و عباسی دکن را به عنوان سرزمین مطلوب خود انتخاب نموده اند. این حضور گسترده بعدها زمینه ایجاد حکومت هایی از ایرانیان را در آنجا میسر نمود. با تاسیس دولت ایرانی بهمنی شاهد حضور عناصر ایرانی، هنر ایرانی، فرهنگ و تمدن ایرانی در آن خطه هستیم. با فروپاشی این سلسله و روی کار آمدن سلسله هایی که اصالتاً ایرانی و بعضی از احفاد قره قویونلوها و لاجرم شیعه محسوب می شدند، نفوذ مدنی ایران با صبغه ای از تشیع عمومیت یافت. بدیهی است، در این حکومت های ایرانی که الگوی آنها حکومت صفوی بود، فرهنگ، تمدن، ادب و هنر رنگ و بوی ایرانی داشته باشد و طبیعی بود، که عناصر ایرانی پاسدار ارزش های ایرانی در آن سرزمین دوردست باشند. مقاله حاضر کوششی در راستای نشان دادن سهم ایرانیان در خلاقیت های هنری،

* . استادیار گروه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز M_Z_khodaey@yahoo.com

** . Karimi1351@gmail.com

*** . مدرس دانشگاه پیام نور اهواز، کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان

ادبی، فرهنگی در سرزمینی است، که به راستی می توان آن را چون بخش جدا ناپذیر ایران فرهنگی و هنری دانست.

واژگان کلیدی

دکن، میرمومن استرآبادی، خواجه محمود گاوان، ابن خاتون آملی، اسد خان لاری، نیکنام خان.

مقدمه

روابط ایران با بخش جنوبی هندوستان یا دکشیناتپا که ایرانیان دکن می نامیدند، تا دوران سلطنت ایلامیان که نخستین بنیان گزاران حکومتی در ایران هستند قابل تعقیب است. (جورج کامرون، ۱۳۷۴: ص ۱۴ - ۶) اما از زمانی که محمد بن تغلق به دلیل ضرورت های تاریخی پایتخت خود را از دهلی به دواگیری که اکنون اورنگ آباد نامیده می شود، منتقل نمود (Mahayan, 1985: 125)، حضور و نفوذ ایرانیان در دکن که در آن عصر سابقه ای بیش از سه هزار سال داشت، به طور ملموسی احساس شد. دولت هایی که در هند، به ویژه پس از روی کار آمدن غزنویان، به قدرت رسیدند، همگی ایرانی و بنیانگذاران آن به جا به جایی ایران پهناور فرهنگی و سیاسی تعلق داشتند و بنابراین تعجب آور نیست که نه تنها شیوه کشورداری بلکه زبان کشور داری یا زبان سیاسی هند نیز فارسی شود. (تاراچند، ۱۳۷۴: ص ۱۲؛ عزیز احمد، ۱۳۶۶: ص ۷۸ - ۱۳) به گونه ای که تمام اسناد و مقاله نامه ها به زبان فارسی نوشته شد و بزرگ ترین و جامع ترین فرهنگ های لغات فارسی چون برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری در هند و بخش جنوبی و کمتر شناخته شده آن در ایران یعنی دکن تدوین گردید. بدیهی است که خلق آن همه اثر - که بی اغراق از آنچه که در همان هنگام در ایران تدوین شده بود - افزون تر است، به یمن کوشش دولت مردانی صورت گرفت که هند را وطن دوم خود انگاشته و در آنجا ماندند و مردند و شمار اندکی نیز که به ایران آمدند، هیچ گاه رابطه معنوی خود را با هند منقطع ننمودند. (همان: ص ۸۶) نقشی که هند در تبلور اندیشه و هنر ایرانی ایفا نمود، مبحثی نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت و چه درست گفته است، آن شاعر و اندیشمند که، «تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد». بدیهی بود که اعتلای زبان فارسی و اقتدار دولت مردان ایرانی تنها در سایه و به یمن حکومت هایی میسر باشد، که مقدرات این کشور پهناور را رقم زده اند. در دکن این سلسله بهمنی بود که نخستین بار با به کارگیری زبان فارسی و آداب و رسوم درباری به گونه ای که در ایران رایج بود، زمینه ای مساعد برای بالندگی زبان، فرهنگ و هنر ایرانی را امکان پذیر ساخت. (مهرین، ۱۳۵۲: ص ۱۰ - ۸) و چون این دولت سرانجام مضمحل شد، از

فروپاشی آن سلسله‌هایی پدیدار شدند، که بیش از پیش پاسدار ارزش‌های ایرانی در تمام زمینه، به ویژه سیاست که مبحث مورد نظر ماست، گردیدند.

چه روی کار آمدن سلسله بهمنی و چه سلسله‌هایی که از فروپاشی آن پدیدار شدند، حاصل کوشش و برنامه ریزی‌های مدبرانه‌ی سیاست‌مردانی بود، که چه بسا نام و کارهای بزرگ آنها از دید پژوهشگران تاریخ مخفی است. در این سطور کوشش بر این است که به معرفی برخی از این شخصیت‌ها و اقدامات ماندگار آنها پرداخته و اقداماتی را که آن بزرگ‌مردان در راستای سربلندی نام ایران نموده‌اند، در معرض شناخت و داوری خوانندگان قرار دهیم.

۱. محمود گاوآن

خواجه عمادالدین محمود از احفاد گاو انبارگان گیلان و بنابراین خون‌سازان در رگ‌های او جاری بود. بعدها نیز به دلیل آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی در خدمت امرای محلی گیلان درآمد. پدران وی به دلیل سیاست و کیاست از کارگزاران سلسله محلی کارکیا بودند. (Naqavi, 2003: 72) او نیز چون دیگر افراد خاندان خود آموزش‌های لازم در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی را گرفت، اما به دلایلی چند از جمله رقابت‌های سیاسی و خانوادگی و نگرش متفاوت، وی از سیاست آن روز گیلان به تجارت متمایل گردیده و دیری نگذشت که در سایه هوشمندی و البته آموزش‌هایی که در دوران جوانی کسب نموده بود، در زمره بازرگانان سرشناس درآمد به سفرهای تجاری در ایران و خارج از ایران دست زد. بدیهی بود که در کسوت بازرگانی سرشناس با شخصیت‌های مهم سیاسی که اکثراً نیز فعالیت‌های تجاری داشتند آشنا شود. (Ibid) در طی قرن‌ها فعالیت‌های بازرگانی، هندوستان یکی از عمده‌ترین بازارها و مراکز مهم بازرگانی ایران قلمداد گردیده و بخش عمده فعالیت‌های تجاری ایران با مراکز بازرگانی این کشور صورت می‌پذیرفت. بنادری چون دابل، دیب، مچلی پتنام، سورت، کالیان و غیره بنادر مهم تجاری حتی در عصر ساسانیان و پیش از آن محسوب می‌شدند. در اواسط سده پانزدهم میلادی هنگامی که خواجه عمادالدین محمود چهل و سه ساله در بندر دابل از کشتی پیاده شد و سپس (Ibid: 73) اقامت چند ماهه در دابل برای محمود گاوآن که شم سیاسی و اقتصادی داشت، نوید آینده‌ای درخشان را می‌داد. شهرت و خوشنامی وی به عنوان بازرگانی صاحب نام، پای وی را به دربار گشود. در واقع، دربارهای سلاطین شرقی همیشه محل تردد بازرگانانی بود، که نیازمندی‌های درباریان را که عمدتاً ایرانی و نیازمند کالاهای ایرانی بودند، تأمین می‌نمود. شماری از درباریان و حتی اعضای خاندان سلطنتی، و چه بسا شخص شاه، در زمره بازرگانان بنام محسوب می‌شدند. بنابراین دیری نگذشت که محمود گاوآن که در فعالیت‌های تجاری و موفقیت‌های بازرگانی گوی رقابت را از دیگران ربوده بود، به خدمت سلاطین بهمنی درآمد به

لقب ملک التجار ملقب شد. (مه‌رین، همان: ص ۲۳) اگرچه تاریخ دقیقی برای پیوستن محمود گاوآن به دربار بهمنی ارائه نشده است، اما با در نظر گرفتن پاره ای از شواهد و حوادث تاریخی که محمود گاوآن در آنها نقش ایفا نموده است، می توان حدس زد که جذب وی به دربار بهمنی کمی پیش از نیمه سده پانزدهم میلادی و در عصر سلطنت سلطان علاءالدین بهمنی صورت گرفته است. علاء الدین در سال ۸۶۳ق/ ۱۴۵۸م وفات یافته و فرزند وی همایون در ۱۸ سالگی به جای وی به تخت سلطنت نشست. در تاریخ دکن از او با عنوان ظالم یاد شده است، این عنوان برای شاهی که تنها سه سال حکومت نمود، کمی عجیب به نظر می رسد. اما شقاوتی که از او در تاریخ دکن یاد شده است، امری رایج در بین حکام تازه به تخت نشسته بود.

نگارنده مدت ها در اندیشه یافتن علت اشتهاار وی به ظالم در تاریخ بوده، تا به سکه ای از او با سجع غیر متعارف «دادار نگهبان» برخورد نمودم که حاکی از گرایش او به رواج زردستی گری بوده است. این امر می توانسته است، عامل ناخرسندی مسلمانان باشد که به هر قیمت علاقه مند به گسترش اسلام بودند.

همایون پیش از مرگ فرزند نه ساله خود نظام را به جانشینی انتخاب نمود. (Yazdani, 1944:90) اما از آنجا که اداره مملکت نیاز به شخصیتی سیاسی و مقتدر داشت که بتواند امور مملکتی را به نحو احسن اداره کند، این مهم یعنی وزارت سلطنت بهمنی را به محمود گاوآن محول نمود. (Ibid) این مسئله خود به تنهایی بیانگر این واقعیت است که خواجه محمود گاوآن در مدتی اندک توانسته بود، با ابراز خدمات صادقانه و البته سیاست و کفایتی درخور توجه خود را از دیگر دولت مردان بهمنی، که به سال و به خدمت بر وی تقدم داشتند، برتری دهد. (Ibid:91) نظام شاه خردسال بهمنی تنها دو سال حکومت کرده، به طور ناگهانی بیمار گردید و فوت نمود. ماهبانو، ملکه همایون، این بار محمد فرزند کوچک تر خود را که او نیز در این زمان ۸ ساله بود، بر اریکه قدرت استوار و خواجه محمود گاوآن را بار دیگر منصب وزارت داد. (همان جا) در طی مدتی که این دو شاه خردسال بر تخت سلطنت بهمنی تکیه داده بودند، این محمود گاوآن بود که به راستی در بیدر حکومت می کرد. چهره محبوب، صمیمی و، در عین حال، خاضع و خاشع وی باعث شده بود، که رقابت سیاسی بین دو دسته درباریان که اصطلاحاً «آفاقی» و «دکنی» خوانده می شدند، فروکش کند. «آفاقی» به ایرانیان تازه وارد یا غریب الوطن یا غریب الدیار اطلاق می شد (Naqavi, Ibid:63) که بیشتر به دلیل ارتباط خود با اروپا که به ویژه از عصر آق قویونلوها آغاز شده بود و از سویی ارتباط با خاندان تیموری چهره های شاخص سیاسی محسوب می شدند. ایشان به دلیل آگاهی به زبان فارسی به سرعت در دربار به کار گرفته می شدند که این خود مایه حسد ایرانیان قدیمی تر و یا بومیان

مسلمان و حتی هندوها می شد که «دکنی» نامیده شده و از نظر فرهنگ، زبان و هنر از آفاقی ها دون پایه تر بودند. با تمام اینها روابط عاقلانه و حسابگرانه محمود گاوآن و تقسیم مقامات مبتنی بر توانمندی افراد شاغل جای کمتر گله ای و یا شکایتی بین این دو دسته سیاسی را امکان پذیر می ساخت.

محمود گاوآن خود شاعر و نویسنده ای زبردست بود و مجموعه مکاتیب او، به نام *ریاض الاثنا* که با جامی، شاعر و صوفی مشهور خراسان، در قرن نهم صورت پذیرفته، توانمندی و قلم توانای این وزیر ایرانی دکن را نشان می دهد.

اما همانند بسیاری از دیگر وزرای نامی که به دلیل توانمندی و اشتیاق قربانی دسیسه و سرانجام مرگ شدند، محمود گاوآن نیز با سرنوشتی مشابه رو به رو شد. مخالفان با تهدید و تطمیع غلام محمود گاوآن را واداشتند، تا کاغذی سفید را به مهر وزیر پیر مهمور کرده و سپس نامه ای جعلی به شاه اوریس^{۱۴} یکی از همسایگان و مخالفان قدرتمند بهمنی نوشته او را به حمله به سرزمین های بهمنی تشویق و ترغیب نموده و از جانب خواجه پیر همه نوع همکاری با وی را وعده داده، سپس وانمود کردند، که نامه به دست آنها افتاده و آن را به شاه نشان دادند. شاه جوان که تنها بیست و هفت سال داشت، و شراب خواره بود، با دیدن نامه حکم قتل وزیر را داد و وزیر هر چند کوشید تا براءت خود را ثابت کند، مؤثر واقع نشد. بنابراین در آخرین لحظه اجازه خواست تا نماز شکر به جا آورد و چون از او علت را پرسیدند پاسخ داد: «شاه! پدران تو نعمات دنیوی و تو نعمت اخروی یعنی شهادت را نصیب من نمودید.» وزیر بلافاصله با شمشیر غلام شاه جوهر قطع سر شد و در بیرون دروازه شهر درپای درختی مدفون شد که یکی از شیعیان، محل دفن را به نگارنده نشان داد. اما علت دسیسه برای قتل او چه بود.

محمود گاوآن وزیری مدبر و توانمند بود و در سایه سیاست های درست وی وسعت سرزمین های تحت سلطه سلسله بهمنی دو برابر شد. تا عصر وی این سرزمین های وسیع به چهاربخش تقسیم می شد که به هر بخش یک طرف و به حاکم هر منطقه «طرفدار» گفته می شد. اما با توسعه سرزمین های متصرفاتی سیستم ایالات چهارگانه نارسا و، از سویی، هر یک از طرفداران به قدرتی نایل شده بود که به سادگی می توانست خطری جدی برای دولت مرکزی باشد. بنابراین، وی سرزمین های تحت سلطه را به هشت ایالت تقسیم نمود که به خودی خود از قدرت حکمرانان می کاست. از سوی دیگر، وی دستور داد که از قلعه های نظامی در هر یک از استان های تابعه تنها یکی در زیر نظر حکمران قرار داشته و دیگر قلعه های نظامی توسط نیروی دولتی اشغال و امور مالی، اداری و نظامی آنها در زیر نظر دولت مرکزی باشد. (Briggs, 504-8) این امر که با انگیزه کاهش اقتدار حکمرانان ایالت بود، البته زیان های مالی

برای حکمرانان منطقه ای نیز به دنبال داشت. زیرا که حکمرانان می توانستند با ارقام غیر واقعی تعداد سربازان و بالطبع مخارج آنها را بیش از حد واقعی نشان داده و مالیات کمتری به مرکز ارسال کنند. این اقدامات بخشی از شیوه های اداری محمود گاوآن بود که ضمن کاهش اقتدار حکمرانان به قدرت حکومت مرکزی می افزود. بدیهی بود شماری از حکمرانان جاه طلب که یا به دنبال منافع مالی و یا حتی سرکشی بر خلاف حکومت مرکزی بودند، شیوه های اداری گاوآن را نپسندیده و علیه او توطئه کنند. گفته می شود که دقایقی پیش از قتل وی به محمدشاه گفته بود که قتل مردی پیر چون من که آفتاب لب بام است، اهمیت چندانی نخواهد داشت، اما پایه و اساس حکومت بهمنی را متزلزل خواهد کرد و چنین نیز شد. تنها هشت سال پس از مرگ وی حکومت های تابعه ابتدا اعلام استقلال داخلی و پس از مدتی سلسله های خود را تأسیس نمودند. دو عبارت «بی گنه محمود گاوآن شد شهید» و «قصه قتل به ناحق بود»، سال مرگ وی یعنی ۸۸۶ ق / ۱۴۸۱م را نشان می دهد. قاضی نورالله در *مجالس المومنین* وی را در زمره شیعیان ذکر نموده است. (فرشته، ۱۸۷۵م : ص ۳۵۸)

۲. میر مؤمن استرآبادی

وی یکی از مروجان اساسی شیعه طی دوره قطب شاهی در دکن سلطانقلی از طایفه بهارلو ی ایل قره قویونلو به شمار می آید. در زمان اقتدار قره قویونلوها خاندان سلطانقلی امارت همدان را به عهده داشتند، اما با کشته شدن جهانشاه قره قویونلوها و قدرت یافتن اوزون حسن بایندری (آق قویونلو)، تعقیب و تعذیب دولتمردان قره قویونلو آغاز و منجر به فرار شماری از آنها به هند گردید. سلطانقلی به دربار محمدشاه بهمنی پیوست. نظر به اینکه سلسله قطب شاهی سلسله ای ایرانی به شمار می آمد، طبیعی بود که شیوه کشورداری رایج در ایران را مد نظر داشته باشد و از دولت مردان ایرانی جهت اداره کشور استفاده نماید. البته ذکر این نکته را لازم می دانیم که به دلایل زیادی زبان فارسی و شیوه اداری سلسله های قرون میانه مبتنی بر شیوه رایج حکومتی ایران و پر واضح زبان فارسی بود. این اصل پذیرفته شده آن چنان بدیهی شده بود که اگر نه تمام بلکه بخشی از مراسم درباری بر الگوی رایج ایران برگزار می شد. مثلاً در دربار مغول هند، در سلسله آل افراسیاب ماوراءالنهر و حتی در دربار سلاطین عثمانی زبان فارسی کاربرد گسترده ای یافته بود. مکاتیب، قراردادها و مقاوله نامه ها به زبان فارسی نگاشته می شد. این امر باعث شده بود که بسیاری از ایرانیان به ویژه مرتبط با دربار صفوی، به آسانی جذب حکومت های متقارن هند گردیده و پله های ترقی را یکی پس از دیگری و به سرعت طی کنند. این امر در مورد سلسله قطب شاهی نیز صادق بوده و شمار گسترده ای از ایرانیان در کسوت نظامیان، هنرمندان، صنعتگران و پر واضح مستوفیان در حکومت به کار گرفته می شدند. طبیعی بود که اگر

فردی در ایران صفوی مسئول امور بوده و از اشتهاری برخوردار، با سهولت بیشتری در مقامات بالای حکومتی به کار گرفته شود و این امر در مورد میر مؤمن استرآبادی صادق بود.

میر محمد مؤمن در استرآباد متولد شد. (مهرین، همان: ص ۲۳) نام پدر وی به گونه ای که در *عالم آرای عباسی* آمده است، سید علی شرف الدین است. هر چند میر مؤمن در یکی از دست نوشته های خود به نام «رساله مقدریه»، از او تنها به صورت سیدعلی حسینی یاد می کند. در برخی دیگر از منابع از پدر او به نام سیدعلی شرف الدین سما یاد شده است. (Naqavi:94) پدر وی در زمره علمای عصر خود بود و میر مؤمن از کودکی تا جوانی از محضر او استفاده ها نمود. خانواده مادری او نیز از طبقه علما بودند و دایی او به نام امیر فخرالدین سما از علمای عصر خود شمرده می شد. (Ibid) میر مومن از او نیز کسب فیض نمود و بنابراین از اوایل جوانی و در سایه تربیتی که از خانواده های پدری و مادری خود دریافت نموده بود به عنوان یکی از علمای عصر خود آنچنان شهرتی یافته بود که شاه تهماسب صفوی وجود او را به عنوان عنصری که می تواند مصدر خدماتی شود، به درستی تشخیص داد. شاه تهماسب، که در دوران شاهزادگی خود از وجود معلمان شایسته ای نه تنها در فقه و اصول بلکه در ادبیات و هنر، همچون کمال الدین بهزاد، بهره برده بود، میر مومن را شخصیتی مناسب برای تربیت فرزند خود حیدرمیرزا تشخیص داد. (اسکندر بیگ، ۱۳۱۴ ش: ص ۱۶۰) اما قتل حیدر میرزا و سپس روی کار آمدن اسماعیل که به نام شاه اسماعیل دوم به تخت سلطنت جلوس کرد و متعاقب آن قتل و کشتاری که از شاهزادگان صفوی و دیگر دولت مردان صفویه شروع شد، وی را نگران از آینده خود به دکن کشانید. دلیل انتخاب گلکنده برای اقامت در آن دیار تعصب و اهمتامی بود که شاهان شیعه قطب شاهی در خصوص ترویج تشیع داشتند، به گونه ای که اکنون نیز پس از انقضای ۳۲۳ سال از سقوط سلسله قطب شاهی مراسم ماه های محرم و صفر با همان شکوه و در عین حال اندوهی که بر فضای آندراپرادش حکمفرماست، برگزار می شود. ورود وی به دکن در سال ۹۵۹ق/ ۱۵۸۱م و در زمان سلطنت محمدقلی قطب شاه بود.

دیری نگذشت که شهرت وی شاه را به ملاقات وی راغب و میر مؤمن به صورت مشاور شاه درآمد. (Naqavi:95) راهنمایی های بجا و مناسب چه در امور داخله و خارجه حضور وی را غنیمتی برای دولت گلکنده نمود. بنابراین تنها پس از چهار سال، یعنی در سال ۱۵۸۵، وی از سوی شاه به عنوان پیشوای مملکت برگزیده شد. مقام پیشوا در حکومت های شیعه دکن در واقع مقام دو گانه ای بود، که از یک سو، هدایت مذهبی جامعه و، از سوی دیگر، اداره امور کشوری را در اختیار وزیر قرار می داد. البته بعدها در جامعه دکن بعد مذهبی مقام پیشوا کنار گذاشته شد و پیشوا رهبر امور کشوری محسوب می شد. در این حالت مقام و کار وی همچون وزیر بود که بدان نام نیز خوانده می شد. البته در دکن که گاه از واژه «میر جمله» یا «سرپرست همگان» به عنوان وزیر استفاده می شد، که پرداختن بدین مبحث خود مقاله جداگانه ای طلب می کند.

میر مؤمن در مقام پیشوایی توانست نبوغ خود را هر چه بیشتر آشکار کند. گرچه وی به عنوان عالم امور روحانی هدایت جامعه را از بعد مذهبی عهده دار بود، اما پرداختن به امور داخلی و خارجی مملکت توان وی را به عنوان سیاستمداری ورزیده آشکار نمود. اما شاید بزرگترین اقدام وی که شایسته تحسین است، بناکردن پایتخت جدید سلسله قطب شاهی یعنی حیدرآباد است. زمانی که قطب الملک به حکمرانی گلکنده گماشته شد، جمعیت شهر اندک و مردم بیشتر در روستاها و به شیوه‌های سنتی و کهن زندگی می‌کردند. اما حضور لشکری نسبتاً بزرگ و فعالیت‌های تجاری و سپس مهاجرت شمار گسترده‌ای از ایرانیان به دکن، پایتخت را شهری کوچک برای پذیرش آن همه افراد نمود. جمعیت خارج از دیوار شهر به ساخت بنا پرداختند و حکومت جهت حفظ آنها دیوار دیگری به دور شهر توسعه یافته کشید. اما بار دیگر جمعیت تازه وارد بیرون از دیوار شهر به ساخت خانه‌ها و البته اماکنی چون مسجد، عاشورخانه (حسینیه برای برگزاری مراسم مذهبی مرتبط با ماه محرم به ویژه برای عاشورا و تاسوعا)، گرمابه، خانقاه و بازار پرداختند. این بار حکومت به درستی تشخیص داد که جهت حکومت رو به رشد که حتی بازرگانان خارجی چون ایتالیایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و آرامنه را به خود جلب نموده بود، پایتختی جدید و درخور حکومتی مقتدر چون قطب شاهی لازم است.

اما شهر می‌بایست چگونه بنا شود و نیاز روحی چه کسانی را مرتفع کند؟ واقعیت آن بود که دولت مردان ایرانی و شیوه کشورداری ایرانی بود، پس چرا شهر ایرانی نباشد. این گونه بود که بنای شهری ریخته شد که به نام نامی مولی الموحدین و قطب عالم امکان حضرت علی علیه السلام حیدرآباد نامگذاری شد. اما طرح شهر را که ریخت؟

طرح شهر را میر مومن ریخت که نه تنها عالمی بنام در عالم تشیع، بلکه ریاضیدانی زبردست و هنرمندی توانا بود. وی جای مناسبی را در کنار رودخانه موسی انتخاب و به صورت ضربدر نقشه اولیه شهر را طرح ریزی نمود. علامت ضربدر هم اشاره به سواستیک در آئین هندو، هم به عنوان نشانه چهار آخشییج و هم علامت ارابه مهر بود. در مرکز این ضربدر بنای یادبودی به نام چهار منار ساخته شد، که در قسمت بالای این چهار منار مسجدی ایجاد شده است.

اما این طرح یادآور سکونتگاه آریاییان باستان بود که در مرکز ضربدر یا چهار راه منزل «کارتا» یا رهبر خود را بنا می‌کردند و یا چادر وی را افراشته و سپس کاست‌ها و یا طبقات چهار گانه در چهار سوی وی سکونت اختیار می‌نمودند. هر چه هست، این شهر آن اندازه به اصفهان شباهت داشت که آن را «اصفهان نو» نیز بنامند. (Ibid:96) بنای دیگری که میر مؤمن احداث نمود، پادشاهی عاشورخانه بود. این بنا جهت انجام مراسم عزاداری سالار شهیدان حضرت حسین بن علی و برای انجام مراسم عاشورا احداث شده بود.

اقدامات میرومؤمن بی شمار و در جهت رفاه حال توده مردم چه هندو و چه مسلمان بود که وی آنها را دو دیدگان خود می نامید.

به روایتی پس از خاتمه کارهای آماده سازی قبرستان، میرومؤمن دارفانی را وداع گفته، در مرکز این مجموعه که به نام دایره میر («میرکا دایرا» به زبان اردو) بود، مدفون شد. وی بی اغراق یکی از بزرگ ترین شخصیت های جهان تشیع، هنرمند و جامعه شناس و عالم اقتصادی بود که ایران و هند به خود دیده بود.

۳. ابن خاتون املی

یکی دیگر از درباریان صاحب نام سلسله قطب شاهی شمس الدین محمدبن علی املی است. خانواده پدری وی به طبقه علما تعلق داشته، هر چند شهرت وی بیشتر ناشی از خاندان مادری اوست. مادر وی خواهر شیخ بهاءالدین عاملی است و این امر باعث شده است که گهگاه وی را متعلق به خاندان علمای جبل عامل بدانند، که چنین نیست. طبق رسمی رایج چنانچه خاندان مادری شهرتی بیش از خاندان پدری داشت، فرزند وابسته بدان خاندان می شد. بنابراین شمس الدین محمدبن علی به دلیل اشتهار خاندان مادری به ابن خاتون شهرت یافت و خاتون لقبی بود که به زنان متشخص داده می شد و لقب مادر او نیز این بود.

وی در اوایل جوانی به دکن مهاجرت و به دلیل شهرت قطب شاهیان به شیعه پروری به حیدرآباد وارد شده و به خدمت میرومؤمن استرآبادی درآمد. میر مؤمن که به وسع دانش و آگاهی های علمی وی واقف شده بود، در تربیت او کوشید و دیری نگذشت که در امور سیاسی و اقتصادی به صورت چهره ای متمایز درآمد. در تمامی اموری که میرومؤمن به عنوان وزیر قطب شاهیان به وی سپرد، ابن خاتون توانایی خود در حل آنها را به بهترین صورت ممکنه نشان داد. اکنون پس از میرومؤمن که به دلیل کهولت سن توان پیشین در اداره مملکت را نداشت، ابن خاتون بود که جهت های لازم به سیاست های داخله و خارجه را می داد. هنگامی که خطر حمله جهانگیر به دکن دولت های شیعه دکن، قطب شاهیان و عادلشاهیان را نگران نموده بود، از جانب عادلشاهیان شاه خلیل الله اصفهانی و از سوی قطب شاهیان ابن خاتون جهت مشاوره با شاه عباس روانه اصفهان شدند. (Nayeem, 1974:64)

ابن خاتون یازده سال در ایران ماند و قدرمسلم در مورد سیاست تیموریان در خصوص قندهار مورد مشورت قرار می گرفت، در غیر این صورت اقامت وی در ایران آن همه به طول نمی انجامید (Naqavi: 100). پس از بازگشت از ایران به دلیل توانمندی او نه تنها در هدایت سیاسی کشور بلکه هدایت و ارشاد معنوی در سال ۱۰۰۷ق / ۱۶۲۹ میلادی به سمت «پیشوا» برگزیده شد.

بازگشت ابن خاتون مصادف با حرکت شاه جهان به سمت دکن بود. سیاست مغول از زمان اکبر، تصرف دکن به هر قیمتی بود. اما سیاست مدبرانه شاه عباس و البته حرکت های سنجیده

عادلشاهیان سدی در جلو پیشرفت مغولان بود. اما بامرگ شاه عباس اکنون مغول زمینه را برای دخالت هرچه بیشتر در امور دکن فرا روی خود می دید. در این میان سیاست مداری ورزیده لازم بود، تا بتواند از جنبه های سیاسی مغولان را از تصمیم خود در انقراض حکومت های دکن باز دارد. در این جا ابن خاتون توانمندی خود را به عنوان سیاست مداری خیره و کارکشته نشان داد. نامه های مستدل و سنگین سیاسی وی و دلایلی که برای خشنودی مغولان اقامه می کرد و دال بر صلح و صفا و صمیمیت از جانب قطب شاهیان بود، نه تنها آصف خان، مشاور شاه جهان، بلکه شخص امپراتور را آن چنان تحت تأثیر قرار داد که از هدف نهایی خود که حمله و احتمالاً انقراض سلسله قطب شاهی بود، منصرف شده به دهلی بازگشتند. (Ibid:104)

گویا توانمندی وی در نگارش نامه ها برای امپراتور مغول عاملی شد که عبدالله قطب شاه لقب «دبیرالممالک»، مترادف سیاستمدار بزرگ کشور را به وی عطا کند. همچنین گویا در همین زمان مقام «صدرالصدور» نیز به دیگر مقامات وی افزوده شده است. بار دیگر در سال ۱۰۱۳ق/ ۱۶۳۵م شاه جهان تصمیم به براندازی قطب شاهیان گرفت. اما سیاست سنجیده ابن خاتون در قبال شاه جهان کشور قطب شاهیان را از اضمحلال نجات داد. (Khodaey, 1989: 315-16) از این پس گرچه قطب شاهیان به صورت کشوری منقاد در آمدند، اما توانستند به مدت ۵۲ سال دیگر به حیات سیاسی خود ادامه دهند. شرایط تحمیلی شاه جهان یا به عبارتی انقیاد نامه، موارد مختلفی را در بر می گرفت که سه مورد آن به شرح زیر از اهمیت بیشتری برخوردار بود:

۱. سبّ خلفا که متأسفانه به صورت رسم بسیار بدی درآمده بود، متوقف شود.

۲. نام ائمه اطهار از خطبه ها حذف و نام خلفا جایگزین آنها شوند.

۳. اذان به شیوه اهل سنت ادا شود (Ibid)

بدیهی بود، اگر کسی بجز ابن خاتون که خود از علمای طراز اول و ملقب به علامه بود، چنان موارد را قبول و مورد اجرا در می آورد، منجر به واکنش مردم می گردید، اما مقام علمی و، در عین حال، توانمندی سیاسی وی نه تنها مردم را از واکنش سخت در قبال موارد فوق بر حذر داشت، بلکه بقای حکومت قطب شاهیان را به مدت ۵۲ سال دیگر تضمین نمود.

علامه ابن خاتون ذوق شاعری نیز داشت و گرچه مجموعه اشعار وی به دست نیامده است، اما ابیاتی که از او توسط میرزا نظام الدین در *حدیقه السلاطین* ذکر شده مبین توانمندی او در عرصه شعر فارسی است. علاوه بر آن وی صاحب چهار کتاب با این عناوین است: ۱. *شرح/ارشاد/ذهان*، ۲. *شرح عباسی*، ۳. *جامع عباسی*، ۴. *کتاب امامت* این چهار اثر مجموعه کتب خطی سالار جنگ موجود و نگارنده در پاره ای از موارد از آنها بهره برده ام.

۴. اسدخان لاری

جای تأسف است که نه منابع تاریخی ایران و نه منابع تاریخی هند، به ویژه دکن، اطلاعات چندانی در خصوص سال های اولیه حیات خسرو خان لاری که بیشتر به نام اسدخان لاری شهرت دارد، در اختیار ما نمی گذارند. نخستین بار با چهره وی پس از مرگ یوسف بیگ ساوی که بعدها بنیانگذار سلسله عادلشاهی شد، برخورد می کنیم. یوسف نگران از آینده فرزند و ولیعهد خود اسماعیل ۱۳ ساله، سردار مورد اعتماد خود کمال خان دارابگردی ایرانی را به وکالت سلطنت برگزید، با این امید که وی حافظ جان او و سلطنت عادلشاهی خواهد بود.

اما دیری نگذشت که وسوسه سلطنت کمال خان را به خیانت وا داشت، تا با قتل شاه جوان خود بر تخت سلطنت جلوس کند. (زبیری، ۱۸۳۰: ص ۲۸) در این جاست که نخستین بار با این چهره استثنایی برخورد می کنیم، که در رأس ۳۱۳ نفر که دلشادآغا بیگم عمه شاه جوان و باپوچی خانم مادر شاه در زمره آنها بودند، لشکر صفدر خان فرزند کمال خان را شکست داده و صفدرخان را کشته اند.

ایرانی دلیر دیگری به نام یوسف ترک به قیمت جان خود با ورودی عجیب به کاخ کمال خان او را به قتل رسانید. (Khodaey, Ibid: 49) از این پس تا اواخر سلطنت ابراهیم یکم با نقش شگرف و سرنوشت ساز اسدخان رو به رو هستیم. وی در حالی که اساس سلطنت عادلشاهی را در درون کشور سازمان می دهد، با دشمنان خارجی که همسایگان عادلشاهیان بودند و در عین حال پرتغالیان که به تازگی گوا را زیر سلطه خود درآورده بودند، گاه به عنوان سیاستمداری ورزیده و گاه جنگجویی خستگی ناپذیر مواجه می شود تاریخ سیاسی نظامی دکن کمتر شخصیتی چون او به خود دیده بود. پس از گذشت ۱۵۰ سال ابر مرد عبدالرزاق لاری را می بینیم که یازده ماه در مقابل لشکر انبوه و تا دندان مسلح اورنگ زیب، امپراتور مغول هند، مبارزه می کند و اگر خائنی دروازه شهر را به روی دشمن نمی گشود، مغولان هند هیچ گاه موفق به شکست قطب شاهیان به سپهسالاری عبدالرزاق لاری نمی شدند. این دو دلاور لاری نامی بس بزرگ و قابل احترام از خود و ایران در تاریخ دکن به یادگار گذاشتند.

چنین به نظر می رسد که از آغاز شکل گیری حکومت عادلشاهیان اسدخان به عنوان چهره ای شاخص و از نزدیکان یوسف و خاندان وی با عادلشاهیان همکاری داشته است. اینکه اسدخان در مقابله با صفدرخان فرماندهی نیروی خیل یا خیل خاصه یا جانداران را به عهده دارد دلیل بر اعتمادی است که خاندان عادلشاهی نسبت به وی داشته اند.

رفیع الدین شیرازی نویسنده *تذکره الملوک* می نویسد: یوسف پیش از آن که سرانجام به دکن مهاجرت کند مدت ها در شیراز و لار به سر برده بود. (رفیع الدین، خطی) آیا خسروآقا یا اسدخان در سفر انجامین یوسف به دکن به عنوان دوستی جدا ناشدنی همراه یوسف پای به دکن نهاد؟ می دانیم یوسف نیز مدت ها در لار بود و چنانچه دوستی عمیق و ریشه دار آنها آن چنان بوده است که

اسدخان همراه یوسف به هند مهاجرت نموده باشد، در این صورت باید سال های جوانی را چون یوسف در بیدر گذرانیده و از محضر بزرگانی چون یوسف ترک آئین رزم و از محمودگاوآن که به دلیل نداشتن فرزند یوسف را به فرزند خواندگی پذیرفته بود، در عرصه سیاست چیزها آموخته باشد. این دو شخصیت قدرمسلّم الفبای مدیریت رزمی و اداری را به یوسف و اسدخان آموختند. عشق و محبتی که یوسف به اسدخان داشت وی را به مردی بدل نموده بود که حتی از بذل جان خود در قبال یوسف و خاندان او ابایی نداشت.

هنگامی که وی کمر به دفع صفدر خان بست، تنها هدایت ۳۱۳ نفر را که دو تن از آنان زن بودند، به عهده داشت. نیرویی که در قبال ۲۰۰۰۰ لشکر خاصه کمال خان، سپاه دولتی و مردمی با اندیشه غارت کاخ های شاهی به صفدرخان پیوسته بودند، نیرویی اندک و شکست ناپذیر بود اما اخلاص، سرسپردگی و از جان گذشتگی او باعث شده بود خود را درگیر جنگی کند که هر چند خوش بینانه به عواقب آن اندیشه کنیم، مرگ او را به دنبال داشت.

با نگاهی به حیات سیاسی و روش و منش اسدخان شباهت عجیبی بین او و یوسف عادلشاه می بینیم. هر دو دارای اراده ای قوی و مورد علاقه سپاهیان خود و حتی دشمنان خویش بودند. اسدخان همانند یوسف هیچ گاه از تعداد سپاهیان دشمن واهمه ای به خود راه نداد و کراراً با سپاهی بسیار کوچک بر ارتشی بسیار بزرگ پیروز شد. در بسیاری از موارد در یک روز دو یا سه واحد نظامی دشمن را یکی پس از دیگری شکست داده بود. مذاکرات سیاسی را بر جنگ ترجیح می داد و زمانی جنگ را آغاز می کرد که کوشش های وی برای حل مشکل سیاسی به شکست منتهی شده بود. پرتغالیان که هماوردان جدی و خطرناکی برای فرانسویان و انگلیسیان بودند، می کوشیدند از جنگ با اسدخان حتی الامکان احتراز کنند. آنها از اسدخان چه در عرصه جنگ و چه سیاست به بزرگی یاد می کردند.

وی نه تنها به ایران وطن خود بلکه به ایرانیان عشق می ورزید و چون افسران و سربازان برتر ارتش های پنج گانه دکن که از فروپاشی سلسله بهمنی پایدار شده بودند اکثراً ایرانی بودند، از بروز جنگ بین مخدومان خویش یعنی شاهان عادلشاهیه بادولت های همسایه که در طی آن ممکن بود بهترین سربازان و افسران ایرانی طعمه مرگ شوند، شدیداً نگران و متأثر می شد. در راستای ایجاد صلح و البته احتراز از جنگ به هر حيله و بهانه ای متوسل می شد. شبی که فردای آن قرار بود عادلشاهیان و بریدیان به جنگ اشتغال ورزند، به عملی عجیب و تهورآمیز دست زد تا از بروز جنگ جلوگیری کند و آن نیز ربودن امیر برید از درون چادرش بود.

پس از مرگ اسماعیل عادلشاه فرزند وی مولو عادلشاه عملاً عدم لیاقت خود جهت اداره مملکت را آشکار ساخت. در این مرحله حساس باپوچی خانم (بی بی جی خانم) زن یوسف عادلشاه و

دیگر دولتمردان به اسدخان متوسل شدند. اسدخان مولو را دستگیر و کور کرد و ابراهیم برادر جوانش را بجای وی بر تخت سلطنت بیجاپور نشاند.

در مسائل خانوادگی عادلشاهیان نیز اسدخان مشاوره امین بود. وی جهت احتراز از جنگ که به هر حال مخارجی را بر دولت ها تحمیل و باعث قتل جوانان کشورها می شد. خانواده شاهی را به نوعی مجبور به قبول پیشنهادهای خود در خصوص ازدواج شاهزاده خانم های عادلشاهی با حکمرانان برار و احمدنگر نمود تا با انعقاد پیمان صلح مانع جنگ شود.

مریم به ازدواج با نظام شاه و خدیجه به ازدواج عمادشاه در آمد. اما سرانجام بدخواهان، ذهن ابراهیم عادلشاه را بر علیه او شوراندند و به او چنان فهماندند که اسدخان قصد دارد که وی را از قدرت ساقط و برادرش عبدالله را به جای وی به تخت سلطنت بنشاند. اسدخان بیهوده کوشید تا ذهن بیمار ابراهیم را که درونی آشفته داشت، به بیگناهی خود واقف سازد و چون تلاش وی بی نتیجه ماند، به جاگیر (تیول - اقطاع) خود بلگام رفت.

نظام شاه خرسند از نثار و جدایی بین ابراهیم عادلشاه و اسدخان به بلگام نزد اسدخان رفته درحالی که به دو احتمال که هر دو به سود خود بود می اندیشید؛ یا اسدخان با وی خواهد جنگید ، که پیروزی بر اسدخان که نیروی بزرگی در اختیار نداشت و حذف او از صحنه سیاسی پیروزی بزرگی برای او محسوب می شد و یا اسدخان به قیمت ترک خدمت عادلشاه به او خواهد پیوست ، که آن نیز پیروزی روانی بزرگ تری بود. زیرا که عادلشاه بدون اسدخان به سادگی شکست پذیر بود. اما وی به احتمال سوم که در هیچ ذهنی خطور نمی کرد نیندیشیده بود. اسدخان مخفیانه پیکی را سوی عمادشاه، برادرزن ابراهیم و یکی از محبان خود، ارسال داشته ضمن شرح ماقع از او خواسته بود ذهن ابراهیم را نسبت به اخلاص و سرسپردگی او روشن نموده و به وی نوید داده بود که چون به همراه نظام شاه و به عنوان حمله به عادلشاه به نزدیکی سپاه عادلشاه رسیده از نظام شاه بریده و بر آنها حمله کند و چنین نیز شد. نظام شاه که شکست خورده بود ، از صحنه جنگ گریخت و اسدخان بار دیگر در قلب بیجاپوریان جایگاه پیشین خود را یافت. درست در همین احوال جمشید قطب شاه که تصور می نمود بیجاپور بدون اسدخان شکست یافتنی است ، به بیجاپوریان حمله نمود ، اما اسد که همان روزها به جرگه بیجاپوریان پیوسته بود ، حمله سختی به جمشید نموده او را تا داخل سرزمین قطب شاهیان تعقیب نموده، سپس در جنگ تن به تن زخمی آنچنان سخت و رنج آور بر جمشید وارد نمود که به روایتی آن زخم که به سرطان مبدل شده بود ، جان جمشید را گرفت . (Sinha I,1968:57)

با مرگ وی در سال ۹۵۶ق / ۱۵۴۹م بیجاپور سیاستمدار توانا و سپهسالار قدرتمند خود را از دست داد. بلافاصله پس از مرگ وی پرتغالیان تمام سرزمین هایی را که توسط اسدخان از آنها به غنیمت گرفته شده بود ، باز پس گرفتند. دولت معظم ویجی نگر نیز که سرزمین های بسیار را در اثر حملات و سیاست مدبرانه اسدخان از دست داده بود باز پس گرفت.

برای پرتغالیان اسدخان مترادف شکست و مرگ بود و به راستی اگر اسدخان با حملات ایدایی و در عین حال سیاست، سد راه پرتغالیان نشده بود، بخش اعظم دکن به دست آنها افتاده بود. در آشپزخانه وی روزانه ۱۰۰ من برنج، ۱۰۰ گوسفند و ۲۰۰ مرغ به مصرف می رسید که بخش اعظم آن صرف طبقات محروم جامعه می شد. سینه‌ها مورخ و سیاستمدار هندی وی را به نحو زیر مورد ستایش قرار می دهد:

«نیازمندان بدون در نظر گرفتن آنکه به کدام آئین و دین بودند، می توانستند به وی رجوع کرده و نیاز خود را بر طرف سازند. وی اهل تساهل نژادی و مذهبی بود و به تمام مردمی که با وی در ارتباط بودند، بدون آنکه به دین و یا نژاد آنها بیندیشید، رفتار می نمود. وی معجون کمیابی از تمام ویژگی های خوب انسانی بود که یک رهبر و یک انسان برتر می بایست داشته باشد. در حالی که تراوش های مغزی وی او را سیاست مداری برجسته، رهبری فرزانه و سرداری توانا نموده بود، قلب سرشار از ایمان وی را شجاع، سخاوتمند و با گذشت نشان می داد. این ویژگی های قلب و مغز او بود که وی را مبدل به شخصیتی استثنایی در قرون میانه نموده بود» اکنون نیز که مردمان بسیاری از دوردست آمده تا از مزار او در معراج از شهرهای بلگام استمداد روحی طلب کنند. (Ibid:95)

۵. نیکنام خان

نام واقعی نیکنام خان رضاقلی بیگ و پدر وی به نام بهمن از ملازمان شاه عباس بزرگ بود. با مرگ شاه عباس و سپس پدرش و آغاز دوران آشفتگی ایران عصر شاه صفی، ترک ایران گفته و رهسپار دکن شد. از آنجا که شماری از دولتمردان قطب شاهی اصفهانی الاصل یا متعلق به یکی از شهرستان های دور و یا نزدیک اصفهان و یا در زمره دولتمردان صفوی بودند، بسیاری که از اصفهان یا شهرستان های تابعه در جستجوی کام و نام به دکن رهسپار می شدند، ترجیح می دادند که در خدمت قطب شاهیان باشند. شاید یکی دیگر از جهات ترجیح قطب شاهیان اهتمام شاهان و بزرگان این سلسله در ترویج تشیع و ایجاد فضایی مذهبی همانند اصفهان بود، که پر واضح است انگیزه ای مناسب برای مهاجرانی بود که از اصفهان قصد هند می کردند. رضاقلی بیگ در بدو ورود به خدمت میرمحمد سعید اردستانی رسیده و نظر به توانمندی وی در امور مالی و اداری در زمره نزدیکان او قرار گرفت. وی از سال ۱۰۱۱ق/ ۱۶۳۳م به خدمت میر محمد سعید اردستانی، میرجمله درآمده بود و تا سال ۱۶۵۶م که میر محمد سعید ترک خدمت عبدالله قطب شاه گفته و به خدمت اورنگ زیب شاه تیموری درآمد، از نزدیکان او بود و از وی که مدیری به راستی توانمند بود، بسیار آموخت. همراه با میرمحمدسعید و به تاسی از او شماری دیگر از دولتمردان قطب شاهی ترک خدمت سلطان عبدالله شاه قطب شاهی راکرده به دشمن او اورنگ زیب پیوست، اما رضاقلی بیگ نه تنها به مغولان نپیوست، بلکه با جدیتی تمام کوشید خلاء آنها را پر کرده و به

تربیت عناصری همت گماشت که جای خالی میرمحمدسعید و یارانش را پر کنند. عبدالله قطب شاه که این خلوص نیت و صفای باطن را از او مشاهده نمود وی را به لقب نیکنام خان سرافراز نمود. میرمحمدسعید اردستانی سال ها حکمران کارناتاکا بوده و در طی آن مدت روابط حساس و پیچیده ای با حکمرانان محلی و شرکت های خارجی از جمله انگلیسی ها و فرانسویان برقرار نموده، ثروت سرشاری از فعالیت های درست و نادرست خود جمع آوری نموده بود. اکنون که میرمحمدسعید ترک خدمت قطب شاهیان را نموده بود. به دلیل دسایس وی و نیز جاه طلبی های حکمرانان منطقه ای و مدیران شرکت های خارجی اوضاع کارناتاکا، به طور کلی، از کنترل خارج شده و سیاستمدار ورزیده و سرداری آزموده را طلب می کرد که به آن اوضاع آشفته سروسامانی دهد.

عبدالله قطب شاه با آگاهی از توانمندی نیکنام خان وی را به حکمرانی کارناتاکا معین نمود تا به وضعیت اسفبار آنجا رسیدگی کند. نیکنام خان می دانست که ایجاد نظم و ترتیب و امنیت جز در سایه ارتشی کارآمد میسر نیست، بنابراین، ارتشی از نخبگان نظامی که بر تربیت آنها نظارت مستقیم داشت، تدارک دیده که تعداد نفرات آن را ۴۰۰۰ نفر ذکر کرده اند.

ادوارد وینتر^{۱۵} رئیس یکی از شرکت های خارجی در نامه ای مورخ ۱۰ دسامبر ۱۶۷۰ میلادی از ارتش کارآمد نیکنام خان یاد می کند. در سایه این ارتش بود که حکمرانان منطقه ای باردیگر تحت فرمان دولت قطب شاهی درآمدند.

اما برخورد وی با مدیران شرکت خارجی به گونه ای دیگر بود. وی به عکس میر محمد سعید که گاه الطاف نظری با شرکت های خارجی داشت، رفتاری سخت با آنها در پیش گرفت. (Naqavi, Ibid: 118) آنها را مجبور کرد، که نه تنها مالیات خود را افزایش داده، بلکه وجوه بیشتری به عنوان کرایه از مستغلات و کارخانه هایی که در اختیار آنها بود پرداخت کنند. وی حتی حوالدار یا ممیزی برای بررسی امور تجاری خارجیان تعیین نمود. (Ibid)

ادوارد وینتر که سرسختی نیکنام خان را مشاهده نمود، درخواست کرد که نیکنام خان شیوه ملایم تری در قبال خارجیان در پیش گیرد، اما وی با سرسختی از سیاست خود دفاع کرد.

فاکس کرافت^{۱۶} که به جانشینی ادوارد وینتر تعیین شده بود، از پرداخت مالیات های تعیین شده سرباز زد. به دستور نیکنام خان تمام راههای مرتبط با کارخانه های خارجیان توسط سربازان مسلح وی بسته شده و تا پرداخت عوارض تعیین شده اجازه کار به کارخانه های خارجیان داده نشد. این بار نیکنام خان آنها را مجبور نمود تا ۱۱۰۰۰ سکه طلای وجه معوقه را که پرداخت نشده بود پرداخت نمایند. سپس اجاره ای سالانه بالغ بر ۱۲۰۰۰ سکه طلای دیگر بر آنها بسته، عوارض گمرکی بالغ بر ۴۲۰۰ سکه طلا از آنها مطالبه و مصادره نمود. سر ویلیام لانگهور^{۱۷} جانشین فاکس کرافت، مجبور به پرداخت اجاره و عوارض شد (Naqavi Ibid, 119)

اقدامات نیکنام خان از دو نظر قابل ستایش است. نخست آنکه تا حد زیادی به بحران مالی سلسله قطب شاهی، که نتیجه دخالت مغولان هند در امور داخلی قطب شاهیان بود، خاتمه داد.

15 . Edward Winter

16 . Fox Craft

17 . Sir William Langhorane

دوم آنکه وجهه سلسله قطب شاهی را، که در نیم قرن حکومت عبدالله قطب شاه خدشه دار شده بود، اعاده نمود.

وی دارای توانمندی های ذاتی و بالقوه ای بود. سردار و فرماندهی قابل ، سیاستمداری ورزیده و مردی از سلاله قلم بود. وی حتی صاحب دیوان شعر بود ، که متأسفانه جز ابیات پراکنده از آن چیزی باقی نمانده و شاید در هرج و مرج های اواخر سلسله از میان رفته باشد.

البته خدمات وی به آنچه گفته شد ، مختصر نمی شود ، زیرا که وی بزرگان علم و ادب و هنر را به دکن دعوت و به گونه ای رفتار می کرد که از حضور خود در دکن احساس پشیمانی نکنند. واقعیت این است که از سال ۱۰۱۴ق / ۱۶۳۶م که با انقیاد نامه عملاً دولت های عادلشاه و قطب شاه زیر سلطه سلاطین مغول قرار گرفتند ، دکن توانست جاذبه گذشته را مجدداً برای جلب ایرانیان به دست بیاورد. اما به هرحال شماری نیز به دلیل حسن استقبال نیکنام خان و شاه ابوالحسن قطب شاه که مردی دلیر ، سخی و جوانمرد بود ، به دکن آمدند. یکی از اینان علی بن طیفور مؤلف حدیقه السلاطین است . در سال ۱۰۵۰ق / ۱۶۷۲م وی را مرده در پشت میز کارش یافتند. اینکه آیا بقتل رسیده بود یا نه، معلوم نشد. قبر وی در قبرستان شاهی قطب شاهیان در گلکنده واقع است و تنها فردی جدا از خاندان شاهی است که در آنجا مدفون شده است.

نتیجه گیری

تاریخ سلسله های ایرانی در دکن مکمل تاریخ ایران در دوره صفوی است . تردیدی نیست که افرادی که این بخش از تاریخ ایران را مورد بررسی و تحقیق خود قرار می دهند باید با تاریخ سلسله های ایرانی دکن آشنایی کامل داشته باشند . متأسفانه به دلیل بی توجهی به این بخش از تاریخ ایران ، بیشتر چهره ها و هنرمندان ایرانی در این سرزمین ناشناخته هستند . از جمله معروفترین این چهره ها خواجه محمود گاوان وزیر مقتدر و بسیار زیرک بهمنیان است که با وفاداری و صداقت، مدتی طولانی در خدمت سلاطین بهمنی بود و با کشته شدن وی در توطئه ای درباری ، به کوتاه مدتی شیرازه حکومت بهمنیان از هم فرو پاشید و از دل آن سلسله های پنج گانه ای

بیرون آمدند که بنیان گذاران آنها به جز ملک احمد بحری که غلامی هندو و نو اسلام بود، دیگران همگی ایرانی و بعضاً از شاهزادگان شیعه قره قویونلو بودند .

یکی دیگر از چهره های مهم علمی ، مذهبی و سیاسی دکن میرمومن استرآبادی است . این شخص که از نواب بزرگ روزگار خویش بود ، اگر در ایران می زیست ، در ردیف خواجه نظام الدین توسی یا خواجه رشیدالدین فضل الله و یا دیگر بزرگ مردان تاریخ ایران به شمار می آمد. اما به دلیل آنکه در سرزمینی دور از ایران روزگار می گذرانید ، دستاوردهای علمی و مذهبی اش برای بسیاری از ایرانیان ناشناس مانده است .

وی طراح و سازنده شهر حیدرآباد است که مزین به نام مولی الموحدین حضرت علی(ع) است و یکی از بزرگ ترین شهرهای جنوب هند به شمار می آید. این شهر به گونه ای ساخته شده

است که امروز نیز تصویر کاملی از زندگی هفتاد و دو ملت را در ذهن هر پژوهشگری تداعی می کند. میرومن استرادی نقطه اوج معرفت علمی و دینی ایرانیان در دکن است و شهید ثالث در اثر ماندگار خود *مجالس المؤمنین* وی را به نیکی ستوده است.

ابن خاتون احتمالاً یکی از بزرگ ترین سیاست مدارانی است که در ایران دیده به جهان گشوده است. بی تردید این سیاست مدار بسیار لایق اگر در ایران به حیات خود ادامه می داد، گوهری استثنایی در تاریخ سیاسی صفویان می گردید. او دو بار توانست، با سیاست لشکر شاه جهان گورکانی را از نیمه راه حمله به قطب شاهیان شیعه بازگرداند.

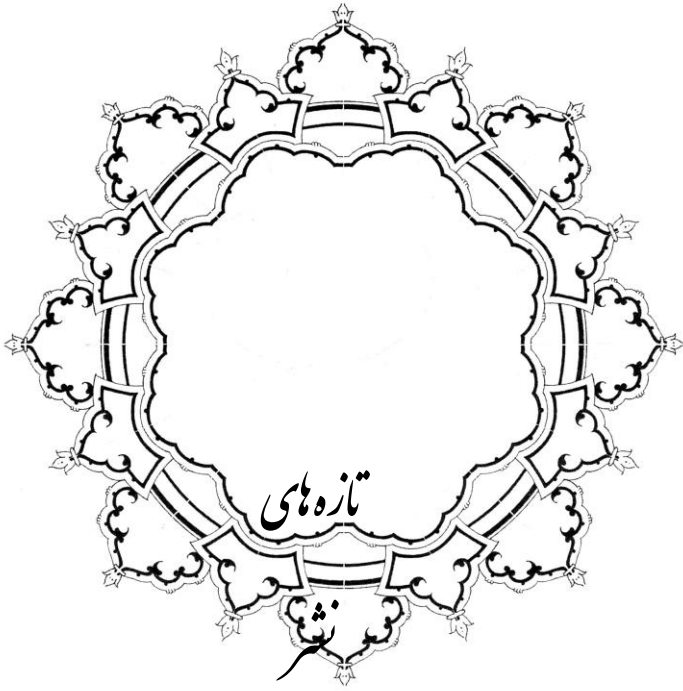
چهارمین کس از دولتمردان استثنایی ایرانی دکن، سردار بزرگ ایرانی اسدخان لاری است.، دلاوری های این مرد در دکن مثل است. او در یک مرحله برای دفاع از شرافت خانوادگی و صداقت در امانت خود با ۳۱۳ تن که دو نفر از ایشان زن بودند، یک لشکر ۲۰۰۰۰ نفری را منهزم کرد.

بالاخره پنجمین دولتمرد بزرگ ایرانی نیکنام خان است. سیاست مداری که در دوره ای حساس در رأس امور سیاسی یک منطقه نظامی قرار گرفت و با سیاست های جالب اقتصادی خود کمپانی های اروپایی را به ستوه درآورد. وی در دوران حکومت خود بر ایالت های قطب شاهیان توانست امور مالی این سرزمین را، که مدت ها بر اثر عدم حضور مردان لایق آسیب دیده بود، به خوبی مرمت کند. بی تردید نیکنام خان یکی از بزرگترین حکمرانان و سیاست مداران قطب شاهیان است ..

کتاب نامه

- احمد عزیز (۱۳۶۶ش)، *تاریخ تفکر اسلامی در هندوستان*، ترجمان نقی لطفی و جعفر یاحقی، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران.
- اسکندر بیگ منشی (۱۳۱۴ش)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، انتشارات فرهنگ، چاپ اول، تهران.
- تاراچند (۱۳۷۴ش)، *تأثیر اسلام در فرهنگ هندوستان*، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، نشر پازنگ، چاپ اول، تهران.
- زبیری، ابراهیم (۱۸۳۰م)، *بساتین السلاطین*، مطبع آقا شیرازی، بمبئی.
- شیرازی رفیع الدین (خطی)، *تذکره الملوک*، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، هندوستان.
- فرشته، ابوالقاسم هندوشاه (۱۸۷۵م)، *تاریخ فرشته*، چاپ سنگی نول کشور، کلکته.
- کامرون جورج (۱۳۷۴ش)، *ایران در سپیده دم تاریخ*، ترجمه حسن انوشه، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران.
- مهرین، عباس (۱۳۵۲ش)، *تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران*، انتشارات مانی، چاپ اول، تهران.
- Briggs, Rise of Mumammadan Power in India, Vol I, No date.

- Khodaey M.Z (1989), Persian Elements in the Art , Culture and Architecture of Bijapur , Hyderabad .
- Mahayan V.D (1985), History of India , Chand & Co Publisher , Dehli .
- Naqvi S (2003) , The Iranian Afaquies , A.A.Husain , Hyderabad .
- Nayeem (1974), External Relations of Bijapur Kingdom , Bright Publisher , Hyderabad .
- Sinha I.A (1968), Medival History of the Deccan , Vol II , Hyderabad .
- Yazdani (1944), Bidar Its History and Monuments , Oxford .



تازه های نشر

۱. *ثواقب المناقب اولیاءالله، عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی، تصحیح و مقدمه*
عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران ۱۳۹۰ش، چهل و پنج + ۳۹۷ صفحه.

قهرمان سلیمانی *

مولانا جلال الدین محمد بلخی، از چهره های درخشان تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی و زبان فارسی است. مولانا پژوهی، در یک قرن اخیر، در ایران و در دیگر نقاط جهان از جایگاهی والا برخوردار شده و پژوهش های متعددی درخصوص زندگی و آثار و احوال این بزرگ مرد صورت گرفته است. تصحیحات متعدد از آثار او عرضه و شروح متعدد بر آنها نوشته شده و ترجمه های مختلف از این آثار صورت گرفته و در قلمرو ترجمه نیز کارهای سودمندی انجام شده است، حتی در قلمرو ادبیات داستانی آثاری ارزشمند خلق گردیده است. در مجموع، حاصل این اقبال جامعه جهانی و پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی را به زندگی و آثار و احوال مولانا می توان کارنامه ای ارزنده و قابل قبول ارزیابی کرد. تا بدان جا که از ثمره وجود این درخت گشن شاخ عرصه فرهنگ و تمدن اسلامی، حتی نا اهلان هم میوه چیده اند و بهره برده اند، کتاب سازی ها صورت گرفته و درست و نادرست در یکدیگر تنیده شده و به نام مولوی پژوهی و معرفی خداوندگار بلخ، در جوامع مختلف منتشر شده است.

اما حاصل و معدل کلی این رویکرد به مولانا را می توان بسیار مثبت داشت، هر چند هنوز هم کارهای نکرده در باب این شگفتی عالم انسانی کم نیست ولی کوشش های سودمند صورت گرفته و توانسته تا حد زیادی غبار از چهره مولانا برگیرد و او را به عنوان یکی از بزرگ ترین چهره های برجسته ادب فارسی و فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی معرفی کند.

یکی از اساس ترین کارهایی که لازم است درخصوص مولانا صورت گیرد و، متأسفانه هنوز به صورت کامل و شایسته و بایسته انجام نشده، انتشار علمی و انتقادی کتاب ها و اسناد و مدارک مربوط به زندگی و تفکر اوست.

باهمه کثرت و تنوع مطالعاتی که در این حوزه وجود دارد^{۱۸}، تا آثار مربوط به نحله فکری مولانا تماماً تصحیح انتقادی نشود و مورد بررسی و تحلیل قرار نگیرد، نمی توان ادعا کرد که کار مولانا شناسی تمام شده است.

حضور پررنگ مولانا در جوامع اسلامی از دوره حیات تاکنون، این آثار را متنوع و پراکنده کرده است. در نتیجه برای جمع آوری و تصحیح این اسناد و مدارک مجموعه ذخایر خطی، حداقل به زبان های

فارسی و عربی و ترکی باید شناسایی و مورد ارزیابی علمی قرار گیرد، تا به کمک این مجموعه بتوان درکی دقیق از زندگی و اندیشه مولانا و مولویه پیدا کرد.

یکی از منابع ارزشمند حیات مولانا و خاندان مولانا *مناقب العارفین* افلاکی است که در زمره متون بسیار با ارزشی است که اطلاعات ذیقیمتی از مولانا، اندیشه، و خانواده اش عرضه می کند. این کتاب ارزشمند در دو جلد به همت روان شاد تحسین یازیجی، مولوی شناس ترک، نخست بار در سال ۱۹۵۹ در آنکارا چاپ شد و سپس چندین بار در ایران به صورت چاپ افست در دسترس علاقه مندان قرار گرفت.

نگاه عاشقانه افلاکی به مولانا و اندیشه و خاندانش کتاب را آکنده از لطایف و نکته‌هایی کرده است که در تبجیل وی و خاندانش نقل گردیده است. این کتاب مورد اقبال واقع شد و علاقه مندان به مولانا به آن به مثابه مصدر و منبعی مهم رجوع می نمودند. تنوع این ارجاعات و متفاوت بودن سلیقه های زبانی و فرهنگی موجب گردید که حداقل دو تلخیص از این کتاب فراهم آید.

یکی از این تحریر ها و تلخیص ها که برگی پر بار بر کارنامه مولانا پژوهی می افزاید، کتاب *ثواقب المناقب اولیاءالله* تألیف عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی (م: ۹۵۴ق) است که به تازگی با تصحیح محقق نسخه شناس پاکستانی، دکتر عارف نوشاهی، در تهران، با همت مرکز پژوهشی میراث مکتوب، به چاپ رسیده است.

چاپ این اثر ارزشمند از زوایای گوناگون دارای اهمیت است. نخست اینکه چگونگی تلخیص متون مفصل را نزد قدما نشان می دهد و دیگر آنکه ملخص تنها به تلخیص بسنده نکرده است بلکه در مواردی بسیار، مؤلف که خود دانشمندی آگاه بوده، نوشته های افلاکی را در معرض نقد قرار داده و صورت های درست لغزش هایی را که در *مناقب العارفین* درج شده، نشان داده است. زبان ساده و روان این تحریر و تلخیص تازه، مخاطبان کتاب را گسترده تر کرده و گروهی کثیر که آشنایی با زبان فارسی دارند میتوانند این متن برجسته را بخوانند و لذت ببرند و این نکته ای است که خود مؤلف هم یادآور می شود که غرض او از این تألیف «پیراستن متن از انواع ردایل حکایات و ایبات مکرر و غیر مفید و آمیختگی مقامات و منازل و ممتزج نمودن به الفاظ ترکانه، عدم ربط و مناسبت و تناقض و تخالف صفات و درج عباراتی که مؤدی به کفر و زندگی و اباحت می شد، عدم ترتب بر ابواب و فصول است»^{۱۹}.

کتاب با سادگی و زیبایی مجموعه آثار منتشر شده در مرکز پژوهشی میراث مکتوب نشر گردیده و مقدمه ای سودمند درخصوص اهمیت کتاب، اختصاصات و ویژگی های آن دارد و فهرست های گوناگون پایانی برای خواننده جستجو گر بسیار کارساز است و باید به مصحح و ناشر هر دو دست مریزاد

گفت که برگی زرین بر کتاب قطور مولانا شناسی افزوده اند. هر چند شایسته می نمود که مصحح محترم برخی واژگان منسوخ در متن را معنی کند و برخی از اعلام را به خواننده بشناساند.

۲. تاریخ فرشته، محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات دکتر محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۸ش، چهل و چهار + ۸۰۲ + هفت + ۶۷۲ صفحه.

مینا سعادت*^{*}

اصل کتاب تاریخ فرشته کتابی است به فارسی در شرح حوادث سلاطین مسلمان هند در اوایل قرن یازدهم که به قلم محمد قاسم هندو شاه استرآبادی نوشته شده است. به نقل از مصحح در پیشگفتار، این کتاب پرحجم با دو نثر منشیانه، خاصه در مقدمه، و نثری ساده و روان در متن، اطلاعات ارزشمندی در خصوص حوادث و وقایع حکومت های مسلمان هند و ارباب فضل و ادب در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

اصل کتاب مشتمل بر یک مقدمه و دوازده مقاله و خاتمه است که مقدمه در معتقدات اهل هند و کیفیت ظهور اسلام و دوازده مقاله دیگر، به ترتیب، « در بیان چگونگی روی کار آمدن سلاطین لاهور، دهلی، دکن، گجرات، مالوه، خاندیش، بنگاله، ملتان، سند، کشمیر، ملیبار» و مقاله دوازدهم « به ذکر حالات مشایخ هند» و خاتمه « در ذکر کیفیت هند» است.

کتاب حاضر مشتمل بر دو جلد است از آغاز تا عادلشاهیان. از نگاهی اجمالی به فهرست مطالب بر می آید که این کتاب از یک مقدمه و دو مقاله تشکیل شده است که پس از گفتگو با مصحح این کتاب، مشخص شد متن ده مقاله دیگر در جلد سوم و چهارم این کتاب در دست چاپ است.

تاریخ فرشته به تصحیح دکتر محمد رضا نصیری با پیشگفتار مفصلی در سی و چهار صفحه آغاز می شود. در پیشگفتار، مصحح پیش از پرداختن به موضوع تاریخ فرشته، از چگونگی پیدایش تاریخ نگاری فارسی در ایران و پس از آن در هندوستان بحث را آغاز کرده است. در ادامه با اشاره به برجسته ترین آثار از مشاهیر تاریخ نگاری در ایران و هندوستان همراه با ذکر تاریخ پیدایش آنها ذهن خواننده را آماده معرفی کتاب می کند. پس از آن، مصحح، به سرگذشت مؤلف پرداخته و در ادامه، از ویژگی های برجسته تاریخ فرشته، همراه با ذکر نقل قول، سخن می گوید. ذکر پاره ای از این ویژگی های برجسته خالی از لطف نیست. وی می افزاید تاریخ فرشته از اعتقادات مردم آن روزگار اطلاعات جالبی می دهد و تصریح می کند که توجه به آداب و رسوم، اعتقادات و آئین هندوان یکی دیگر از ویژگی های این کتاب است. مصحح معتقد است کتاب تاریخ فرشته منبعی غنی از اصطلاحات دیوانی و اداری است و همین طور اطلاعات این کتاب در خصوص اقوام مختلف و مکان

های جغرافیایی و اطلاعات مردم شناسی و عقاید عامیانه، جشن های درباری و آداب مملکت داری حائز اهمیت است. در فهرست مقاله اول کتاب نام چند شاعر به چشم می خورد که این خود گویای این مطلب است که مؤلف در کتاب در بعضی موارد به شرح حال بعضی شعرا پرداخته است و چون تذکره الشعرا عمل کرده است. مصحح به نکات مهم دیگری در خصوص ویژگی های متن پرداخته که ذکر تمامی آنها در این مقال نمی گنجد، اما ذکر آنچه در این میان مهم به نظر می رسد این است که مؤلف با دیدی بی طرفانه و به دور از حب و بغض به شرح وقایع پرداخته و کوشیده است تا شان و مقام رجال و شخصیت ها، حکما و عرفا... را حفظ کند و الحق در این میان خوش درخشیده تا جایی که بارها در دوره های مختلف برای کاتبان وقت و رجال دولت ها کتابت شده است.

در تاریخ فرشته از نسخه های متعدد خطی استفاده شده که مصحح از صفحه سی و نه پیشگفتار به تفصیل از مشخصات و چگونگی استفاده از آنها توضیحات ارزشمندی در اختیار خواننده قرار می دهد. مصحح از هفت نسخه سخن به میان می آورد که قدیم ترین آنها متعلق به ۱۱۲۱ ق / ۱۷۰۹ م و نسخه پتناست. از میان این هفت نسخه، چهار نسخه جهت بررسی و مقابله برگزیده شده و از آن میان نسخه پتنا اصل قرار گرفته است و نسخ دیگر با آن مطابقت شده است. ذکر این نکته ضروری است که در متن این کتاب هر کجا به این نسخ ارجاع داده شده است، در پانویس همان صفحه، با نشانه اختصاری مربوط به هر یک، از آنها یاد شده است. ضمناً در پایان جلد اول این کتاب تصاویری چند از آغاز و انجام نسخ خطی به چاپ رسیده است.

پس از پیشگفتار مصحح، متن کتاب آغاز می شود. آنچه در نگاه نخست توجه خواننده را جلب می کند پانویس های پر محتوای متن است. مصحح در پانویس ها در موارد مختلف و به مناسبت های گوناگون، از متن کتاب های تاریخی و تذکره های دیگر استفاده کرده است و در برخی جاها میان اطلاعاتی که تاریخ فرشته به دست داده و مطالبی که در آن آثار آمده همراه با نقل مطلب، مقایساتی انجام داده است.

ضمناً در داخل متن، شماره صفحه اصل کتاب در داخل گروه مشخص شده است. از جمله کارهای ارزشمند مصحح در این کتاب روش تاریخ نگاری دقیق اوست که وی هر کجا خواسته تا تاریخ دقیق را برای خواننده مشخص کند ابتدا، تاریخ عربی و بعد از آن در داخل گروه تاریخ میلادی آن را به صورت دقیق نشان داده است. ضمناً تعلیقات در پایان هر جلد موجود است و این امر باعث می شود خواننده برای رفع ابهامات خود نیاز به هر دو جلد نداشته باشد. در پایان کتاب افزوده هایی موجود است با این عناوین: تعلیقات، لغات و اصطلاحات، فهرست آیات، فهرست احادیث، امثال و حکم و جملات عربی، فهرست اشعار، فهرست اشخاص، فهرست جاها، فهرست مشاغل و مناصب، ملل و نحل، فهرست کتاب ها، کتابنامه. علاوه بر این، مصحح هر کجا خواسته

است تا بر واژه ای توضیحی ایراد کند آن را داخل متن با قلم سیاه مشخص کرده و در بخش افزوده ها درباره آن به تفصیل توضیح داده است.

۳. سفینه خوشگو، بنداربن داس خوشگو، تصحیح دکتر سید کلیم اصغر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۹ ش، ۹۶۶ صفحه.

مینا سعادت

تذکره سفینه خوشگو متعلق به دوران حدود (۱۰۷۸ یا ۱۰۸۸ - ۱۱۷۰ ق) است. سفینه خوشگو دفتر دوم از یک مجموعه سه جلدی است. به نقل از مصحح کتاب در مقدمه، دفتر اول حاوی شرح حال ۳۶۲ سراینده پارسی است و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در دست چاپ است. دفتر دوم همان سفینه خوشگوست، و دفتر سوم را عطاء الرحمان کاکوی تصحیح نموده و در سال ۱۹۵۸ م / ۱۳۳۷ ش، در پتنه هند، به چاپ رسانیده است.

همان گونه که از معنی تذکره بر می آید، مشتمل بر شرح حال جمعی از شعرا همراه با ذکر ابیاتی از آنهاست. شایان ذکر است که گزینش هر یک از ابیات با دقت و ظرافت ویژه ای صورت گرفته و مؤلف با گزینش درست و بجای آنها بر ارزش تألیف افزوده است. از مطالعه عمیق این مجموعه چنین بر می آید که مؤلف با دیدی نقد گونه به اشعار نگرسته و پس از ذکر ویژگی های اشعار (در بعضی موارد) به بیان نقاط ضعف و قوت آنها پرداخته است و در ضمن آن به بیان ویژگی های بیانی و بدیعی نیز اشاره دارد.

سفینه خوشگو منبع ارزنده ای برای معرفی ویژگی های اشعار سبک هندی تا زمان تألیف کتاب محسوب می شود چرا که مصحح در مقدمه می افزاید که اغلب شاعران معرفی شده در دفتر دوم به سبک هندی شعر سروده اند و مؤلف در بعضی جاها به ویژگی های سبکی شاعران نیز اشاره دارد.

فهرست اسامی شعرا در ابتدای کتاب به ترتیب حروف الفبای فارسی است و خواننده به سهولت به آنها دسترسی دارد. پس از آن پیشگفتار مصحح است. مصحح در آغاز، از نقش به شبه قاره هند در ترویج و گسترش زبان فارسی و تاریخ رواج تذکره نویسی در ایران و شبه قاره بحث می کند، پس از آن به معرفی کوتاهی از کتاب سفینه خوشگو می پردازد.

بعد از پیشگفتار، در مقدمه، مصحح به بررسی اجمالی کتاب می پردازد. در ابتدا، از چگونگی نفوذ فرهنگ و زبان فارسی مقارن با ظهور اسلام به شبه قاره هند می گوید و در ادامه با ذکر نام چند تن از شعرای فارسی زبان شبه قاره بحث را در معرفی کتاب دنبال می کند. وی می نویسد که این کتاب مولود دوران ملوک الطوائفی در هند است. او می کوشد سهم هندوان را در رواج تکامل زبان فارسی برجسته سازی کند. در ادامه به شرح مختصری از زندگینامه شاعر می پردازد و به نظر می رسد عدم تطویل زندگی نامه مؤلف در این بخش به سبب نبود اطلاعات مؤلف در تذکره ای پس از قرن یازدهم باشد.

مؤلف ظاهراً طبع شعر داشته چون در ادامه به ابیاتی از مؤلف به عنوان یک شاعر سبک هندی اشاره می‌کند. پس از آن، مصحح به معرفی آثاری چند از مؤلف می‌پردازد و در این بخش ویژگی‌های برجسته کتاب را بازگو می‌کند. در ادامه از هشت نسخه خطی سخن به میان می‌آورد. نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را نسخه اساس قرار داده است چرا که اولاً تاریخ آغاز و انجام آن روشن و ثبت شده است؛ ثانیاً: تعداد شعرایی که متذکر شده است بیش از سایر نسخ است. نسخه بعدی، نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار و در پایان نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی است. مصحح در ادامه توضیحاتی در خصوص رسم الخط و حروف اختصاری به کار برده شده می‌دهد و پس از آن به اطلاعات جالبی که در خصوص مقایسه نسخ به دست آمده اشاره می‌کند. در قسمت پایانی کتاب تصاویری چند از آغاز و انجام نسخ خطی مشاهده می‌شود و پس از آن نمایه کتاب آغاز می‌شود که مشتمل بر فهرست نام‌ها، تخلص‌ها، و خاندان‌ها، جای‌ها، کتاب‌ها، اصطلاحات سبک‌شناسی و نقد ادبی و ماده تاریخ به تفکیک است.

۴. صبح گلشن، سید محمد علی حسن خان بهوپالی، مقدمه و تصحیح و تکمیل و تحشیه مجتبی برزآبادی، اوستا فراهانی، تهران، ۱۳۹۰ ش، ۱۷۱+ صفحه.

مینا سعادت

تذکره صبح گلشن کتابی است مشتمل بر سه مجلد، متعلق به اواخر قرن سیزدهم هجری قمری، به قلم سید محمد علی حسن خان بهوپالی. این تذکره مشتمل است بر ذکر ۲۰۲۴ تن از شعرای متقدم، متوسط و متأخر تا حیات مؤلف که جمع کثیر آن را شعرای متأخر تشکیل می‌دهند. نثر مؤلف در مقدمه کتاب، موضوع و منشیانه و اکثر مطالب در متن به نثر مصنوع و مسجع تحریر یافته است و درست به همین دلیل مؤلف شرح حال شعر را - به جز چند تن از آنها که مفصل تألیف شده آن هم به دلایل خاصی که در پیشگفتار بخش (تبصره بر کتاب) نوشته شده - مختصر آورده است چرا که تحریر آن دشوار بوده است. این تذکره با آثار مشهور به (ملا آثار) آغاز و با (یوسف - مولوی محمد یوسف علی گوپاموی) خاتمه می‌یابد. شرح حال شعر در این تذکره بسیار مختصر است و مؤلف در بیان شاهد تنها به بیان چند بیت یا یک رباعی بسنده کرده است.

کتاب پس از فهرست مطالب با پیش‌گفتار آغاز می‌شود. در پیش‌گفتار از چاپ و تصحیح این کتاب برای اولین بار در ایران سخن به میان آمده است و از اصلاح خط و خطاهایی سخن به میان آمده که در اثر مراجعه به منابع و مآخذی در اختیار شاعر صورت گرفته است.

مصحح در ادامه شرح حال مختصری از مؤلف را بیان می‌کند هر چند در بندی به نام «تذکر» در پیش‌گفتار آورده است که سید علی محمد حسن خان بهوپالی نمی‌تواند مؤلف این

صبح گلشن باشد زیرا، بنابه نقلی منابع، وی در زمان تألیف این اثر دوازده سال داشته است. البته، بهوپالی آثار دیگری تألیف کرده که مصحح ده اثر برجسته او را به فارسی و اردو بر می شمارد. در ادامه دو اثر مشخص شده است که به نقل از مؤلف از منابع مورد استفاده وی بوده اما بلافاصله پس از آن از استفاده از دو منبع دیگر می گوید و ظاهراً با بیان دو منبع متأخر استفاده از منابع قبل را تکذیب می کند. دو منبع اول آفتاب عالمتاب و نشتر عشق، حسین علیخان عاشقی عظیم آبادی است و دو منبع متأخر شمع انجمن نواب صدیق حسین خان (پدر مؤلف و نگارستان سخن سید نورالحسین خان (برادر مؤلف) است. پس از آن، مؤلف اثر را در این بخش فرد دیگری به نام «سید محمد یوسف علی گوپاموی» معرفی می کند و در ادامه از کتبی که نام مؤلف و کتاب او در آن ها مدخل شده سخن به میان می آورد این کتاب عبارت اند از: ۱. حدیقه الشعراء؛ ۲. روز روشن؛ ۳. الذریعه؛ ۴. تاریخ تذکره های فارسی؛ ۵. فهرستواره کتاب های فارسی؛ ۶. دانشنامه ادب فارسی؛ ۷. تذکره طلعت؛ ۸. فرهنگ سخنوران.

سپس از پدر و برادر مؤلف به عنوان خالق اثر شمع انجمن و نگارستان سخن به میان آمده است. بعد از متن پیش گفتار سخن مصحح آمده است که بیش از نیمی از این بخش درخصوص رجحان و برتری این تذکره در مقایسه با تذکره های دیگر است: در ادامه متن اثر آغاز می شود، مؤلف پس از معرفی و بیان شرح حال شاعر برای هر مدخل بخشی را به نام پانوش در نظر گرفته که اطلاعات درجه دوم را در اختیار خواننده قرار می دهد. مثلاً از کتبی که ممکن است اطلاعاتی درخصوص شاعر بدهد که در واقع مؤلف خواننده را به آن کتب ارجاع می دهد و یا کنیه شاعر و

پیش از تعلیقات، قطعات ماده تاریخ آمده است. پس از آن های فهرست مفصلی آمده است، بدین مضمون: آیات، اقوال و احادیث، ادیان، اقوام، ایلات، خاندان ها، دودمان، دولت، سادات، سلاطین، سلسله ها، طایفه ها، طبقات، عشیره ها، علما، قبایل، مذاهب، ملوک، فهرست اسامی اشخاص و تخلص ها، اصطلاحات هنری، شعری - علمی، فهرست بازی ها، تکیه ها، جای ها، چاه ها، دانشگاه ها، نام کتابها، ماده تاریخ ها، مدارس، مساجد، مشاغل و مناصب، کشف الابیات، فرهنگنامه تذکره صبح گلشن، همان طور که مشاهده می کنید فهرست تعلیقات این کتاب بسیار غنی است و بیش دو سوم متن جلد سوم را تشکیل می دهد و این کوشش ارزنده بر فایده اثر می افزاید.

۵. فهرستواره دستنویست های ایران (دنا)، مجلد اول (آیین - اظهار)، به کوشش مصطفی درایتی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۸۹ش، صدو بیست و شش + ۱۱۵۰ صفحه.

سید مرتضی موسوی*

در پیشگفتار آقای رسول جعفریان ریاست کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی می خوانیم:

« اما اثر فعلی که خدمت خوانندگان و دوستداران میراث گذشته عرضه می شود، کامل ترین اثر مکتوبی است که در زمینه کار فهرست نویسی جامع نسخ خطی انجام می گیرد. این اثر که در طول سالیان متمادی فراهم آمده، می تواند کلیدی برای حل مشکلات بسیاری از فهرست نویسان و نیز منبعی برای تمام کسانی باشد که برای تحقیقات خود به نسخ خطی احتیاج دارند» حجه الاسلام و المسلمین آقای مصطفی درایتی در مقدمه مشروح بالغ بر ۱۲۰ صفحه دو هدف اصلی تدوین این مجموعه را این گونه تبیین نموده:

۱. تبدیل اطلاعات ناهمگون و پراکنده به مجموعه های سامان یافته با هدف نمایش حجم و اهمیت ذخایر مکتوب ایران، ۲. ایجاد پشتوانه اطلاعاتی برای مرکز پژوهش و پژوهشگران این حوزه؛ در حوزه کتاب های فارسی پیشکسوتی کار فهرستگان با فهرست مشترک استاد احمد منزوی است که مقدار آدرس دهی به اثر ایشان نشان می دهد که هرکس درباره اثر فارسی به تحقیق بپردازد چاره ای جز مراجعه به آن ندارد. گردآورنده محترم دلیل نامگذاری مجلدات دوازده گانه به فهرستواره دست نوشت های ایران (دنا) به جای فهرستواره نسخه های خطی ایران را نیز بازگو نموده اند.

تحلیل آماری نسخه های خطی ایران که با استفاده و استخراج از طریق «بانک اطلاعات نسخه های خطی محصول موسسه فرهنگی - پژوهشی الجواد میسر آمده است، بسیار سودمند و مفید است. در چند محور مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. کتاب های دارای بیشترین نسخه در ایران،
۲. کهن ترین نسخه های موجود کشور،
۳. پراکندگی نسخه ها در کشور،

* . پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

۴. مراکز نگه داری نسخه ها و حجم ذخایر آن،

۵. نسبت کتاب های عربی و فارسی و رابطه آن به موضوعات مختلف.

در ادامه تحلیل آماری مفصل تاریخچه فهرست نگاری در ایران تبیین و فهرستی از ۹۶ فهرست نگار از جمله اسامی آقایان احمد منزوی، سعید نفیسی، ایرج افشار، محمد تقی دانش پژوه و برادران اشکوری آمده و توضیحات کلی درباره دنا و چیدمان فهرستواره درج گردیده است. در پایان مقدمه چگونگی استفاده از فهرستواره و از صفحه ۶۰ - ۱۲۶ منابع و مأخذ تبیین شده که وسعت کارگردآورنده محترم و همکاران را نشان می دهد. باتوجه به توضیحات مذکور، عناوین مجلدات بعدی درج می شود:

مجلد دوم (اعاده - تشیید)، ۱۲۰۶ صفحه،

مجلد سوم (التصاریف - چینی سازی)، ۱۱۵۲ صفحه،

مجلد چهارم (الحائریات - دین)، ۱۲۹۰ صفحه،

مجلد پنجم (دیوان - ژیمناستیک)، ۱۲۹۸ صفحه،

مجلد ششم (سائر - شیوه)، ۱۲۸۸ صفحه،

مجلد هفتم (الصاحب - فیه ما فیه)، ۱۲۲۴ صفحه،

مجلد هشتم (قائم - مثیر)، ۱۲۹۴ صفحه،

مجلد نهم (المجادله - الملوک)، ۱۲۶۸ صفحه،

مجلد دهم (المناجیح - یونسیه)، ۱۲۶۲ صفحه،

مجلد یازدهم (مولفان دست نوشت های ایران)، ۱۳۸۰ صفحه،

مجلد دوازدهم (کاتبان دست نوشت های ایران)، ۱۱۴۴ صفحه،

می توان گفت که تدوین فهرستواره دست نوشت های ایران نیاز مبرم محققان و پژوهشگران را در سطح جهانی برآورده است. این فهرستواره دوازده جلدی در بالغ به ۱۵ هزار صفحه، مشخصات ۳۰۰۹۶۸ نسخه خطی ایران را به دست می دهد.

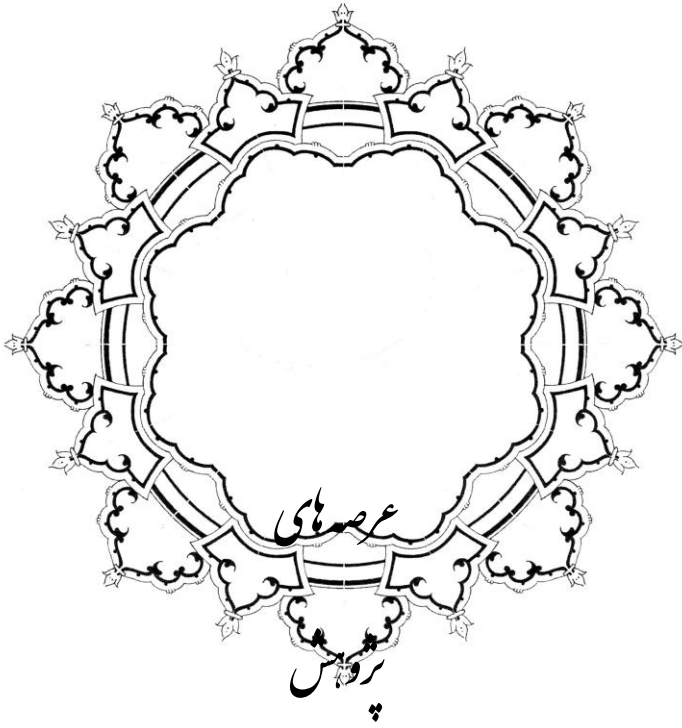
۶. مقالات جاوید (اردو)، نگارش های فکری انگیز دکتر جاوید اقبال درباره مباحث ادبی، فکری و قانونی (حقوقی)، ترتیب و تدوین محمد سهیل عمر، طاهر حمید تنولی، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور ۲۰۱۱م، ۴۳۲ صفحه.

سید مرتضی موسوی

جاوید اقبال در پیشگفتار، خاطر نشان ساخته است که «کوشش هایی که در تمام عمر برای اقبال فهمی و اقبال شناسی مبذول شده است تا کجا در این موفق گردیده ام، خوانندگان و تاریخ این را تشخیص خواهند کرد.»

مطالب مندرج در کتاب به چهار بخش با عناوین «تفکر سیاسی اسلام»، «اقبال شناسی»، «پاکستان شناسی» و «ادب» تقسیم گردیده و مشتمل بر ۳۹ موضوع است که نیمی از آنها از فکر اقبال سرچشمه می گیرد نظیر: «مملکت اسلامی از دیدگاه اقبال»، «اقبال و تصور مملکت اسلامی در دوره حاضر»، «فلسفه سیاست اسلامی و اقبال»، «اقبال به عنوان پدر»، «چودهری محمد حسین (رفیق دیرینه اقبال)»، «اقبال و تصور اجتماعیت اسلام»، «مقام اخلاقیات در تصور الهیات اقبال»، «نظریه اجتهاد اقبال» و ده ها مقاله دیگر. در پیشگفتار دکتر جاوید اقبال نوشته است که این مقاله ها برخی قبلاً چاپ شده و بعضی غیر مطبوعه می باشد. بهتر بود در ضمن تدوین و ترتیب حد اقل گفتارهای مطبوعه با اسم نشریه و تاریخ نشر مشخص می شد.

شایسته تذکر است که دکتر جاوید اقبال (متولد ۱۹۲۴م) تحصیلات خود را در انگلستان تکمیل کرده به وکالت دادگستری پرداخت. قبل از بازنشستگی قاضی دادگاه عالی و دیوان عالی کشور بود. مدتی در سیاست عملی هم اشتغال داشته و برای یک دوره، عضویت مجلس سنای پاکستان را نیز به عهده داشته است. وی دارای چند اثر به اردو و انگلیسی نیز می باشد. شرح حال مفصل علامه اقبال «زنده رود» را تالیف کرد که در چهار مجلد، به کوشش دکتر شهیندخت کامران مقدم صفیاری به فارسی برگردانده شده و توسط اقبال اکادمی پاکستان به عنوان «جاودان اقبال» چاپ و نشر گردیده است.



در شرح احوالات و ثمرات استاد دکتر نور محمد خان پژوهشگر پایدار زبان و ادب فارسی در پاکستان

حکیمه دست رنجی*

دکتر مهر نور محمد خان در سال ۱۹۴۴م، در روستایی از توابع فیصل آباد پنجاب، دیده به جهان گشود. خانواده اش کشاور بودند و او تا سال ها یگانه فرزند خانواده بود. او همواره در معرفی خودش، از روی تواضع، می گوید: «من روستا زاده ای بیش نیستم». روزی از محضرشان پرسیدم «آیا مرادتان از گفتن این جمله اشاره به فقر مالی و مشقات ناشی از آن است؟» در جواب فرمودند: «برعکس، من چون یگانه فرزند پدر و مادرم بودم، نهایت رسیدگی به من می شد اما هدفم از گفتن این جمله آن است که «انسان در هر موقعیتی نباید اصل خود را فراموش کند.»

خانواده استاد مهر نور محمد خان بعد از استقلال پاکستان، همچون دیگر مسلمانان شبه قاره، به پاکستان فعلی مهاجرت کردند و در منطقه پنجاب شرقی در روستایی در فیصل آباد سکنی گزیدند. در روستای آنان، همچون دیگر قُرا، خبری از درس و بحث و مدرسه به معنای امروزی آن نبود اما ستاره بخت استاد از همان اوان کودکی با نور علم قرین شد. روزی مردی فاضل و شاعر، غریبانه، به روستای آنان آمد. هیچ کس او را نمی شناخت و حتی بعضی از اهل ده به او به دیده بدبینی می نگریستند زیرا که او در آن ساختار ساده و به هم تنیده هیچ جایی نداشت، او غریبه ای بیش نبود. اما مقدر بود که این غریبه، به رغم همه مخالفت ها و نامالایمات، حلقه اتصال و تعالی کودکان با استعداد آنجا همچون - مهر نور محمد خان - باشد.

«محمد حسین» منشی ای فاضل و اهل علم و فضل بود و پس از مدتی شروع به آموزش کودکان از جمله «مهر نور محمد خان» خرد سال کرد و روح تشنه آنان را با تعالیم گوناگون، از جمله شعر فارسی، سیراب و آرزوی دیرینه طالبان علم را برآورده کرد. استاد دکتر مهر نور محمد خان خود در وصف او می گوید: «گاهی فکر می کنم که او چون فرشته ای از جانب خداوند بر ما نازل شد.» محمد حسین تصمیم به ایجاد یک مدرسه در روستا گرفت اما با مخالفت ریش سفیدان مواجه شد. او با مجاهدت فراوان و حتی تهدید آنها مبنی بر ارسال شکوائیه به دولت، موفق به راه

* مؤلف و ویراستار، رئیس گروه نشریات دانشگاه پیام نور(تهران)، مدرس گروه فارسی (دانشگاه نمل،

اندازی مدرسه کوچکی در آن ده شد. استاد مهر می گویند که «هیچ گاه قدر و ارزش کار او را فراموش نمی کنند و وجود او را از زمره مقدرات و الطاف الهی می داند چرا که از او نه فقط درس و بحث که مجاهده و سلوک در طریق دانش را آموختند.»

وقتی که مهر نور محمد خان شش ساله بود، خانواده اش تصمیم گرفتند برای رونق کار و معاش به جایی در مرز سند مهاجرت کنند. اما او به عشق درس خواندن و تلمذ از محضر منشی فاضل، محمد حسین، با موافقت خانواده علم دوست خود، در روستا ماند و، از آن روز، تنها و تنها در طریقت دانش پای نهاد، در حالی که این امر ریاضتی جانکاه را می طلبد، هم از سوی او وهم از سوی پدر و مادرش که یگانه فرزندشان را، برای بهره مندی از خوان گسترده علم از جانب خداوند، و می گذاشتند. استاد نور محمد خان در گفتگو باراقم این سطور به این امر بدین گونه اشاره کرده اند: «تنهایی و استقلال من از آن زمان شروع شد و این تنهایی از آن پس، همواره در سفرهای پی در پی ادامه یافت. اما از من انسان مستقلی ساخت و این استقلال مرهون فداکاری های پدر و مادر و تحمل مشقات عاطفی فراوان از سوی آنان بود. پدرم گاهی به سختی بیمار می شد به گونه ای که از او قطع امید می کردند. روزی به من خبر دادند که او بسیار بدحال است و باید فوراً خودم را به شهری که آنان در آنجا ساکن بودند برسانم. وقتی که به خانه رسیدم، پدر که در بستر بیماری افتاده بود، با دیدن من یکباره از جای برخاست و پس از چند روز حال او بهبود یافت. پزشکان می گفتند که او از فراق فرزند بیمار می شود.» اما همین پدر باز هم «نور محمدخان» را بادعای خیر راهی سفر و سلوک در طریق دانش اندوزی نمود.

او پس از پایان تحصیلات متوسطه، یعنی کلاس دهم، به دانشکده دولتی فیصل آباد رفت و پس از دو سال، به عنوان شاگرد اول، از آنجا فارغ التحصیل شد. سپس راهی لاهور شد و در سال ۱۹۶۵، موفق به اخذ مدرک لیسانس از دانشگاه پنجاب شد. در همین سال بود که جنگ میان پاکستان و هندوستان روی داد و او که در خوابگاه دانشجویی روزگار می گذراند، پس از تعطیلی دانشگاه، مجبور به ترک لاهور و بازگشت به زادگاه شد. او عزم خود را جزم کرده بود که ادامه تحصیل بدهد. به همین سبب ماندن در زادگاه برای او رنج آور بود، به خصوص که در آن روزگار باتوجه به فقر وسایل ارتباط جمعی و اطلاع رسانی امکان خبرگیری از دیار دیگر به راحتی ممکن نبود. بدین ترتیب، با پایان یافتن جنگ، پس از حدود یک سال به لاهور بازگشت، در حالی که ترم تحصیلی شروع شده و دانشجویان ثبت نام کرده بودند. استاد خود در توصیف آن روزها می گویند: «من نگران و درمانده بودم، چون فکر می کردم مهم ترین هدف زندگی ام را از دست داده ام، در آغاز می خواستم اقتصاد بخوانم اما ثبت نام گروه اقتصاد تمام شده بود. بنابر این، به بخش فارسی رفتم. رئیس بخش فارسی در آن روزگار، سید وزیر حسن عابدی، از عالمان فارسی دوست و از متنفذان بود که با استاد بدیع الزمان فروزانفر و استاد سعید نفیسی روابط دوستانه داشت. وقتی ایشان نمرات خوب مرا دید، گفت به دلیل این کارنامه درخشان شما را می پذیرم. این گونه بود که در اثر توفیق اجباری به وادی فارسی قدم نهادم و به آن دل سپردم و کوشش و تلاش بسیار کردم. همیشه سخن یکی از استادانم در گوش من بود

که می گفت: «در هر رشته ای که درس می خوانید سعی کنید بهترین باشید، کوشش تمام و کمال کنید و به بالاترین درجات برسید.» این پند و اندرزها همیشه در گوش من بود و حتی سخنان مداوم دوستان جوانم گریز پایم در خوابگاه اراده مرا سست نمی کرد. آنان مرا سرزنش می کردند که چرا به رغم رسیدگی های خانواده و یگانه فرزند بودن این قدر خودم را به سختی می اندازم!

بنابراین، هیچ سرزنی او را از ادامه کوشش و تلاش دلسرد نکرد تا آنجا که در سال ۱۹۶۷، به عنوان دانشجوی رتبه اول به اخذ درجه فوق لیسانس و در پی آن موفق به اخذ «مدال طلای» دانشگاه پنجاب شد. در این زمان، استاد محمد باقر، مؤسس و رئیس گروه فارسی دانشگاه پنجاب از سفر برگشته بود. او از دولت پاکستان برای استخدام دانشجویان ممتاز تعهد استخدام گرفته بود. بنابراین، مهر نور محمد خان، بلافاصله پس از اخذ مدرک فوق لیسانس، به عنوان مربی در کالج فیصل آباد استخدام شد. همان کالژی که او سال ها قبل در آنجا درس خوانده بود. دکتر نور محمد خان خود در خصوص این حادثه می گویند: «وقتی که حکم استخدامم را به استاد سابقم که مدیر کالج شده بود، دادم، پس از تشویق، پند و اندرزهایی به من داد که همچنان تا امروز در گوشم مانده است: ۱. حال که این توفیق نصیب تو شده و به افتخار معلمی نایل شده ای هیچ وقت بدون آمادگی به کلاس نرو و همیشه پیش از کلاس مطالعه کن. ۲. هیچ وقت دیر به کلاس نرو. ۳. در کلاس هیچ وقت حرف بیهوده نزنید.» استاد مهنور محمد خان، تا امروز نیز به این خوی پسندیده عمل و استادان جوان را به رعایت آن توصیه می کنند.

استاد پس از یک سال تدریس در دانشکده فیصل آباد (اوایل سال ۱۹۶۹)، به دانشکده دولتی چکوال منتقل شد و این امر با توجه به نبود جاده ها و سختی و دوری راه برای او دشوار بود، به ویژه آنکه هدف اصلی وی ادامه تحصیل و نزدیک تر بودن به مراکز فرهنگی و دانشگاهی بود.

بنابر این، روح علم جو و حقیقت طلب او بی پاسخ ماند و در این زمان سهمیه بورسیه دکترای فارسی از سوی «سازمان منطقه ای کشورهای ایران، پاکستان و ترکیه» اعلام و تقاضای او نیز پذیرفته شد و در سپتامبر ۱۹۶۹ جهت ادامه تحصیل در دوره دکترای تهران رفت. استاد از آن دوران به خوبی و نیکی یاد می کنند، به عنوان دورانی سرشار از علم و معنویت و نشاط. در آن زمان دکتر سید حسین نصر رئیس دانشگاه تهران بود. استاد مهر هیچ گاه دیدار اول

خود با رئیس دانشگاه را از یاد نمی برد. او در این دیدار به دانشجویان پاکستانی گفته بودند: «اینها فقط دانشجو نیستند بلکه سفرای ما در کشورشان خواهند بود.»

دکتر مهر در دانشگاه تهران سه سال (از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۲) را صرف مطالعه و پژوهش و بهره مندی از محضر استادان بزرگی چون دکتر سید حسین نصر (فلسفه اسلامی)، دکتر مهدی محقق (روش تحقیق)، دکتر حسین خطیب رهبر (نظم فارسی)، دکتر بحر العلومی (نگارش و مقاله نویسی)، دکتر ذبیح الله صفا (تاریخ ادبیات) دکتر جعفر شهیدی (شعر کلاسیک) و دکتر محمد علی اسلامی ندوشن (ادبیات معاصر) کرد. سپس، با راهنمایی دکتر اسلامی ندوشن موضوع پایان نامه

خود را با عنوان «فکر آزادی در دوره مشروطیت» برگزید. اما با توجه به حساسیت های اجتماعی در آن زمان و حاکمیت اختناق، استادان راغب به پذیرفتن راهنمایی این عنوان نبودند. سرانجام، دکتر خانلری راهنمایی ایشان را پذیرفت و استادان دکتر عبدالحسین زرین کوب و دکتر عباس زریاب خوبی به عنوان استادان مشاور انتخاب شدند. استاد مهر، بهره مندی از محضر این استادان را یکی از بزرگ ترین افتخارات زندگی خود می داند.

او سرانجام، در سال ۱۹۷۴، پس از چند سال تحقیق و پژوهش در تاریخ و ادبیات دوره مشروطیت، با کسب درجه عالی، از پایان نامه خود دفاع کرد و از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. استاد مهر نور محمد خان از خاطرات خود از ایران و رفتار و سلوک هم کلاسی ها و استادان و مردم کوچه و بازار به نیکی و شوق یاد می کنند. ایشان در جواب سؤال من که اقامت حدود یک دهه در ایران آیا تأثیر عمیقی بر قلب و روح شما گذاشته است، گفتند: «باور بفرمایید که رؤیایها و خواب های انسان حاوی عمیق ترین عواطف و مکونات است. وقتی که خواب می بینم همه خواب های من در دو جا اتفاق می افتند: یا در زادگاهم در روستا یا در ایران. همواره در رؤیا در جستجوی چیزی در ایران هستم یا از خاطرات خوش کودکی گذر می کنم. هنوز هم وقتی که برای شرکت در سمیناری به تهران می روم حتماً به کوچه های قدیمی، به خصوص خیابان جمالزاده که خانه مان در آنجا بود، سری می زنم.»

اما دوران خوش و پر بار اقامت در ایران و سرخوشی های نور محمد خان از بهره های دوره دانشجویی باخاطرات تلخی نیز عجین شده است. نقل این خاطرات از آن رو ضروری به نظر رسید که نشان اراده پایدار استاد در طریق دانش اندوزی است. خود ایشان در غروب دلگیر روز ۲۰ دسامبر ۲۰۱۱ در گفتگو با راقم این سطور به یادآوری این خاطرات تلخ و تأثر برانگیز پرداختند:

«در دوران اقامت در تهران برای تحصیل در دوره دکتری دو خاطره بسیار تلخ روح مرا عمیقاً آزرده کرد. اولی تجزیه پاکستان در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱م، و دومی مرگ همسر من بود. برایتان گفتم که پس از مهاجرت پدر و مادرم به مرز سند، من در روستای زادگاهم ماندم. در این دوران در خانه عمویم زندگی می کردم. همسر عمو، خواهرزاده خردسالی داشت که به امورات من رسیدگی می کرد و با مهربانی از انجام دادن هیچ کمکی به من دریغ نمی کرد و دلسوزانه و

فداکارانه تا آنجا که می توانست راه سخت تحصیل علم در آن روزگار را برای من آسان می کرد. من هم وقتی که فوق لیسانس گرفتم و استخدام شدم، در سال ۱۹۶۸م، به پاس فداکاری های او، تصمیم به ازدواج با آن دختر گرفتم. در همان اوان من موفق به اخذ بورسیه دکتری شدم و به تنهایی به تهران رفتم، در حالی که یک پسر کوچک به نام «وقار عادل» داشتم. پس از حدود یک سال خانواده ام نیز به تهران آمدند، ما منتظر تولد فرزند دیگری بودیم.

همسر من اصرار داشت که برای به دنیا آوردن بچه به پاکستان و نزد فامیل و بستگان برگردد اما من به دلیل مشغولیت های علمی قادر به همراهی او نبودم. بنابر این، در اثر اصرار فراوان، او را به پاکستان فرستادم. پس از مدتی، در آن وانفسای نبود تلفن و کندی تردد نامه ها، به من

خبر دادند که همسر من بیمار است. خودم را به خانه رساندم و در آنجا بود که فهمیدم فاجعه ای اتفاق افتاده و همسر جوانم، هنگام تولد بچه، از دست رفته است. پس من ماندم و دو کودک خردسال و مسئولیتی که بر دوشم بود. اما ناچار باید باز می گشتم. بچه ها را به مادر همسر سپردم و به ایران باز گشتم... هنوز هم پس از سال ها حتی امروز که به دانشگاه می آمدم، چهره او را رو به روی خودم می بینم و هیچ گاه فراموش نمی کنم که اگر فداکاری های او نبود، من امروز در این جایگاه و موقعیت نبودم.»

استاد دکتر مهر نور محمد خان در حالی پرده از مکنونات قلبی خود بر می گرفت که باد سرد و سوزناکی می وزید، پاییزی سرد و خشک در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۱ در اسلام آباد. تری کنار چشمانش بر عمق غم او گواهی می داد و من از سؤال خود خجل بودم زیرا تحمل شکستن درون استادی بزرگ چون او برای هر کسی سخت است.

استاد، پس از حدود یک دهه، مجدداً با بانویی نیک و با فرهنگ ازدواج کردند. ایشان صاحب سه فرزند هستند: دو پسر و یک دختر که هر سه به لطف خداوند پس از طی مدارج بالای دانشگاهی، در موقعیت های مناسبی قراردارند و مرگ مادر اول نه تنها ارتباط مهر آمیز آنان را سست نکرده بلکه تا امروز نیز به گرمی و محبت روزگار می گذرانند.

پس از بازگشت به پاکستان، برای استخدام به «دانشگاه ملی زبان های نوین (نومل)» مراجعه کرد و با حمایت دکتر صدیق شبلی و رئیس و مؤسس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دکتر علی اکبر جعفری، در سال ۱۹۷۴م به عضویت دانشگاه نومل در آمد. از این پس تا سال ۱۹۸۸م، زندگی او صرف تدریس و تألیف و تحقیق شد. تا آنکه در سال ۱۹۸۸م، به عنوان استاد مأمور مجدداً به تهران رفت و ثمره مهم این سفر، راه اندازی گروه زبان و ادبیات اردو، در دانشکده زبان های خارجی دانشگاه تهران بود. در این سفر که پنج سال به طول انجامید، ایشان به عنوان رئیس گروه به استحکام و دوام گروه اردو همت گماشت. از دیگر ثمرات این سفر که ایشان به نیکی از آن یاد می کنند ترجمه کامل وصیت نامه امام خمینی به زبان انگلیسی است که به پیش نهاد رئیس دانشگاه تهران و به همت ایشان و البته بدون پذیرش هیچ گونه حق الزحمه ای انجام شد.

استاد دکتر مهر نور محمد خان، از آن روزگار تاکنون که نزدیک به چهل سال می شود، در کسوت استادی، به کار تدریس و پرورش دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، در مقاطع مختلف فوق لیسانس، پیش دکترا و دکترا، و در دو دوره در کسوت ریاست گروه، به هدایت و برنامه ریزی جهت حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در اصلی ترین مرکز آموزش این زبان اهتمام ورزیده اند. شاهد صادق و باقیات الصالحات این دوران پرشوکت، پرورش ده هاوصدها دانشجوست که امروز بسیاری از آنان از استادان معتبر زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه نومل و دیگر مراکز دانشگاهی در پاکستان هستند و نیز راهنمایی ده ها پایان نامه معتبر که بسیاری از آنها به زیور طبع آراسته گشته است. اگر بخواهیم براین کوله بار عظیم علمی تدریس و راهنمایی در دانشگاه های دیگر و نیز مسئولیت های مدیریتی ایشان و بسیاری تلاش های دیگر را بیفزاییم، بار این مقاله آن قدر

گرانسنگ می شود که این قلم یارای به منزل رساندن این امانت را نخواهد داشت. از این رو ، با آرزوی سلامت و عزت و طول عمر برای استاد بزرگ ، دکتر مهر نور محمد خان و با این آرزو که طالبان زبان و ادبیات فارسی همچنان توفیق هدایت علمی و معنوی ایشان را داشته باشند، به ذکر بخشی از فعالیت های علمی پربار ایشان در عرصه های گوناگون می پردازیم که البته همه آنها حاکی از خدمتی عظیم و طولانی به زبان و ادبیات فارسی است که آرزو می کنیم ریشه های آن همچنان بارور و مستحکم باقی بماند.

آثار و پژوهش های علمی

استاد مهر نور محمد خان ثمره دانش اندوزی خود را در عرصه های مختلف تألیف، ترجمه، پژوهش ، شرکت در سمینارها و کنگره های بین المللی و جزاینها عرضه کرده اند. تألیفات ایشان شامل چندین کتاب و بیش از ۵۰ مقاله تألیفی و پژوهشی در حوزه زبان و ادبیات فارسی و مطالعات اسلامی در مجلات مختلف علمی و نزدیک به ۲۰ مقاله ارائه شده در سمینار های بین المللی ، به ویژه در ایران ، در فاصله سال های ۲۰۰۹ - ۱۹۸۸م، بوده است . عنوان کتاب های ایشان عبارت است از :

- کتاب شناسی واژه سازی در زبان فارسی ، مؤسسه زبان های ملی پاکستان (مقتدره قومی زبان) ، ۱۹۸۶.

۱- ز گلستان عجم، ترجمه اردوی کتاب « با کاروان حله» از دکتر عبدالحسین زرین کوب، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۸۵.

- اصول واژه سازی در زبان فارسی با توجه به پیشینه فرهنگستان های ایران ، مؤسسه ملی زبان پاکستان (مقتدره قومی زبان) ، ۱۹۸۵.

- شرح و تصحیح خیابان گلستان ، شرحی بر گلستان سعدی از سراج الدین علی خان آرزو، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۹۹۶.

- فکر آزادی در دوره مشروطه ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۲۰۰۴.

- تصحیح و تنقیح مجمع النفایس از سراج الدین علی خان آرزو، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۲۰۰۶.

- فرهنگ لغات ارتشی و نظامی ، انگلیسی- فارسی ، فارسی - انگلیسی ، ناشر : مؤلف، ۲۰۰۷.

- شمار مقالات ارزنده استاد به قدری است که ذکر تک تک آنها از حوصله این مقال خارج است. در اینجا به ذکر این نکته بسنده می کنیم که این مقالات تحقیقی پژوهشی در موضوعات مختلف زبان و ادبیات معاصر و کلاسیک فارسی ، مطالعات اقبال شناسی ، پژوهش های پاکستان شناسی ، تحقیقات زبانی و زبان شناختی تألیف شده است. جامعیت این مقالات نشان دهنده جامع الاطراف بودن نویسنده و احاطه او بر شناخت تاریخ دولت ایران و پاکستان و نیز ادبیات فارسی ، به ویژه ادبیات دوره مشروطیت است. استاد نور

محمد خان مقالات گوناگونی را نیز از انگلیسی و فارسی ترجمه و در مجلات مختلف به چاپ رسانیده اند. در این میان اشاره به مقالات ترجمه ای ایشان در خصوص فرهنگ و آداب و رسوم و جامعه امروز پاکستان ، با هدف آشنایی مردم ایران در مجلهٔ *پاکستان* ، مصور، خالی از لطف نیست. شمول و جامعیت آثار استاد، به ویژه مقالات اصیل ایشان ، نشانگر همت والا و نتیجه سال ها تحقیق و پژوهش پیگیر است. آنچه موجب تحسین ایشان می شود، روزآمد بودن مطالعات ایشان است. تنها خواستهٔ ایشان از استادان و دوستان ایرانی ، تهیهٔ جدیدترین آثار منتشر شده در ایران در خصوص ادبیات معاصر ایران است که ایشان بر آنها وقوف کامل دارند.

استاد مهر نور محمد خان ، از لحاظ اخلاقی ، انسانی جدی و با احساس مسئولیت در همهٔ عرصه های زندگی و استادی سختگیر اما مسئول و مهربان نسبت به دانشجویان و پژوهشگری پایدار و مسئول نسبت به اشاعه زبان وادبیات فارسی در پاکستان ، به ویژه در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نومل است. موفقیت و سرزندگی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نومل در دوره های مدیریتی ایشان، به اعتراف همگان، گواه مدعای ماست. اما بر همهٔ اینها باید خلوص نیت و وسواس مفرط ایشان نسبت به پاسداری از زبان فارسی را نیز باید افزود. دغدغهٔ اصلی زندگی استاد، همهٔ متعلقات زبان فارسی است ، از دانشجو و استاد جوان گرفته تا برگزاری کلاس های با کیفیت و کلاس های دانش افزایی یا تلاش برای تأمین شهریهٔ دانشجویان بی بضاعت. ایشان مهم ترین رسالت مراکز متصدی حفظ و اشاعهٔ زبان و ادبیات فارسی را کمک در جذب دانشجو با برنامه ریزی های درست و محققانه می داند. او کمک کردن به تأمین شهریهٔ دانشجویان و نیز کارهایی برای فارغ التحصیلان و برگزاری برنامه های تشویق کننده را مهم ترین عامل اشاعه زبان فارسی و خاموش نشدن چراغ میراث فرهنگ ایرانی در دانشگاه های پاکستان می داند. ایشان بارها تصریح کرده اند که حاصل عمر استادان قدیمی پرورش استادان جوان و تأمین منابع برای امروز است ، آنچه می ماند و مهم ترین است زمینه سازی برای جذب و جلب دانشجویان به آموختن زبان فارسی است.

اما پایان سخن را باید به خلوص و تواضع ایشان اختصاص داد که استاد هیچ تلاشی برای علنی ساختن آن ندارد. وقتی که نگارنده این سطور از ایشان دربارهٔ کثرت آثار و چگونگی خلق آنها پرسید، در جواب گفتند که « این مرهون کمک و تشویق استادان بزرگ است. وقتی که اولین مقالهٔ من منتشر شد، استاد دکتر محمد جعفر محبوب ، رایزن فرهنگی ایران در اسلام آباد بودند و به طور افتخاری در دانشگاه نومل درس می دادند. ایشان به کلاس آمد و متواضعانه پیشانی جوان مرا بوسید و بر من آفرین گفت و آرزو کرد که هیچ گاه قلم را بر زمین نگذارم.» رابطهٔ ایشان با دانشجویان جوان ، به قول استاد احمد سمیعی گیلانی^{۲۰} ، همچون درخت پربار و کهن سالی نیست که با پهن کردن سایهٔ خود، مانع رشد نهال های جوان شود.

۱. سخنرانی ایشان در مجمع گزینش اعضای برتر فرهنگستان ها در سال ۱۳۸۲ ش.

مهربانی های نه تنها استادانه که پدرا نه ایشان نسبت به استادان جوان و دانشجویان در جاهای مختلف حتی در راه کتابخانه ، در راهروهای بخش آموزش یا در حال رفع مشکلات اداری و مالی احترام و تحسین هر بیننده ای را بر می انگیزد. آرزوی او زنده و بارور ماندن درخت کهن و ریشه دار زبان و ادبیات فارسی در پاکستان است. او همه جوانی خود را در راه بالندگی این درخت مقدس صرف کرده است. در روزهای خوشی و ناخوشی در این طریق گام زده و تنها چیزی که او را می آزارد پژمرده شدن این درخت دیرپاست . از این رو، او امروز، در کهن سالی ، همچنان پایدار و یکه تاز به آبیاری و تیمار آن مشغول است^{۲۱}. عمرش با عزت و مستدام و اجرش مشکور باد. به پیوست فهرست مقالات ایشان جهت مزید فایده پژوهشگران حوزه شبه قاره درج می گردد.

فهرست مقالات

۱. «حماسه دو ملیتی پاکستان»، پاکستان مصور ، اوت - سپتامبر ۱۹۸۶م، شهریور - مهر ۱۳۶۵ش.
۲. «نگاهی به گرایش های نوین در ادبیات معاصر ایران»، پاکستان مصور، ژوئیه ۱۹۸۵/ مرداد ۱۳۶۴ش.
۳. «بررسی اصول وضع اصطلاحات و ساختن معادل در زبان فارسی»، پاکستان مصور ، فوریه ۱۹۸۶م/ اسفند ۱۳۶۴ش.
۴. «مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راه حل آن»، مجله رشد آموزش ادب فارسی ، شماره ۹.
۵. «شمه ای از احوال و آثار خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر»، پاکستان مصور ، اکتبر ۱۹۸۵.
۶. «اقبال شاعر گرم نوا»، سروش اسلام آباد، نوامبر ۱۹۷۸.
۷. «اقبال پیام عمل و مبارزه»، سروش اسلام آباد، نوامبر ۱۹۷۷.
۸. «غازی علم الدین شهید»، سروش اسلام آباد ، سپتامبر - اکتبر ۱۹۷۹.
۹. «تأثیر انقلاب اسلامی ایران در فرهنگ و ادب پاکستان»، مجموعه مقالات علمی سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، سمت ، تهران ۱۳۷۳.
۱۰. اهمیت اتحاد اسلامی در فلسفه سیاسی علامه اقبال (ترجمه) ، سروش اسلام آباد ، فوریه ۱۹۷۶.
۱۱. «سهم اقبال در وحدت اسلامی»، سروش اسلام آباد، آوریل - مه ۱۹۷۹م.

۲. این مقاله حاصل چند جلسه مصاحبه حضوری نگارنده با دکتر مهر نور محمد خان در نوامبر ۲۰۱۱م در گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین در اسلام آباد پاکستان (نمل) است.

۱۲. «انعکاس وحدت اسلامی در شعر فارسی معاصر»، پاکستان مصور، می ۱۹۸۵ / خرداد ۱۳۶۴ ش.
۱۳. «محمد زکریای رازی یکی از اطباء بنام دوره اسلامی»، سروش/اسلام آباد.
۱۴. «سهم نویسندگان و گویندگان در پیشبرد مشروطه»، پاکستان مصور، مرداد ۱۳۵۷، ژوئیه - اوت ۱۹۷۸.
۱۵. «ایرج میرزا در آئینه شعر خویش»، مجله هنر و مردم، شماره ۱۶۲، سال چهاردهم، اپریل ۱۹۷۷.
۱۶. «استاد سید غلام رضا سعیدی و خدمات علمی و فرهنگی او»، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۶۸ ش / ۱۹۸۹ م.
۱۷. «بررسی و معرفی بحر الفراسه در شرح دیوان حافظ از عبدالله عبدی خویشگی قصوری»، دانش، شماره ۱۵، ۱۹۸۸ م.
۱۸. «میراث فکری پاکستان»، پاکستان مصور، مارس ۱۹۸۷ م / فروردین ۱۳۶۶ ش.
۱۹. «نفوذ و رواج تذکره الاولیای عطار در سرزمین پاکستان»، دانش، شماره ۴۶، ۱۹۹۷.
۲۰. «پیغامبری کرد پیمبر نتوان گفت»، هنر و مردم (ویژه نامه پاکستان و ایران)، شماره دوم، اکتبر، نوامبر ۱۹۷۷ م.
۲۱. «تجارب پاکستان در اسلامی کردن نظام آموزشی و دانشگاه ها»، مجموعه مقالات دانشگاه تربیت مدرس، تهران ۲۰۰۱ م.
۲۲. «سیری در آثار و افکار علامه محمد اقبال شاعر و فیلسوف و اندیشمند پاکستان»، مجله آشنا، سال دوم، شماره هفتم، مهر و آبان ۱۳۷۱ ش / اکتبر و نوامبر ۱۹۹۲.
۲۳. «اقتصاد پاکستان در آئینه حقایق»، سروش/اسلام آباد، اکتبر ۱۹۸۰.
۲۴. «نمونه ای از نفوذ فردوسی در شبه قاره پاکستان و هند»، دانش، شماره ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م.
۲۵. «خان آرزو در عرصه ادب و تحقیق»، دانش، شماره ۵۵، ژانویه ۲۰۰۰.
۲۶. «نگاهی به گرایش های نوین در ادبیات مشروطه ایران»، پاکستان مصور، ژوئیه ۱۹۸۵.
۲۷. «بررسی متون آموزشی زبان فارسی در پاکستان»، دانش، شماره ۷۳ - ۷۲، بهار و تابستان ۱۳۸۲ ش.
۲۸. «نگاهی گذرا بر همسانی های فکری و آرمانی بین مردم ایران و پاکستان»، مجموعه سخنرانی های نخستین سیمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، جلد اول، به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۳ م.
۲۹. «فارسی عامل اصلی روابط ایران و پاکستان: گذشته، حال، آینده»، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰ / ۲۰۱۱.
۳۰. «موقعیت زبان و ادبیات فارسی در پاکستان و چالش ها»، مجموعه مقالات ششمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، به کوشش عباسعلی وفایی، تهران ۱۳۸۸ ش.

۳۱. «نقش مرکز تحقیقات فارسی در تحکیم و توسعه گروه زبان فارسی در دانشگاه ملی زبان های نوین»، دانش، شماره ۷۵ - ۷۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ ش.
۳۲. «نمونه ای از نفوذ فردوسی در شبه قاره پاکستان و هند»، دانش، شماره ۲۸ - ۲۷، پاییز و زمستان ۱۳۷۰ ش.
۳۳. «گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین تبلور همکاری فرهنگی بین ایران و پاکستان»، دانش، شماره ۷۷ - ۷۶، بهار و تابستان ۱۳۸۳ ش.
۳۴. «مروری بر تذکره مجمع النفایس»، دریافت، مجله پژوهشی دانشگاه نومل، شماره ۵، اگوست ۲۰۰۶ م.
۳۵. «محبوبیت سعدی در پاکستان»، سفینه، مجله پژوهشی دانشگاه پنجاب، شماره اول، ۲۰۰۳ م.
۳۶. «نقش سید جمال الدین افغانی در بیداری مسلمانان جهان»، پیغام آشنا، شماره ۳، اکتبر ۲۰۰۰.
۳۷. «بررسی تأثیر نظامی گنجوی بر ادبیات شبه قاره»، دانشگاه تهران، شماره ۱۱۸ - ۱۱۷، ۱۹۹۱ م.

پایان نامه های حوزه زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ملی زبان های نوین (نمل)

شگفته یاسین عباسی* / امبر یاسمین**

بی تردید گروه زبان و ادبیات فارسی «دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد» (نمل) یکی از مهم ترین گروه های دانشگاهی در پاکستان است. این دانشگاه در آغاز کار با عنوان «مؤسسه ملی زبان های نوین» در سال ۱۹۷۰م تاسیس شد. در بخش فارسی دانشگاه، در آغاز، فقط کلاس های گواهی نامه برگزار می شد اما در ظرف سه سال موفق به دایر نمودن دوره کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی گردید. با گذشتن سی سال، این مؤسسه در سال ۲۰۰۰م مبدل به دانشگاهی بزرگ شد. با مرور زمان بخش فارسی این دانشگاه تقویت بیشتری یافت و در حال حاضر در این گروه تدریس زبان و ادبیات فارسی در سطوح مختلف از جمله گواهی نامه فارسی و دری، دیپلم فارسی و دری، مترجمی فارسی و دری کارشناسی فارسی، کارشناسی ارشد فارسی، دوره دانشجویی (پیش دکتری) و دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی جریان دارد.

در توسعه و گسترش این گروه علاوه بر زحمات خستگی ناپذیر استادان این بخش، کوشش ها و همکاری های رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد و خانه فرهنگ ج.ا.ایران راولپندی بسیار مؤثر بوده است. با کمک و همکاری های مراکز نام برده، گروه فارسی این دانشگاه شکوه و رونق بیشتری پیدا کرده است. اکنون دانشجویان سطوح مختلف با دست پر از این بخش فارغ التحصیل و در بیشتر دانشکده های دولتی راولپندی و اسلام آباد مشغول به تدریس زبان فارسی می شوند. همچنین در بخش فارسی روش تدریس به زبان فارسی است و به همین دلیل پایان نامه ها نیز به فارسی نوشته می شوند. این امر یکی از شاخص ها و امتیازات منحصر به فرد این گروه است. زیرا بعد از تأسیس پاکستان، اغلب پایان نامه های گروه های زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ها و دانشکده های مختلف به زبان انگلیسی و بعد به زبان اردو نوشته می شد.

باتوجه به اهمیت این ویژگی خاص و نیز به منظور آشنایی خوانندگان با تلاش های به ثمر نشسته در گروه زبان و ادبیات فارسی پایان نامه هایی را که از سال ۲۰۰۵ به بعد، در سطح فوق لیسانس و دکتری نوشته و دفاع شده اند، مختصراً معرفی می کنیم. شایان ذکر است که در این فاصله زمانی از ۱۴ پایان نامه دفاع شده که عناوین و شرح موضوعات آنها به قرار زیرند :

* . مدرسی دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد. vaseenshagufta@yahoo.com

**. meetamber2000@yahoo.com :

**. مربی دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد

الف) پایان نامه های دوره کارشناسی ارشد

۱. « توضیحات و تعلیقات اسرار خودی اقبال »، نازیه نواز، به راهنمایی دکتر رشیده حسن، سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۷، ۲۹۹ صفحه.

دانشجوی فوق الذکر پایان نامه را بعد از نوشتن سخن دانشجو (ا-ث)، پیشگفتار (ج - خ)، و مقدمه، به سه بخش تقسیم می نماید:

بخش اول: حواشی و توضیحات اسرار خودی (ص ۱-۱۴۳)؛

بخش دوم: تعلیقات اسرار خودی شامل آیات قرآنی، احادیث نبوی (ص)، اشخاص، اماکن، تلمیحات. (ص ۱۴۴-۲۷۲)؛

بخش سوم: بیانات تضمین شده از مثنوی مولانا. (ص ۲۷۳-۲۷۶).

در پایان فهرست اعلام شامل فهرست آیات قرآنی (ص ۲۷۷-۲۷۸)، فهرست اشخاص (ص ۲۷۹-۲۸۶)، فهرست اماکن (ص ۲۸۷-۲۹۰)، و فهرست منابع و مأخذ (ص ۲۹۱-۲۹۹) داده شده است.

۲. « چشم اندازی به سیر معنوی تصوف و عرفان اسلامی »، صغری بتول، به راهنمایی

دکتر سید سراج الدین، سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۷، ۱۵۸ صفحه.

در پایان نامه مذکور بعد از پیشگفتار، عناوین مطالب بدین شرح آمده است

عرفان چیست، تصوف و عرفان اسلامی، توضیحاتی درباره عرفان عملی و عرفان نظری، فرق بین تصوف و عرفان، اشتقاق لفظ (صوفی) اصطلاحی، مکتب های تصوف و عرفان (الف) مکتب زهد (ب) مکتب کشف و معرفت (ج) مکتب وحدت وجود، فرقه های تصوف و عرفان، علت پیدایش متصوفه اسلام، تاثیر تعلیمات مکاتب غیر اسلامی در تصوف و عرفان اسلامی شامل افکار هندی، تاثیر نو افلاطونی، بودائی و مسیحیت، تصوف و عرفان در دوره صدر اسلام: زهد پیامبر (ص)، نمونه زهد برخی یاران محمد (ص)، نمونه هایی از پارسیان صدر اسلام، خصوصیات دوره صدر اسلام.

تصوف و عرفان در قرن دوم: عرفای معروف قرن دوم هجری، خصوصیات قرن دوم هجری گرفته تا قرن نهم به بعد به همین ترتیب می نویسد و قبل از اختتام سخنی از سلسله متصوفه ایرانی در شبه قاره مانند سلسله قادریه، سلسله نقشبندیه، سلسله چشتیه، و سهروردیان مولتان را در میان می آورد. در آخر پایان نامه فهرست رجال، فهرست اماکن، فهرست کتاب ها و فهرست منابع و مأخذ آمده است.

۳. «شرح و تعلیقات سروده های قائم چاند پوری»، مهوش رمضان، به راهنمایی دکتر مهر نور محمد خان، سال تحصیلی: ۲۰۰۵-۲۰۰۷، ۱۴۴ صفحه.

خانم مهوش رمضان بعد از پیشگفتار، پایان نامه خود را به دو بخش منقسم نموده است:

بخش اول: درباره شرح احوال قائم چاند پوری است که مشتمل بر ۵۹ صفحه می باشد.

بخش دوم: حواشی و تعلیقات سروده های قائم چاند پوری (۶۱-۱۳۴).

در اختتام فهرست اعلام، شامل فهرست رجال، فهرست کتب، فهرست اماکن، فهرست منابع و مأخذ آمده است (۱۳۵-۱۴۴).

۴. «شرح حال و آثار و کلام فارسی پیر سید مهر علی شاه گیلانی گولروی»، سید مهر فرید الحق گیلانی، به راهنمایی خانم دکتر رشیده حسن، سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۷ م، ۱۴۸ صفحه.

پایان نامه فوق الذکر علاوه بر پیشگفتار، مشتمل بر پنج باب به قرار زیر است:

باب اول: شرح حال مفصل پیر سید مهر علی شاه گیلانی بالغ بر ۶۴ صفحه.

باب دوم: مشتمل بر اولاد پیر مهر علی شاه مانند بابو جی، یکجان دو قالب و شجره مهریه می باشد (ص ۶۷ - ۷۶).

باب سوم: آثار پیر مهر علی شاه (۷۷-۸۲)

باب چهارم: کلام پیر مهر علی شاه از جمله کلام فارسی، کلام پنجابی و کلام اردو. (ص ۸۳-۱۲۷)

باب پنجم: فهرست اعلام مشتمل بر اشخاص، اماکن، مراجع و منابع (ص ۱۲۸-۱۴۸).

فرید الحق (دانشجو) که از اخلاف پیر سید مهر علی شاه گیلانی است، در خاندانی اهل ادب پرورش یافته و پرداختن به زندگی این عارف را بر خود فرض دانسته است.

۵. «کلمات و تراکیب فارسی و اشارات داستانی در دیوان اردوی غالب دهلوی»، افشین امتیاز، به راهنمایی خانم دکتر طاهره پروین، سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۶ م، ۱۹۹ صفحه.

در این پایان نامه علاوه بر پیشگفتار شش بخش زیر آمده است:

فصل اول (ص ۱-۴): نظر اجمالی به وضعیت سیاسی، اجتماعی شبه قاره در عصر غالب، وضع ادبی شبه قاره در عصر غالب.

فصل دوم (ص ۵-۹): تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو، انتشار زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره پاک و هند.

فصل سوم (ص ۱۰-۱۸): شرح احوال غالب، خصوصیات اخلاقی غالب، آغاز شاعری.

فصل چهارم (ص ۱۹-۲۷): آثار غالب

فصل پنجم (ص ۲۸-۳۷): شعر گوئی غالب، شعر اردو و شعر فارسی غالب، سبک هندی، مختصات و ویژگی های شعر غالب.

فصل ششم (ص ۳۸-۱۸۹): کلمات و ترکیب های فارسی و اشارات داستانی در دیوان اردوی غالب دهلوی.

فهرست اعلام (ص ۱۹۰-۱۹۹): فهرست اشخاص، اماکن، کتب و منابع و مآخذ.

این دانشجو ۳۸ غزل از دیوان اردوی غالب را انتخاب و مورد شرح و تحقیق قرار داده است.

۶. «نگاهی گذرا به نثر فارسی در روزگار صفویه»، حنا ارشاد، به راهنمایی سرکار خانم

دکتر طاهره پروین، سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۷، ۲۰۸ صفحه.

مطالب این پایان نامه در سه فصل آمده است:

فصل اول (ص ۱-۲۵): تعریف نثر، سبیری در تاریخ نثر فارسی، اسباب و عوامل پیدایش نثر فارسی، موضوعات نثر فارسی، سبک های نثر فارسی.

فصل دوم (ص ۲۶-۵۵): مختصری درباره سلسله صفویه، اوضاع سیاسی و تاریخی دوره صفویه، ساختار اجتماعی دوره صفویه، صنایع دوره صفویه، علوم و ادبیات دوره صفویه، وضعیت عمومی نثر فارسی و اختصاصات آن در دوره صفویه.

فصل سوم (ص ۵۶-۱۸۵): انواع آثار منثور و موضوعات در عصر صفویه، فرهنگ نگاری در عصر صفویه، فارسی نویسان و دانشمندان عصر صفویه.

اختتام (ص ۱۸۶-۲۰۸): فهرست اشخاص، اماکن، کتب، منابع و مآخذ.

۷. «تحقیق درباره احوال و آثار و افکار و شعر فارسی نظیر اکبر آبادی»، تصور النساء

کاظمی، به راهنمایی دکتر محمد سرفراز ظفر، سال تحصیلی: ۲۰۰۵-۲۰۰۷، م،

۱۵۴ صفحه.

این پایان نامه مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول (ص ۱-۵۴): دورنمای سیاسی و اجتماعی عهد نظیر اکبر آبادی.

فصل دوم (ص ۵۵-۱۴۹): شعر فارسی نظیر اکبر آبادی شامل ویژگی های شعر فارسی نظیر، غزلیات، نامه های منظوم، واسوخت، رباعیات، منظومات، بحر طویل. اختتام (۱۵۰-۱۵۴): فهرست رجال، اماکن، منابع و مآخذ.

۸. «نهضت بازگشت ادبی و نقش آن در تحول شعر فارسی»، نازش صدیقی، به راهنمایی

سرکار خانم دکتر رشیده حسن، سال تحصیلی ۲۰۰۶-۲۰۰۷، ۱۵۱ صفحه.

این رساله به پنج بخش زیر مشتمل است:

بخش اول (۲-۱۹): نگاهی به سبک های فارسی

بخش دوم (ص ۲۱-۳۶): نهضت بازگشت ادبی و علل و عوامل پدید آمدن نهضت بازگشت و مختصات و معایب و زیان های این نهضت.

بخش سوم (ص ۳۷-۵۰): سرایندگان و بنیان گزاران نهضت بازگشت ادبی.

بخش چهارم (ص ۵۲-۱۲۴): وضع عمومی ادب فارسی در دوره بازگشت. این بخش به دو بخش

فرعی زیر مشتمل است: الف: شاعران عصر هاتف، ب: شاعران عصر صبا

بخش پنجم (ص ۱۲۶-۱۳۷): این بخش مشتمل بر چهار عنوان زیر است.

۱: اهمیت ادبی نهضت بازگشت، ۲. ویژگی های شعر دوره بازگشت، ۳. جنبه های مختلف نهضت بازگشت، ۴. جنبه های منفی نهضت بازگشت.

پایان مقاله شامل نتیجه گیری (ص ۱۳۸-۱۳۹)، فهرست اشخاص (ص ۱۴۰-۱۴۶)، اماکن (ص ۱۴۷-۱۴۸)، و فهرست منابع و مآخذ (ص ۱۴۹-۱۵۱) است.

۹. «بررسی و تحقیق در نثر فارسی دوره مشروطه»، عنبرین نثار، به راهنمایی دکتر مهر

نور محمد خان، سال تحصیلی ۲۰۰۶-۲۰۰۷ م.

علاوه بر پیشگفتار (ص ۱-د) این رساله به پنج بخش زیر مشتمل است:

بخش اول (ص ۱-۱۸): نگاهی به نثر گذشته فارسی

بخش دوم (ص ۱۹-۳۷): تحول نثر فارسی در دوره قاجار

بخش سوم (ص ۳۸-۷۳): اسباب و عوامل تحول نثر فارسی در دوره مشروطیت. این بخش به دو عنوان فرعی زیر تقسیم شده است:

الف: تاثیر روزنامه نویسی بر تحول نثر مشروطیت، ب: تاثیر ادبیات اروپایی بر تحولات نثر فارسی.

بخش چهارم (ص ۷۴-۱۴۹): نثر نویسندگان دوره مشروطیت.

بخش پنجم (۱۵۰-۱۶۶): نتیجه گیری. فهرست اشخاص (ص ۱۶۷-۱۷۳)، اماکن (ص ۱۷۴-۱۷۵)، و منابع و مأخذ (ص ۱۷۶-۱۸۳) در پایان آمده است.

۱۰. «پایه گذاران داستان کوتاه ادبیات فارسی از جمالزاده تا جلال آل احمد»، حنا عزیز،

به راهنمایی سرکار خانم دکتر طاهره پروین، سال تحصیلی: ۲۰۰۶-۲۰۰۷ م.

این رساله حاوی پنج فصل زیر است :

فصل اول (ص ۱-۱۹): شامل تعریف داستان، انواع داستان، مختصری درباره ظهور داستان کوتاه است.

فصل دوم (ص ۲۰-۵۰): مشتمل بر شرح احوال، فعالیت های ادبی، سبک و نثر، روش نگارش و محبوبیت جمالزاده است.

فصل سوم (ص ۵۱-۹۱): به شیوه فصل دوم پیرامون شرح احوال و آثار صادق هدایت تنظیم شده است.

فصل چهارم (ص ۹۲-۱۲۲): درباره احوال و سبک و آثار بزرگ علوی است.

فصل پنجم (ص ۱۲۳-۱۶۰): در مورد سبک و آثار و تازگی شیوه نگارش جلال آل احمد است.

در آخر پایان نامه فهرست اشخاص (ص ۱۶۱-۱۶۴)، اماکن (ص ۱۶۵) و فهرست منابع و مأخذ (ص ۱۶۶-۱۶۹) آمده است.

۱۱. «تحقیق و بررسی در چگونگی شعر فارسی در دوره تیموریان»، محمد اسحاق، به

راهنمایی دکتر رشیده حسن، سال تحصیلی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ م.

پایان نامه فوق الذکر مشتمل بر سه بخش است :

بخش اول (ص ۶-۱۵): وضع سیاسی در دوره تیموریان.

بخش دوم (ص ۱۶-۳۰): وضع شعر در دوره تیموریان.

بخش سوم (ص ۳۱-۱۳۸): معرفی شاعران دوره تیموریان.

در بخش اول دانشجو، وضع سیاسی دوره تیموریان، جانشینان تیمور، سلسله تیموریان و دانش و هنر در زمان تیموریان پرداخته است. در بخش دوم پژوهشگر انواع شعر از جمله غزل، مثنوی، قصیده، رباعی، ترجیع، و ترکیب بند و مسمط و نیز سبک دوره تیموری را شرح کرده است. در بخش سوم

که بسیار مفصل است، پژوهشگر به معرفی شاعران دوره تیموریان پرداخته و پس از معرفی هر شاعر نمونه شعر او را نیز اضافه نموده است .

۱۲. «شعر حبسیه در ادبیات فارسی»، وجیهه حفیظ ، به راهنمایی سرکار خانم دکتر رشیده حسن ، سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۶م.

بعد از پیشگفتار (ص ۱-ج) این رساله حاوی هشت فصل است ترتیب این فصل ها و عناوین فرعی آنها به قرار زیر است :

فصل اول (ص ۱-۷): آغاز حبسیه سرایی در شعر فارسی.

فصل دوم (ص ۸-۱۳): نظری اجمالی به وضعیت اجتماعی، سیاسی و ادبی در قرن چهارم و نیمه قرن پنجم هجری. در این فصل به شعر بشار مرغزی ، تحت یک عنوان فرعی ، پرداخته شده است.

فصل سوم (ص ۱۴-۴۹): وضع اجتماعی، سیاسی و ادبی از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم.

در فصل مزبور ، به طور خاص و تحت یک عنوان فرعی به شاعران حبسیه سرای این دوره یعنی مسعود سعد سلمان، سید حسن غزنوی ، فلکی شروانی و خاقانی پرداخته شده است .

فصل چهارم (ص ۵۰-۷۱): وضع اجتماعی ، سیاسی و ادبی از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری .

پژوهشگر در ذیل این عنوان پژوهشگر شاعران حبسیه سرای این دوره از قبیل مجد همگر، ربیعی، حسن دهلوی و امیر خسرو دهلوی را معرفی نموده است .

فصل پنجم (ص ۷۲-۸۰): وضع اجتماعی سیاسی و ادبی از پایان قرن هشتم تا اوایل قرن دهم هجری .

ضمن این عنوان دانشجو شاعران حبسیه سرای این دوره را معرفی نموده و نمونه کلامشان را آورده است.

فصل ششم (ص ۸۱-۹۲): وضع اجتماعی سیاسی و ادبی از اوایل تا میان سده دوازدهم هجری.

زیر این عنوان شرح احوال حبسیه سرایان این دوره همچون عتابی نجفی، انیسی شاملو، سنجر کاشانی، عارف ایگی ، و فصیحی هروی آمده است.

فصل هفتم (ص ۹۳-۱۰۳): وضع اجتماعی، سیاسی و ادبی در نیمه دوم قرن دوازدهم تا نیمه اول قرن سیزدهم هجری. در این بخش دانشجو سه شاعر معروف حبسیه سرای این دوره یعنی نشاط اصفهانی، یغما و قره العین را معرفی و نمونه اشعار آنان را ذکر می کند.

فصل هشتم (ص ۱۰۴-۱۴۲): وضع اجتماعی، سیاسی و ادبی ایران در نیمه دوم قرن سیزدهم تا امروز. در این فصل دانشجو چهار شاعر معروف این دوره یعنی: ملک الشعرای بهار، فرخی یزدی، عشقی و ابوالقاسم لاهوتی را معرفی نموده و نیز نمونه کلامشان را آورده است. در پایان، فهرست رجال (ص ۱۴۳-۱۵۷)، اماکن (۱۵۸-۱۶۵) و منابع و مأخذ (۱۶۱-۱۷۵) نیز ذکر شده است.

۱۳. «تحقیق و بررسی در شعر دوره مشروطیت»، حمیرا اکبر، به راهنمایی سرکار خانم دکتر طاهره پروین، سال تحصیلی ۲۰۰۸-۲۰۱۰م. این پایان نامه مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول: وضعیت سیاسی و اجتماعی و ادبی در عصر مشروطیت، اسباب و عوامل پیدایش نهضت مشروطیت، تحول شعر (ص ۵-۲۲).

فصل دوم: ادبیات مشروطیت: سهم گویندگان و نویسندگان در پیروزی نهضت دوره بیداری (ص ۲۴-۳۰).

فصل سوم: ویژگیهای شعر دوره بیداری، اوزان و قالب های متداول در این دوره، شاعران مشروطیت (ص ۳۱-۱۰۶).

پس از نتیجه گیری (ص ۱۰۷-۱۱۰) فهرست اعلام، اشخاص، اماکن، کتب، روزنامه ها، منابع و مأخذ (ص ۱۱۱-۱۱۷) آمده است.

ب) پایان نامه دوره دکتری

۱۴. «احوال و آثار مخدوم جهانیان جهان گشت و تصحیح ملفوظات خزانه الجواهر الجلالیه»، سید پروین زهراء گردیزی، به راهنمایی دکتر محمد سرفراز ظفر، سال تحصیلی ۲۰۰۷-۲۰۰۱م (۱۲۰۰ صفحه).

بخش اول پایان نامه بر دو بخش، به شرح زیر، مشتمل است:

فصل اول (ص ۲-۸۲): تاریخچه تصوف و عرفان اسلامی. در این بخش پژوهشگر درباره آئین و مذاهب مختلف بحث کرده است.

دوره اول (ص ۸۳-۱۱۱): به صوفیان اولیه و اصحاب پیامبر اسلام (ص) اختصاص دارد.

فصل دوم (ص ۱۱۳-۲۰۵) با عنوان «تحول و گسترش تصوف در ایران و شبه قاره» بر دو جزو مشتمل است: الف: تحول و گسترش تصوف در ایران؛ ب: گسترش و تحول تصوف در شبه قاره
فصل سوم (ص ۲۰۷-۳۲۶) تقسیم می شود برالف: احوال و زندگی نامه حضرت مخدوم جلال الدین حسین جهانیان جهانگشت؛

ب: سلسله فضل دینی؛ ج: مدیران حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت و آثار و ملفوظات.

فصل چهارم (ص ۳۲۹-۳۴۲) با عنوان «جامعیت و کمال دانش» به مقام مخدوم جهانیان. در تحقیقات دیگران پرداخته شده و سپس ملفوظات سید علاءالدین علی بن سعد حسینی و نیز فهرست خلافت مخدوم (قدس سره) از بیانات صحیح استخراج شده است.

فصل پنجم (ص ۳۴۴-۳۶۴): عنوان خاصی ندارد اما راجع به اوصاف و آداب و شرایط ارادت مرید صادق، طریق سلوک پیر و مرید. طریقه مرید گرفتن حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت است.
فصل ششم (ص ۳۶۶-۴۰۷): درباره موضوعات و عنوان های مختلف، ارزش و اهمیت آراء و اخبار خانقاهی (و غیره) است.

فصل هفتم (ص ۴۰۹-۴۱۶): درباره روش تصحیح نسخه خطی است.

فصل هشتم (ص ۴۱۸-۴۷۵): مشتمل بر تعلیقاتی در خصوص تالیفات امامین و صحابه است.

این بخش نیز ذیل هشت عنوان فرعی تنظیم شده که عناوین آنها به قرار زیر است:

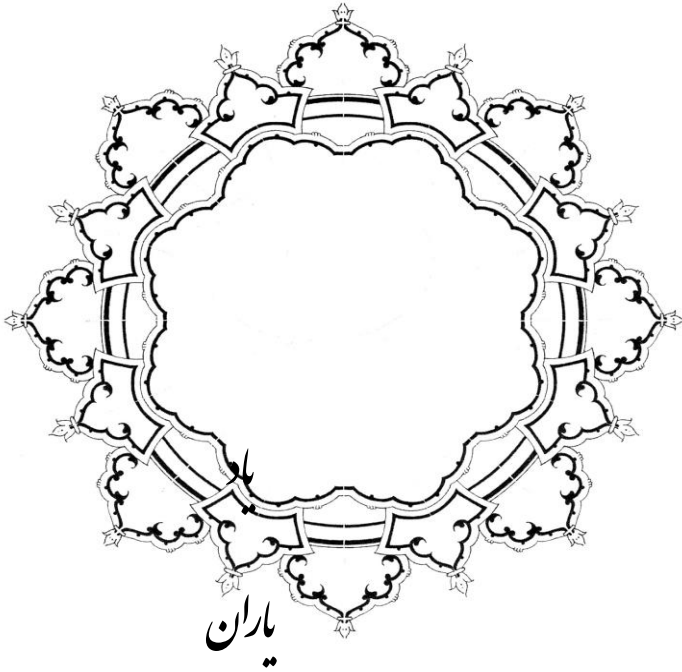
ذکر اول: در مقدمه اوراد، ذکر دوم: در بیان طهارت و وضو و غسل، ذکر سوم: در بیان تهجد و فضایل و عدد رکعات و ادعیه و اذکار و تسیحات، ذکر چهارم: در معرفت و کیفیت بانگ نماز گفتن، ذکر پنجم: در بیان صحیح صادق و خواندن سور و ادعیه و ترتیب آن، ذکر ششم: در بیان سنت بامداد، ذکر هفتم: در بیان مسجد رفتن و ادعیه و کیفیت آن، ذکر هشتم: در شروع کردن نماز بامداد، ذکر نهم: در عدد فرایض نماز شبانه روز، ذکر دهم: در بیان اوراد و فرض بامداد، ذکر یازدهم: در بیان و کیفیت اشراق نماز و فضایل نماز اشراق، ذکر دوازدهم: فضائل و کیفیت صلوة الاضحی، ذکر سیزدهم: آداب از مسجد بیرون آمدن، ذکر چهاردهم: در فضایل و تلاوت کلام مجید.

این فصل مشتمل بر صد «ذکر» است و به همین ترتیب عناوین ادامه دارند. در پایان بخش اول این پایان نامه فهرست کتاب ها، اماکن، اشعار، آیات و منابع و مأخذ آمده است.

بخش دوم (ص ۸۰۲-۱۴۳۵) در این بخش نسخه تصحیح شده ملفوظات خزانه الجواهر الجلالیه آمده است.

در پایان بخش دوم نیز فهرست اشخاص (ص ۱۴۳۷-۱۴۹۸)، کتاب ها (ص ۱۵۰۰-۱۵۲۴)، اماکن (ص ۱۵۲۶-۱۵۳۴)، اشعار (ص ۱۵۳۶-۱۵۷۲)، آیات (ص ۱۵۷۴-۱۶۰۲)، منابع و مأخذ (ص ۱۶۰۵-۱۶۱۹) ذکر شده است.

تحقیق این پژوهشگر مبتنی بر منابع مستند فراوانی است که با زحمات فراوان پژوهشگر و مراجعه او به کتابخانه های بسیار در ایران و پاکستان - حتی در دور دست ترین نقاط به انجام رسیده است. امید است که این اثر، پس از چاپ، جایگاه در خور را در پژوهش های شبه قاره بیابد.



دکتر بشیر انور، مروج و استاد زبان فارسی در مولتان

دکتر محمد بشیر انور ابوهری، مسئول کلاس های آموزش فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان و استاد اسبق دانشکده علوم تربیتی در تاریخ ششم اکتبر ۲۰۱۱م در مولتان بدرود حیات گفت . وی در ۱۹۳۰م در ابوهر، واقع در پنجاب شرقی، چشم به جهان گشود. او پس از تحصیلات مقدماتی در زادگاه و تحصیلات دانشکده ای در مولتان ، با اخذ مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه پنجاب لاهور فارغ التحصیل شد و در سلک خدمات تدریسی دانشکده های وقت استانی در آمد. در اواخر دهه ۱۳۴۰ش با بورس سازمان «عمران منطقه ای» وقت، جهت ادامه تحصیل در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه تهران رفت و با تهیه پایان نامه با عنوان گلشن راز شیخ محمود شبستری، تصحیح انتقادی و مطالعه در عقاید و عرفان وی، با راهنمایی استاد دکتر مهدی محقق به اخذ درجه دکتری از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نایل گردید. پس از مراجعت به میهن، علاوه بر تدریس در دانشکده، با خانه فرهنگ مولتان در آموزش فارسی متوالیاً همکاری داشت.

پایان نامه ارزشمند دکتر محمد بشیر انور در ۱۳۸۶ش به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر گردید. در سخن مدیر چنین می خوانیم :

« کتاب حاضر پژوهشی است درباره شیخ محمود شبستری به همراه متن گلشن راز دکتر بشیر انور ابوهری که از جام عرفان اسلامی و ادب فارسی، دیرسالی است مست گشته است، تصحیح گلشن راز را با عشق و علاقه برای اخذ دانشنامه دکتری از دانشگاه تهران انتخاب و انجام داد. از آن زمان حدود ۳۱ سال می گذرد ، او اکنون به همان شیفتگی در خط مولتان که با جنت اعلی و سجده گاه فرشتگان برابر دانسته شده به درس دلدادگی مشغول است و از شر و شور دنیا جز به فارسی و ادب عرفانی نمی آساید»

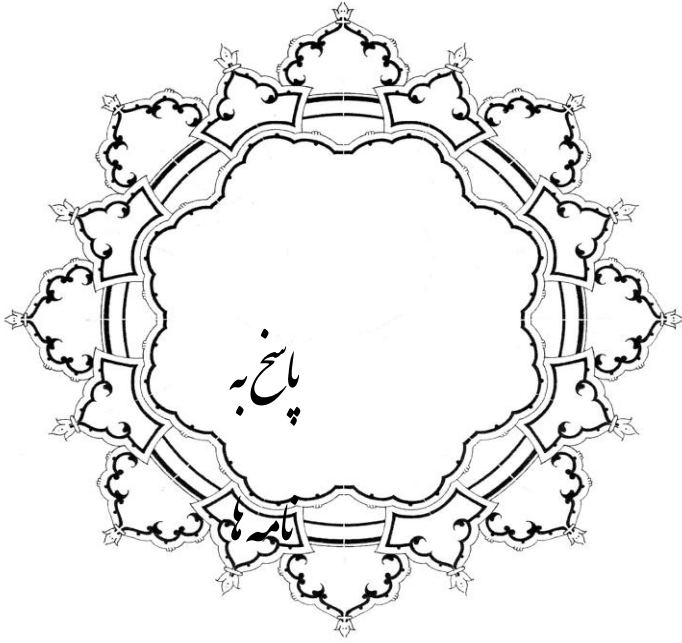
یکی از خدمات وی در ترویج زبان و ادبیات فارسی در دهه های اخیر در مولتان تشکیل کلاس های دوره کارشناسی ارشد فارسی با همکاری خانه فرهنگ بود که دانشجویان ذی علاقه با شرکت در آن و کسب دانشنامه ، موفق به گذراندن امتحانات دانشگاهی می شدند. عده ای از این دانشجویان نیز به تدریس فارسی در مدارس و کالج ها مشغول می شدند. سه سال پیش در همایشی در دانشگاه

کراچی که آن فقید سعید نیز حضور داشت، به این قلم گفته بود که «تا به امسال صد و ده نفر از شاگردان خانه فرهنگ مولتان موفق به اخذ دانشنامه کارشناسی ارشد فارسی گردیده اند.» اثری دیگر از وی با عنوان «صدای خلخل جانان» حاوی شعر فارسی حضرت خواجه غلام فرید به همت سرائیکی ادبی بورد مولتان منتشر گردید که شامل نعت، منقبت، قصیده و غزل‌ها همراه با ترجمه اردو است.

آقای دکتر بشیر انور در سال‌های اخیر یک مقالهٔ پربار با عنوان «خدمات بزرگ مولتانیان در راه گسترش زبان و ادبیات فارسی» برای فصلنامهٔ علمی پژوهشی دانش تألیف کرد که در شماره ۸۱ (ص ۱۶۷ - ۲۰۴) منتشر شد. ایشان، بی‌شک یکی از مشوقان فارسی‌نویسان و فارسی‌گویان در سطح استان پنجاب بوده است.

ما فقدان آن فقید سعید را به خانوادهٔ داغ‌دیده و همکاران و شاگردانش تسلیت می‌گوییم و آمرزش وی را از خداوند بزرگ مسئلت می‌نمائیم.

سید مرتضی موسوی



ظرایف نامه ها

ده ها نامه مهر آمیز و محققانه از خوانندگان دانش دوست، بر حسب معمول، به دست ما رسیده است. این نام ها گستره پهناور فارسی دوستان و ادب دوستان را بر روی کره خاکی شامل می شود: از ایران تا پاکستان، از پاکستان تا ترکیه و از ترکیه تا هندوستان و بسیاری جاهای دیگر.

اما حال که به فضل و منت خداوند، چهره ای نو و محتوایی غنی تر از مجله دانش بر دانش دوستان عرضه می شود، برآنیم که بخش «پاسخ به نامه ها» را به تریبونی تبدیل کنیم برای بحث و نقد و اظهار نظر محققانه. جایگاهی برای نقد و بررسی مقالات دانش و تذکر نکات و ظرایف به گونه ای که بر پرباری این مجله بیفزاید و متناسب باشتاب کاروان علم، تازگی و غنای آن را افزون کند. از این رو، فرصت را غنیمت می شماریم و از همه استادان و محققان زبان و ادبیات فارسی مسئلت می کنیم که با موشکافی و بررسی نقادانه مقالات، باب بحث و مباحثه را در این صفحه باز کنند و بابتی در خور مجله ای علمی پژوهشی بگشایند.

بدین ترتیب، از این پس، فقط به نامه هایی در این بخش اشاره می شود که در آنها مسئله ای علمی یا نقد و ارزیابی محققانه ای ارائه شده است. ضمن آنکه از همه خوانندگان گرامی مجله خواهانیم تا اعلام وصول مجله را به دفتر دانش اعلام فرمایند و بدین سبب همواره رهین الطاف و بزرگواری های آنان خواهیم بود. در ذیل، به اجمال، تذکرات استادان گرامی ذکر می شود:

۱. استاد حق نواز خان، از سامان بخش اتک (پنجاب)، ضمن اعلام وصول شماره ۱۰۴

ضمن تقدیر از مقاله ارزشمند دکتر عارف نوشاهی نکته ای را بدین مضمون متذکر شده

اند:

« قصه خسروان عجم، ترجمه منظوم از لاله مول چند بخشی دهلوی از طرف ناشر مشهور کشمیری بازار (لاهور)، شیخ غلام علی و پسران هم چاپ شده بود و بنده نیز نسخه ای از این کتاب در کتابخانه شخصی دارم.» و نیز یادآور شده اند که تا آنجا که بنده علم دارم اکثر کتاب های مجموعه شخصی سید آغاز حسین ارسطو جاهی بعد از درگذشت وی به فروش رسیده

است (والله اعلم بالصواب). در هنگامه داروگیر ۱۸۵۷ (جنگ آزادی مسلمانان شبه قاره علیه انگلیسیان) غالب را از چنگال انگلیسی ها رهایی داده بود. مهر نیمروز مذکوره فروخته شده امروز در ملکیت لطیف الزمان خان (ملتان) است.

۲. **استاد دکتر محمد اختر چیمه** از دانشگاه جی.سی.فیصل آباد متذکر شده اند:

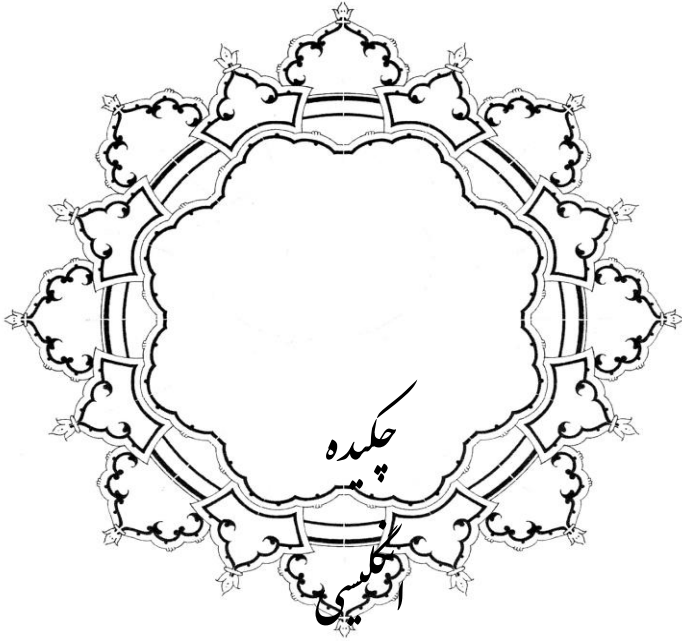
«مجله دانش واسطه پر برکت میان دو ملت برادر ایران و پاکستان است و باید محل ارائه اطلاعات تازه در باب ادبیات امروز ایران باشد.»

۳. **آقای بزرگ شاه الازهری**، قاری و حافظ قرآن و استاد اصول الدین دانشگاه بین المللی اسلامی در اسلام آباد یکی از سهوهای موجود در مجله را چنین متذکر شده اند:

«در صفحه ۲۵۳، شعر هفتم، مصرع دوم به جای «دلم برطاغیان»، «دل برطاغیان» آمده است که بی شک سهو تایپی است. از تذکر این استاد گرامی سپاسگزاریم. همچنین، ایشان مطالعه مجله را راهی برای ارتقاء دانش فارسی پژوهان دانسته اند.

۴. **جناب نعیم طاهر سهروری**، دبیر دبیرستان دولتی سنجرپور در صادق آباد، بخش رحیم خان نیز بر ضرورت چاپ مقالات بیشتری در حوزه تصوف و تاریخ صوفیه تأکید کرده اند که امیدواریم با چاپ مقالات محققانه در این زمینه، نیاز پژوهشگران حوزه تصوف را پاسخگو باشیم.

در پایان، مجدداً از الطاف استادان گرامی و دوستان همیشگی مجله دانش سپاسگزاریم.



A Glimpse of Contents of this Issue

Newly discovered manuscript of Tafseer-e-Kashaful / Asrar wa Iddat-ul-Abrar

Ghahraman Soleimani

Kashaful Asrar wa Iddat-ul-Abrar of Rashiduddin Mibadi is considered as first Tafseer of Holy Quran in Persian language. This work's prose is known for its charmingness and it enjoys eloquence and hence vast importance among Tafseer texts. It was edited and published by eminent professor Ali Asghar Hikmat in 1344 A.H. (Solar). I have found a cleaned manuscript in one of the collections of manuscripts of Iran Pakistan Institute of Persian Studies (Calligraphed dated 732 A.H.) and decided to compare published version with newly discovered manuscripts. Resultant to this research, it is gathered yet another editing of this valuable work depending to newly discovered manuscript seems amply pertinent.

2.Treatise of Mazarat by Khawaji Mohammad Parsa Bokharaie

Arif Naushahi

Khawja Mohammad Parsa (D.1420 AD) has many scholastic works in the field of mysticism like Faslul Khitab qidsia, explanation of Fusoosil hikam, Tahqiqat and Mahbubia, and theses have already been published. A treatise on the subject of Mazarat attributed to him remained unknown and its only manuscript being kept in Sulaimania library Istanbul (Turkey) under No 1455 was calligraphed in 877 AH in Samarkand. The author has narrated briefly regarding Masuleums (Graves) of Holy Personalities situated

in city of Khalilullah. Baitul Moqqaddas, Insides Damascus, other cities and Baghdad. Besides shrines located in suburban cities like Hamas, Jaddeh, Karbala, Kark, Kufa and Egypt and some other places have also been enumerated. Six page text of the treatise is prefixed to 4 page preface and is followed by 4 page index to facilitate readers.

3. Meanings and dimensions of love in Allama Iqbal Lahori's poetry

Yousuf Aali Abbas Abad

Love is one of basic and vital meanings of Allama Iqbal's poetry and Thought. He belongs to a Poet-Philosopher's group, who with the help of human genius and Knowledge deeply investigated various aspects regarding human beings and their surrounding world. The present study's goal is responding to this question that love carries what meanings and include which other aspects? Iqbal – a farsighted philosopher proceeded to define the meaning and ways for achieving and preserving it in contemporary world. In this writeup, it has been assumed that in Iqbal's thought "Comparison between reason and love" and " Love equaling heart" carries most of the aspects of this meaning . In this article the method of " content analysis" has been used to study the poetry and availing that analyzing the text in various dimensions and in such a way the answers has been sought to the questions asked for.

4. Persian Language Elegists of Bahawalpur state

Ismat Durrani

Bahawalpur state in South Punjab with its Abbasid Rulers. Has governed from 1747 to 1947 A.D. Its official

language upto end of 10th century A.D. was Persian . The state rulers has been encouraging to Persian writer and Poets of this region which resulted in expansion of not only Persian literature and poetrybut even Urdu and Saraiki Languages flourished under them. In this write-up life of poets and their selected works in the elegy form, have been reviewed. In above period poetry reciting sittings were being arranged in which poets from throughout sub-continent used to participate. Allama Iqbal Poet-Philosopher and Hafeez Jullandhari composer of Pakistan anthem have praised the literary patronage of their contemporary Rulers of Bahawalpure state.

Khamsa e Roob-ul-ameen Shahrستاني.5

Naima Khursheed

The fame which Khamsa-e-Nizami got in Persian Masnavi Nigari can no way be denied. That is the reason why most of the poets of Persian Language coming after Nizami ganjavi have made the Masnavi Nigari as kind of their literary work. Most of them have written Masnavees by following Khamsa-e-Nizami. In the Indo-Pak Sub-continent, the name of Amir Khusrau is prominent in this field. In this context the worth mentioning thing is that in Sub-continent, besides Amir Khusrau, there are many other poets who have also attempted Masnavi Nigari on the pattern of Khamsa Nizami. Amongst those is one, Rooh-ul- Amin Shahrستاني. In article, besides covering his life, his Khamsa has been discussed.

6. Life and works of Mir Hassan Ali Talpur

Mirza Safdar Hussain Baig

Rulers of Talpur dynasty governed the Sindh from 1781 to 1843 A.D. The most of the rulers were educated and has special interest in Persian language and literature . Some of them had prose and poetic works to their credit. Mir Hassan Ali Khan Talpur was son of last Talpur ruler named Mir Mohammed Naseer Khan Talpur Jaferi, In this writer up life and works of Mir Hassan Ali Khan Talpur and his famous twelve Band composed in the style of Maulana Mohtasham Kashani has also been quoted in full.

7 . A peep into common grounds of Ferdousi's Shahnameh and Azim Tatavi's Fathnameh

Syed Faleeha Zahra Kazmi

Composing and recital of Shahnameh in Iran relates to the beginning of oral history of the Iranians as the first epic poems were being recited by the people orally. The biggest written document in Shahnameh compsing, no doubt, is of Hakim Abdul Qasim Ferdousi, which became an example and model for epic poetry. Azim Tatavi,famous poet of Sind during Talpur period had composed epic Masnavi entitled Fath Nameh following the Shahnameh model. In this writeup we intend to compare and review subject and style of two prominent works of Iran and the Sub-continent.

8 . Nalleh-e-Andaleeb

Neda Sagahaiee

Khawja Mohammad Naser Andaleeb was a prominent mystic, writer and poet of 18th cenury A.D. He was founder of mystic lineage of Mohammadia and contributed in Islamic revival and mysticism. He authored Naleh-e-Andaleeb which

has peculiarities of style, language, diction and contents. This book not only helps in understanding principles of mysticism both in theory and practice but also assist in comprehending philosophical, Jurisprudence tussels of the age. It also give information regarding political and social conditions prevailing then in India . In this write up life and events of Khawaja Andaleeb and his beliefs have been touched upon while reviewing his Naleh –e- Andaleeb.

9 – Naat Composing of Ghanimat Konjahi

Naveed Ahmed Gill

Ghanimat Konjahi was a prominent poet of the period of Aurangzeb Alamgir. Sixteen tazkeras have notes on Ghanimat's life and poetry but none of them has written a line on his Naat Composition. In all Ghanimat has composed 154 couplets of Naat. Some relevant details are given in this article.

10 – Some interesting characteristics of Insha books of the Sub - Continent

Nusrat Jahan Khattak

Persian is one of oldest and sweetest languages of the world Grammer of this language is simple hence its learning is normally easy so therefore, Persian got scope where ever it was introduced . For centuries Persian enjoyed status of the official language in the Sub-Continent. Persian Language embraced many words from Hindi and other local languages which resulted in its rechneress. Writer of the Sub-Continent used to write in various styles. Some times, they used those words in their writing in which lips couldn't touch each other.

Similarly some times they didn't use short vowels while writing letter or application . some interesting characteristics of Insha books have been narrated in this wrie-up.

11. Cultural Relations between South Eastern Iran and Indus Valley, with stress upon formats of Pottery-ware

Muhammad Mehdi Tavassoli / Ali Akbar Aabteen

The first half of 3rd Millennium B.C. seems to be a period of distribution and expansion of cultural phemomenons between east and west. The cultural stimulates were arisen from central Desert of Iran which reaches to central Asia and Afghanistan and in the South East it enters in Pakistan soil. Archaeological documents show during prehistoric period the source of cultural movement during 3rd millennium B.c. were not only known ways of the north but the land ways in south-which connect southern Desert of Iran with south Baluchistan of Pakistan, had got importance and sites such as Moinjodaro, Burnt city. Yahya Mount, Tal Iblis and Mount Bampur were located in this route.

A number of documents and archaeological material have been found like Metallic and stone-e-ware and vaious things particularly in poettery –ware indicate how much strong relaions existed in archaeological sphere of Sindh, Baluchistan, North and South Iran and Present Iran in 3rd Millennium B.c. may stress. If comparative study is carried out over pottery- ware- it shall prove wide range relations and cultural similarities between two regions. This scribe wants to interpret an explanation for cultural material on the basis of pottery – ware which were explored in Indus valley particularly in archaeological sites of Moinjodaro, Harrapa and in South Eastern Irani's sites of Burnt city and Bampore. The objective of this research study being to depict a

comprehensive Picture of cultural exchanges between two regions based on relevant findings.

12 . Famous Personalities of Iranian origin in Deccan

Mohammad Zaman Khodayi / Sadeq Karimi

Iran's relations with Sub-continent and also Deccan all along existed even in pre Islam period of Achaemenian, Ashkani and Sasanids. In the post Islamic period. A number of Iranians migrated to Deccan to avoid unjust policies of Omniavi and Abbasi administrations in Iran. First dynasty of Iranian origin who ruled in Deccan was Bahmani which helped in extension of Iranian civilization. Culture and art there. After downfall of Bahmanis, few of dynasties who ruled over there have also links to Iran. In this write up Mahmood Gavan, Mir Momen Astarabadi, Ibn Khatoon Amoli, Asad Khan Lari and Niknam Khan have been discussed in some detail and it has been suggested that those interested in research regarding Safavids era, must have a peep into history of Deccan in their period.

Syed Murtaza Moosvi

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief : Ghahraman Soleimani

Editor: Hakimeh Dastranji

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)

ISSN:1018-1873

(International Centre-Paris)

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SUMMER 2011
(SERIAL No. 105)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
And Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent